



زندگی نامه‌ی

دکتر حسین فاطمی

از نخستین روز تا واپسین شب

رمضان علی خسروی

انتشارات امید مهر



زندگی نامه‌ی دکتر سید حسین فاطمی

از نخستین روز تا واپسین شب

رمضان علی خسروی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گالیکش

انتشارات امیدمهر

سرشناسه	: خسروی، رمضانعلی
عنوان و نام پدیدآور	: زندگی نامه دکتر سید حسین فاطمی از نخستین روز تا واپسین شب / رمضانعلی خسروی
مشخصات نشر	: امید مهر، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	: ۱۶۶ ص
شابک	: ۳۰۰۰۰ ریال: ۹-۹۶-۵۰۴۳-۰۰۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی	:
موضوع	: فاطمی، حسین، ۱۲۹۶-۱۳۳۳
موضوع	: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷
رده‌بندی دیویی	: ۱۳۸۸ خ ۵۲ / ۱۴۸۶ DSR
رده‌بندی کنگره	: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۴۲۲۴۴

زندگی نامه دکتر سید حسین فاطمی



انتشارات امید مهر

از نخستین روز تا واپسین شب

مؤلف: رمضانعلی خسروی

ناشر: امید مهر

طرح جلد: محمد اسحاقیان

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۸

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه آرایی: باغستانی

لیتوگرافی: تیرازه (۱۶۴-۸۵۴-۰۵۱۱)

چاپ و صحافی: دقت

شابک: ۹-۹۶-۵۰۴۳-۰۰۶۰۰-۹۷۶

قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

مشهد - بلوار پیروزی - جنب سینما پیروزی - انتشارات امید مهر

تلفن: ۰۵۱۱-۸۱۳۴۵۰۴ همراه ۰۹۱۵۱۷۱۰۳۶۰

شکرو سپاس

خدای را که از هیچ هستی‌ام بخشید و خلوت کسب علم را بر وجود

بی مقدارم ارزانی داشت و خانه دلم را با نور علم روشن ساخت

کتابخانه مصدق t.me/ket1332

تقدیم به همسر مهربان و فرزند دلبندم :

که صبورانه سختی‌های راه را با من تحمل کردند و همواره از حمایت‌های بی دریغ آنها بهره مند بوده‌ام.

تقدیم به پدرم :

که وجودش چراغ راه بود بر تلاش و هستی‌ام.

تقدیم به مادرم :

که در طول این مدت راهنمایی شفیق و حامی بی توقع برایم بود.

فهرست مطالب

عنوان.....	صفحه.....
مقدمه	۶
فصل نخست : سید حسین فاطمی که بود.....	۱۱
فصل دوم : ورود به دنیای روزنامه نگاری.....	۲۱
فصل سوم : انتشار روزنامه‌ی باختر و مبارزه با دولت سهیلی	۲۷
فصل چهارم : عزیمت حسین فاطمی به فرانسه.....	۴۷
فصل پنجم : بازگشت دکتر فاطمی به ایران و انتشار روزنامه‌ی باختر امروز...۶۳	
فصل ششم : تشکیل جبهه ملی و عضویت فاطمی در جبهه	۷۵
فصل هفتم : دکتر فاطمی نماینده‌ی مردم تهران در شانزدهمین دوره مجلس ..۸۳	
فصل هشتم : دکتر فاطمی، معاون پارلمانی دکتر مصدق و نماینده‌ی۱۰۱	
فصل نهم : دکتر فاطمی، وزیر خارجه‌ی دولت دکتر مصدق	۱۱۵
فصل دهم : دستگیری و اعدام دکتر فاطمی، پس از سقوط دولت مصدق.....۱۳۳	
فصل یازدهم : دیدگاه جهانیان نسبت به دکتر حسین فاطمی	۱۴۷
فصل دوازدهم : باورها و اقدامات مذهبی دکتر فاطمی	۱۵۴
سخن پایانی	۱۵۷
منابع و مآخذ.....	۱۵۹

مقدمه :

شخصیت دکتر سیدحسین فاطمی ارتباط مستقیمی با جبهه ملی و جنبش ملی شدن صنعت نفت دارد. وی علاوه بر فعالیت‌های سیاسی و مقامات دولتی که در زمان نخست وزیری دکتر مصدق بر عهده داشت، در عرصه مطبوعات نیز روزنامه نگار برجسته‌ای به شمار می‌رفت. مقالات او که در روزنامه‌های باختر و باختر امروز به چاپ رسیده است را می‌توان در زمره صریح‌ترین و رک‌ترین مقالات انتقادی علیه نظام سیاسی - اجتماعی وقت محسوب داشت.

با تمام این اوصاف آنچه هویدا می‌نماید آن است که پیشینه‌ی تحقیق در مورد این شخصیت تأثیر گذار تاریخ معاصر بیشتر به آثاری برمی‌گردد که در مورد جنبش ملی شدن نفت و کودتای ۲۸ مرداد تدوین شده است. همچنین منابعی که درباره‌ی دکتر مصدق و مبارزات او برای ملی شدن نفت به رشته تحریر درآمده گهگاه از دکتر فاطمی بعنوان دوست نزدیک و همراه همیشگی مصدق یاد کرده‌اند. معدودی منابع و نگارشها نیز بطور مستقیم به زندگینامه و مبارزات خود دکتر فاطمی اختصاص دارند. با این وجود آنچه آشکار است عمده کتاب‌ها و رسائلی که در مورد دکتر فاطمی سخنی بیان داشته‌اند یا از دیدگاه یک هوادار جبهه ملی و دوستدار باورهای مصدق و فاطمی نگاشته شده و یا

آن که از منظر انتقادی افکار و اعمال فاطمی را مورد رصد قرار داده‌اند. در حقیقت آنچه در قریب به اتفاق این آثار به تقریب گم و نامکشوف به نظر می‌رسد در نظر نداشتن شیوه بی طرفی است و دوری گزیدن از حب و بغض شخصی که شرط لازم و کافی برای نگارش تاریخی راستین به شمار می‌رود.

به هر حال، منابع مربوط به این پژوهش را شاید بتوان خارج از دیدگاه‌های مثبت و منفی شان نسبت به شخصیت دکتر فاطمی به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

الف: منابعی که بطور اختصاصی به شرح زندگی و مبارزات دکتر فاطمی پرداخته‌اند. این سری منابع بسیار معدودند، اما از نظر پژوهشی در رتبه نخست قرار می‌گیرند. بی گمان، برجسته‌ترین آنها، مقالاتی است که به قلم خود دکتر فاطمی، در روزنامه‌های باختر و باختر امروز به چاپ رسیده و آراء، باورها، عقاید و افکار او را به روشنی نمایان می‌سازد. علاوه بر این مقالات نویسندگانی مانند محمد ترکمان، ناصر نجمی، بهرام افراسیابی و محمود حکیمی هم کتابهایی در مورد دکتر فاطمی نوشته‌اند.

کتاب محمد ترکمان از نظر دسترسی به اسناد و شیوه پژوهش از ارزش تاریخی بیشتری نسبت به سایرین برخوردار است. در مقابل اثر محمود حکیمی یک رونویسی صرف و بسیار سطح پایین بشمار می‌رود.

اثر ناصر نجمی به نوعی تدوین خاطرات شباهت دارد. افراسیابی نیز در تالیف خود از قضاوت و اغراق بدور نمانده است.

در ردیف دوم منابعی هستند که به دکتر مصدق پرداخته‌اند. کتابهایی همچون مصدق و تاریخ، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران و دهها اثر دیگر که پیرامون حرکت تاریخی این شخص در جنبش ملی شدن صنعت نفت تحریر یافته‌اند. در آثاری از این دست گهگاه نامی از دکتر فاطمی نیز در جمله یاران مصدق برده میشود اما مطالب قابل اقتباس از آنها محدودند.

گروه سوم هم تالیفاتی هستند که به تاریخچه‌ی جبهه ملی، ملی شدن صنعت نفت ایران یا کودتای ۲۸ مرداد اختصاص دارد. شرح این سری آثار نیز از فعالیتهای دکتر فاطمی، چه در دوره زمامداری مصدق و چه پیش از آن به چند سطر محدود میشود. حتی در بیشتر آنها به اهمیت نقش فاطمی در ملی شدن صنعت نفت و یا تیرباران او پس از سقوط مصدق اشاره ای نشده است در صورتی که او تنها فرد از کابینه مصدق بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد به مرگ محکوم شد و این خود گواهی است ارزشمند از اهمیت نقش وی در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت.

به هر روی، نگارنده در این دفتر و در این مختصر وجیزه در نظر دارد با بهره گیری از هر آنچه که او را در شناخت بهتر و دقیق‌تر دکتر فاطمی یاری می‌دهد اعم از کتاب‌ها، روزنامه‌ها، خاطرات، زندگی‌نامه‌ها

و دیگر آثار مرتبط، شخصیت و پیشینه فعالیت‌های دکتر فاطمی را در عرصه‌ی قلم و سیاست مورد واکاوی، بررسی و بازبینی نقادانه قرار دهد. در واقع هدف، شناساندن چهره‌ی واقعی دکتر فاطمی، بدون اغراق، یکجانبه‌نگری، پیش‌داوری یا بزرگنمایی است.

در این راستا نخستین فرضیه‌ی ای که سعی در اثبات آن خواهد شد آن است که ارائه‌ی پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در درون جبهه‌ی ملی ایده و پیشنهاد دکتر فاطمی بود که با پیگیری و اعمال نفوذ دکتر مصدق، جبهه‌ی ملی، آیت‌الله کاشانی و همچنین پشتیبانی مردم ایران، تحقق پیدا کرد و عملی شد. فرضیه‌ی دوم آن است که دکتر فاطمی از معدود کسانی بود که هیچگاه در دوستی مصدق تردید نکرد و حتی تا لحظه اعدام به او وفادار بود. او حتی پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ و با اینکه فرجام مخالفت با نظام پهلوی را می‌دانست به طرفداری از مصدق ادامه داد. فرضیه‌ی سوم مربوط به صدور فرمان اعدام دکتر فاطمی است که صاحب این قلم بدان باور است که صدور حکم اعدام و در پی آن تیرباران او به دور از هرگونه داوری عادلانه و تنها به دستور محمدرضا شاه و سفارش اکید دولت انگلستان انجام پذیرفته است.

البته در این مقدمه‌ی کوتاه ضرورت ندارد از آن چه که شاید برای این کتاب مزیتی محسوب می‌شود چیزی گفته آید، اما چنین مقدمه‌ی ای هر قدر کوتاه باشد نمی‌تواند از عرض مراتب حق شناسی و سپاس نسبت به کسانی که در حصول این تألیف به نحوی یاری رسان بوده‌اند خالی

بماند، به ویژه استادان فرزانه و گرانقدر جناب آقای دکتر یوسف متولی حقیقی و جناب آقای دکتر حمید مشعوف که واژه واژه این کتاب مرهون راهنمایی آنان می باشد و با گوشزد کردن نواقص کار که نگارنده خود بدان معترف است در هرچه بهتر کردن این دفتر او را یاری نموده اند. راقم این سطور، همچنین تقدیر و تشکر از دوست اندیشمند جناب آقای دکتر امیر نعمتی لیمائی که مشفقانه و صبورانه بازخوانی مطالب نموده و با رهنمودهای ارزشمند خویش در حصول این تألیف به نحوی مؤثر مدد رسانده اند را نیز بایسته و شایسته می داند.

در پایان این مختصر مقدمه از خوانندگان ارجمند به ویژه اساتید و پژوهشگران عرصه تاریخ درخواست می شود تا با گوشزد کردن نواقص کار که نویسنده خود پیشاپیش بدان معترف است رهگشای اصلاح، تدوین و نشر بعدی این دفتر گردند.

رمضان علی خسروی

گالیکش - ۱۳۸۸

فصل نخست

سید حسین فاطمی که بود؟

(نگاهی گذرا به زندگانی او از تولد تا اعدام)

در سال ۱۲۹۶ خورشیدی در روزی که برابر با عاشورای حسینی بود، در شهر کوچک نائین، در یک خانواده‌ی روحانی از نسل حسین بن علی (ع) که نام پدر سیدعلی محمد ملقب به سیف العلماء بود و مادر سیده طوبی نام داشت کودکی چشم به جهان گشود که او را به نام نیایش «حسین» نام نهادند. پدر این کودک روحانی برجسته و شجاع آن شهر بود. او چنان دلیرانه و گاه گستاخانه بر منبر سخن می‌گفت که مردم نائین لقب «سیف العلماء» (شمشیر دانشمندان) را شایسته‌ی او دانستند.

سیف العلماء در تربیت فرزند، روش عالمانه داشت. او هرگز فرزندان خود را تنبیه نمی‌کرد و عقیده داشت مجازات بدنی کودکان و نوجوانان، که در آن روزها سخت رواج داشت، مانع رشد طبیعی و ذهنی آنان می‌شود. در عوض سعی می‌کرد فرزندان خویش را متدین، آزادمنش و تلاشگر تربیت کند.^۱

حسین دوره‌ی ابتدایی را در نائین در دبستانی به نام گلزار سپری نمود اما چون در آن عهد در نائین دبیرستانی وجود نداشت برای ادامه‌ی تحصیل ناگزیر رهسپار اصفهان شد. در سال ۱۳۱۵، برادرش نظر ا... سیف پور، امتیاز روزنامه‌ی باختر اصفهان را گرفت و هفته‌ای چند شماره انتشار می‌داد. حسین در کار روزنامه با برادرش همکاری می‌کرد و بیشتر

وقت خود را صرف تهیه مطالب و چاپ و توزیع می نمود. خیلی زود به پیچ و خم های کار واقف شد و در کلیه امور روزنامه، سررشته پیدا کرد. در سال ۱۳۱۶، برای فعالیت بیشتر مطبوعاتی، اصفهان را ترک کرد. به تهران آمد و با توصیه چند نفر به روزنامه ستاره که متعلق به احمد ملکی بود، معرفی گردید و با ماهی بیست تومان استخدام شد. وی در پاسخ به سؤال مدیر مبنی بر این که چرا علاقه به کار در روزنامه دارید گفته بود چون کار در مطبوعات را یک نوع مطالعه و تحصیل می دانم. استعداد ذاتی، روانی نگارش و برکاری و جدیت در کار موجب شد اندک زمانی بعد سردبیری روزنامه ستاره به وی محول شود و تقریباً گرداننده اصلی روزنامه بود. چندی بدین منوال گذشت و با محافل مطبوعاتی تهران آشنایی یافت و دوستانی برای خود تدارک دید. در ۱۳۱۹ به اصرار برادرش که به علت اشتغال در سمت شهرداری شیراز ناچار به ترک اصفهان بود، به اصفهان بازگشت و پس از چندی اداره ی روزنامه باختر به تهران انتقال یافت و شرکتی برای اداره ی آن تشکیل شد و مدیریت آن شرکت به عهده وی محول گردید.

ظاهراً امتیاز روزنامه متعلق به سیف پور فاطمی بود. ولی مدیریت و سردبیری به عهده ی حسین فاطمی قرار داشت. روزنامه باختر به علت مقالات تند و در عین حال مستند و همکاری با گروهی از نویسندگان برجسته، جای خود را در محافل سیاسی و مطبوعاتی تهران باز کرد، خصوصاً که روزنامه ی سیاسی، خبری و انتقادی هم بود.^۲ روزنامه ی

باختر تا سال ۱۳۲۴ به مدیریت و سردبیری حسین فاطمی به طور یومیه انتشار می‌یافت. در آن سال فاطمی تصمیم گرفت برای تحصیل در فن روزنامه نگاری و آموزش در مطبوعات در اروپا، سفری به فرانسه نماید. ابتدا به عنوان نماینده در کنفرانس کار به ژنو رفت، سپس در پاریس تحصیلات خود را دنبال نمود. فاطمی در مدت اقامت در پاریس از لحاظ مالی در مضیقه‌ی شدید قرار داشت. گاهی برادرش سیف پور و مصباح فاطمی و زمانی شهاب خسروانی، به او کمک‌های مالی می‌کردند.^۲

در مدت اقامت در اروپا، روابط خود را با مطبوعات ایران قطع نکرد و مقالاتی برای روزنامه «مرد امروز» و روزنامه‌ی «ستاره» تنظیم و ارسال می‌داشت. در سال ۱۳۲۷، به تهران بازگشت و تصمیم به انتشار روزنامه گرفت و سال بعد امتیاز روزنامه یومیه‌ی «باختر امروز» به نام حسین فاطمی صادر شد و در همان سال انتشار یافت.

این روزنامه و محتویات آن که نتیجه‌ی مطالعات چند ساله مدیرش در اروپا بود، در تهران مورد توجه قرار گرفت. مقالات تند و کوبنده، افشاگری‌های صادقانه و بیان‌گری حقایق از سیاست گذشته و اشتباهات مصادر امور، روزنامه‌ی «باختر امروز» را در صف اول مطبوعات ایران قرار داد. هنوز چند ماهی از عمر آن طی نشده بود که با روزنامه‌های پرتیراژ و با سابقه رقابت می‌کرد و عده‌ی زیادی از

خوانندگان دقیقه شماری می کردند تا روزنامه‌ی باختر امروز به دست آنها برسد.

در اواخر ۱۳۲۸، به دنبال تشکیل جبهه‌ی ملی، فاطمی در کنار مصدق قرار گرفت و روزنامه‌ی خود را رکن جبهه‌ی ملی کرد. فعالیت او در جبهه‌ی ملی همه جانبه بود و در تمام فعالیت‌ها و برنامه‌ریزی‌ها دخالت کامل داشت و توسط روزنامه‌ی خود، افکار و عقاید جبهه‌ی ملی را انتشار می‌داد. در حقیقت او کارگردان جبهه‌ی ملی و مشاور نزدیک دکتر مصدق بود.

اقلیت مجلس شانزدهم به رهبری دکتر مصدق با کابینه‌های منصور و رزم آرا به مبارزه‌ی آشتی ناپذیر مشغول بود. فاطمی نیز این مبارزه را در ابعاد وسیع‌تری در روزنامه خود داشت و روزی نبود که مقالات تند و آتشین و در عین حال ساده و شیوای او کام رزم آرا را تلخ نکند. بالاخره دستور بازداشت او از طرف رزم آرا صادر و به زندان افتاد، اما پس از چندی آزاد شد. سرانجام مبارزات جبهه‌ی ملی به ثمر نشست و برای اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق نخست وزیری را قبول نمود. اولین انتصاب دکتر مصدق به هنگام نخست وزیری، انتخاب دکتر حسین فاطمی به معاونت سیاسی و پارلمانی خود بود. وی قریب به هشت ماه در آن سمت قرار داشت تا این که در اواخر آذر ماه سال ۱۳۲۰، برای شرکت در انتخابات مجلس شورای ملی، از سمت خود کناره‌گیری نمود.

در بهمن ماه ۱۳۳۰، روزنامه‌ی باختر امروز، مراسمی به مناسبت سالگرد شهادت محمد مسعود بر مزار او تشکیل داد و دکتر فاطمی ناطق مراسم بود. به هنگام سخنرانی مورد اصابت گلوله قرار گرفت ولی تا هنگام مرگ ضایعات ناشی از این سوء قصد او را رنج می‌داد. ^۴ در انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی به وکالت از طرف مردم تهران انتخاب شد، ولی تا چند ماه به علت بیماری نتوانست در مبارزات پارلمانی شرکت کند. در مهر ماه ۱۳۳۱، فاطمی سنگر پارلمان را رها ساخت و عهده دار وزارت امور خارجه گردید. در این سمت در اجرای سیاست خارجی دولت، قاطعانه عمل نمود. وزارت امور خارجه را تصفیه کرد، افراد ناباب را کنار نهاد، سفرا و وزرای مختار مقیم ایران را موظف نمود کارهای خود را از طریق وزارت خارجه انجام دهند، به حرف احدی دیگر اعتنا نکنند، مخصوصاً آنها را از مداخله‌ی افراد غیر مسئول بر حذر داشت. ^۵

از جمله کارهای اساسی او در وزارت امور خارجه، قطع رابطه‌ی سیاسی با انگلستان و بستن سفارت انگلیس در تهران و کنسول‌گری‌های این کشور در شهرستان‌ها بود. گذشته از اجرای سیاست خارجی ایران از ارکان دولت در سیاست داخلی هم بود. در نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ که شاه قصد خروج از کشور را داشت وعده‌ای مانع از انجام آن سفر شدند، بیش از هر کس دکتر فاطمی لطمه دید. منزل و خانواده‌ی او مورد هجوم سربازان گارد قرار گرفته، لطمات مالی و جانی به او وارد شد و از این

تاریخ مبارزه‌ی دولت با دربار علنی شد و در این مبارزه، فاطمی نقش اول را داشت و روزنامه‌ی باخترا امروز به وضوح در این مبارزه تلاش می‌نمود.

روزی نبود که حمله‌ی تند و کوبنده‌ی ای علیه دربار در باخترا امروز دیده نشود. در ۱۳۳۲، فاطمی سفری به عراق نمود و مورد استقبال مقامات عراقی و علما واقع شد. در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شاه به دنبال کودتای نافرجام خود به بغداد و سپس رم فرار کرد. عصر آن روز تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان انجام شد. سخنرانان جبهه‌ی ملی با کلمات شدید اللحنی شاه را متهم به خیانت به کشور کردند. دکتر فاطمی در این تظاهرات آنچنان انتقادی از شاه نمود که تا آن روز سابقه نداشت. او در این سخنرانی خواستار لغو نظام سلطنتی در ایران شد

بامداد همان روز، فاطمی به اتفاق دکتر سعید فاطمی خواهرزاده‌ی خود و چند افسر به کاخ‌های سلطنتی رفت و به دستور وی یکایک اتاق‌ها را مهر و موم کردند و برخی از درباریان را توقیف و به زندان شهربانی انتقال دادند. روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد نیز برای محو آثار سلطنتی دستورات اکیدی صادر شد. مجسمه‌ها سرنگون و خیابان‌ها تغییر نام دادند. از طرف فاطمی دستورالعملی برای سفارت خانه‌ها مبنی بر لغو آیین شاهنشاهی مخابره شد. در روز ۲۸ مرداد کودتای کریمت روزولت، با کیفیتی که همه از آن اطلاع داریم، به مرحله‌ی اجرا درآمد و حکومت

مصدق و یاران او ساقط شد. شاه بازگشت و از همان روزهای نخستین تصفیه حساب‌ها آغاز شد.

فاطمی چاره‌ای جز اختفا نداشت. وی قریب به هفت ماه توسط عوامل حزب توده مخفی بود تا بالاخره در روز ششم اسفند ۱۳۳۲ توسط مامورین فرمانداری نظامی دستگیر شد. هنگامی که وی را برای انتقال به فرمانداری نظامی از پله‌های ساختمان شهربانی که فرمانداری نظامی در طبقه‌ی دوم آن قرار داشت هدایت می‌کردند، عده‌ی زیادی از اراذل و اوباش به سرگردگی شعبان جعفری با کارد و قمه به وی حمله بردند و مامورین محافظ نیز بلافاصله خود را کنار کشیده و او را در محاصره‌ی چاقوکشان قرار دادند. تنها خواهر وی توانست خود را به روی برادرش بیاندازد، ولی چندین ضربه‌ی کاری به وی نواخته شد. علاوه بر او خواهرش نیز به شدت مجروح گردید. بعد از آن که اوباش کار خود را پایان دادند، مامورین بدن نیمه جان او را تحویل گرفتند و به زندان برد.

فاطمی شش ماه در زندان با مرگ روبرو بود. سرانجام پس از تلاش فراوان اطبای شخصی او چون پروفیسور عدل و دکتر مصدق، حالش بهبود نسبی یافت. او را به اتفاق دکتر شایگان و مهندس رضوی به محاکمه کشیدند و در حالی که قادر به تکلم و نشستن نبود، با برانکارد به دادگاه انتقال داده و محاکمه کردند. جلسات دادگاه را سری اعلام نمودند و کسی از مذاکرات دادگاه مطلع نشد. بالاخره دکتر حسین فاطمی به حکم دادگاه تجدید نظر نظامی ۴ بار محکوم به اعدام شد و

شاه نیز با تقاضای فرجام خواهی او موافقت نکرد. حکم اعدام در روز چهارشنبه ۱۹ ابان ۱۳۳۳ در میدان تیر لشکر ۲ زرهی واقع در «پادگان قصر» به مرحله‌ی اجرا درآمد. در حالی که فاطمی به سختی بیمار بود و تب داشت.^۶

پانوشته‌های فصل نخست :

- ۱- محمد حکیمی، رودخانه خروشان عشق، تهران : قلم، ۱۳۸۱، ص ۲۶.
- ۲- باقر عاقلی، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران : گفتار، علم، ۱۳۸۰، ص ۱۰۷۰.
- ۳- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، سرنوشت یاران دکتر مصدق، تهران : نشر علم، ۱۳۸۳، ص ۱۷۳.
- ۴- عاقلی، پیشین، ص ۲۰۷۱.
- ۵- سازمان مجاهدین خلق ایران، فرازهایی از زندگی شهید سید حسین فاطمی، بی جا: نشریه صمدیه، ۱۳۵۸، ص ۱.
- ۶- فرازهایی از زندگی فاطمی، صص ۲-۳.

فصل دوم

ورود به دنیای روزنامه نگاری

چنان که در فصل پیشین بیان شد سید حسین فاطمی ورود خویش به عرصه روزنامه نگاری را از اصفهان آغاز کرد اما در واقع در تهران بود که بطور جدی وارد دنیای ژورنالیزم شد. روزنامه ستاره اولین جولانگاه او در عرصه روزنامه نگاری بود. احمد ملکی، صاحب امتیاز روزنامه‌ی ستاره، در خاطرات خود درباره‌ی ورود حسین فاطمی به تهران و ملاقات با او می‌نویسد:

«در یکی از روزهای پاییز سال ۱۳۱۶ شمسی در دوران سلطنت رضاشاه که دفتر روزنامه ستاره در منزل شخصی این جانب در کوچه‌ی دربان نزدیک وزارت فرهنگ قرار داشت. شخصی با لباس نیمه مستعمل و لهجه‌ی غلیظ اصفهانی دهاتی برای به دست آوردن کار به من مراجعه نمود. او از یکی دو نفر از روزنامه نگاران آن زمان توصیه ای هم در دست داشت. جوان مزبور که چشمانش از هوش و ذکاوت صاحب آن حکایت می‌کرد چنین بیان داستان کرد: اسم حسین و سجنم (نام خانوادگی ام) فاطمی است. اصلاً اهل نایین هستم، ولی در اصفهان در کلاس دوم متوسطه تحصیل می‌کردم... من علاقه زیادی به ادامه تحصیل دارم اما به مناسبت عدم بضاعت قدرت ادامه تحصیل ندارم و از طرفی چون مشمول نظام وظیفه می‌باشم نمی‌توانم در یکی از

ادارات دولتی کاری قبول نمایم. این بود که به تهران آمدم و شنیدم شما تازه به انتشار روزنامه ستاره دست زده اید و به همین جهت است که اُبه شما! مراجعه کردم تا به خدمتی مشغول شوم. ... و به این وظیفه رابطه‌ی خود را هم با فرهنگ و ادبیات قطع نمایم»^۱

احمد ملکی، سید حسین را می‌پذیرد و او در روزنامه‌ی ستاره مشغول به کار می‌شود. چون فاطمی مسکن مناسبی در آن زمان در تهران نداشت، احمد ملکی موافقت کرد که تا یافتن جایی برای زندگی در اداره‌ی روزنامه زندگی کند. مدیر روزنامه که از همان آغاز به قدرت قلم و ذهن آماده حسین پی برد، مسئولیت‌های سنگینی در زمینه کار روزنامه‌نگاری به او محول می‌نمود. اما همین مسئولیت و ذکاوت از اوان کار باعث ایجاد و دردسر برای حسین شد. زیرا شیوه‌ی نگارش وی، مسئولین اداره‌ی سانسور مطبوعات را به شناسایی نویسنده‌ای که گمان می‌کردند سن و سالی از او گذشته است، کنجکاوانموده. ملکی در این باره می‌گوید:

«انصاف می‌دهم که حسین فاطمی، با این که به هیچ وجه وارد سیاست نبوده قلم روان و شیوه‌ی داشت و یکی دو مطلب که سوژه و موضوع آن را خودم انتخاب کرده بودم، پرورانید و برای دریافت اجازه به «اداره‌ی راهنمایی نامه‌نگاری» اداره‌ی سانسور مطبوعات آن زمان ... فرستادیم»^۲

تاریخچه‌ی این اداره به زمان رضا خان برمی‌گشت. او در دوره‌ی وزارت جنگ و نخست‌وزیری خود سعی کرده بود مطبوعات و مجلس را که همواره از آنها وحشت داشت به انقیاد درآورد. تعداد زیادی از جراید را به تعطیلی کشاند و تعدادی را نیز با افکار خود همراه ساخت و به خدمت گرفت. رضاخان سلطنت را در جوی آغاز کرد که از جراید مخالف در آن اثری نبود. در این زمان نه تنها مطبوعات، بلکه چاپ هر برگه‌ای منوط به کسب اجازه از بازرس ویژه در شهربانی بود که در غالب مهر «روا» در بالای صفحات انجام می‌پذیرفت.^۲

سرعت کار اداره سانسور به اندازه‌ای بود که جوابی مثبت یا منفی مربوط به هر مقاله را همان روز به ادارات روزنامه‌ها می‌فرستادند، در یکی از روزها مقاله‌ای از فاطمی به این اداره ارسال شد ولی دو روز گذشت و از مقاله‌های حسین فاطمی خبری نشد. کمی بعد مسئولان اداره‌ی مذکور خواستار حضور نویسندگی مقالات شدند. و چون جوانی تا بدان سن و سال وبا چنان استعدادی را دیدند، و با او به گفتگو نشسته و تحسینش کردند. دشتی، رئیس اداره‌ی سانسور به احمد ملکی مدیر روزنامه‌ی ستاره گفته بود:

«این جوان باذوق و باهوش است. اگر او را تحت نظر قرار دهیم در آینده‌ای نزدیک نویسندگی کارایی از آب در خواهد آمد.»

اندک زمانی بعد حسین فاطمی که یارای آن را یافته بود تا شایستگی‌هایش را به عنوان یک روزنامه‌نگار توانمند بروز دهد به عنوان سر دبیر روزنامه ستاره با حقوقی معادل ماهبانه بیست تومان به همراه برخورداری از غذا و محل استراحت انتخاب شد. آنچه روشن و هویدا می‌نماید آن است که او علاوه بر جمع‌آوری اخبار پارلمانی، به وزارت خانه‌ها و هر جا که احتمال سوژه‌ای می‌رفت سرکشی می‌نمود و خود آنها را تنظیم و درج می‌کرد.

دیر زمانی نگذشت که برادران وی از پیشرفت و موقعیت حسین در تهران در شگفت شدند و سیف پور، برادرش که خود در اصفهان دست‌اندرکار روزنامه بود از او تقاضا کرد که به اصفهان بازگردد و او را یاری دهد. در آن موقع حسین کاملاً خود را نشان داده و بر امور تسلط داشت.

یادداشت‌های فصل دوم :

- ۱- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، بی جا : چاپ تابان، بی تا، ص ۷۲.
- ۲- همان جا، ص ۷۳.
- ۳- فریرز خسروی، سانسور، تهران : نشر نظر، ۱۳۷۷، ص ۱۵۹.
- ۴- بهرام افراسیابی، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، تهران : سخن، ۱۳۷۰، ص ۸۳.

فصل سوم

انتشار روزنامه‌ی باختر و

رویا رویی با دولت سهیلی

نوڪ تيز قلم حسين، از همان نخستين روزهاى نويسندگى اش، گردانندگان حكومت را خوش نيامد. چه همين ويژگى در تمام طول حياتش دشمنان را سخت آزار داد. از اين رو وي ناگزير به رودررويى با رژيم شد. ماجرا از مقاله اى آغاز گرديد كه فاطمى در آن چنين نوشته بود:

«كبوتر بدون اعتنا به مال غير، آزادانه صبح زود پرواز كرده در آسمان قهقهه‌ي ذوق و نشاط برآورده، هر كجا دانه اى ديده فرود آمده، به اندازه‌ي كافي سد جوع مى‌كند.»

مامورين سانسور شهربانى، در پى جستجو و پرسش برآمده و مسئول روزنامه را احضار مى‌كنند. آن زمان مديران جرايد، مطيع محض ادارى سياسى شهربانى بودند و كوچك‌ترين لغزشى از دستورات و مقررات آن اداره، موجب تعطيلى روزنامه و فناى مدير آن مى‌شد. مديران جرايدى كه دم از مخالفت زده بودند، محبوس و با شكنجه و با آزار در زير ديوارهاى زندان تهران مقتول مى‌شدند.^۱ رفتار دولت و شهربانى نسبت به بعضى از مديران جرايد به اندازه‌اى خشن و سخت بود كه پس از تحمل رنج‌هاى فراوان و جان باختن در زندان، حتى كسى حق نام بردن آنان را نيز نداشت.^۲

اما مدیر روزنامه ستاره شانس آورد که در جواب مامورین با اتکا به این که «قصاص قبل از جنایت روا نیست» آنها را قانع کرد تنها به جلوگیری از چاپ مقاله اکتفا کنند. با این حال، این موضوع، سابقه‌ی ذهنی بدی برای حسین فاطمی نزد دستگاه حاکم ایجاد نمود.

سید حسین فاطمی پس از مدتی مجبور شد به تقاضای مصرانه‌ی برادرش در اصفهان جواب دهد و به اصفهان رفته و در غیاب سیف پور روزنامه‌اش را اداره کند. دستگاه حکومتی نیز که سابقه‌ی قلمی او را در تهران شنیده بود، در صدد یافتن بهانه‌ای جهت زهر چشم گرفتن از او بود و بالاخره به جرم امضای اعلامیه‌ای که علیه حکومت وقت نشر و توزیع کرده بود، دستگیر گردیده و زندانی شد. فاطمی را در زندان اصفهان با عده‌ای از افراد شریر در یک سلول و بند حبس کردند.

پس از شهریور ۱۳۲۰ و فضای غیر قابل کنترل سیاسی و رها شدگی پس از یک دوره‌ی دیکتاتوری ۲۰ ساله، تعداد نشریات و احزاب سیاسی با سرعت فوق العاده‌ای رو به افزایش گذاشت. تنها ظرف سه ماه پس از شهریور بیست، قریب سیصد مجوز انتشار روزنامه و مجله صادر گردید و در مدت زمان کوتاهی تعداد مطبوعات ایران به‌رغم محدودیت امکانات چاپ و نشر و در صد گسترده‌ی بی‌سوادی در کشور، به بیش از هزار عنوان رسید.

بر اساس کتاب «فهرست روزنامه‌های فارسی از سال ۱۳۲۰ تا

۱۳۳۲ شمسی» تعداد روزنامه‌ها و مجلات ایران در این دوره به رقم ۱۴۱۳

عنوان نشریه رسید. پیدایش تعداد فراوانی از احزاب و گروه‌های سیاسی با گرایش‌های مختلف نیز در افزایش مطبوعات تاثیر مستقیمی داشت. زیرا این احزاب خود به‌طور رسمی و به عنوان ارگان و یا به صورت غیررسمی دست به انتشار روزنامه و مجله می‌زند و عملاً بخش قابل توجهی از فضای مطبوعات کشور در تسخیر رقابت‌ها و روابط حزبی گروه‌های سیاسی قرار می‌گرفت.^۲

حسین فاطمی در این زمان و پس از وقایع شهریور ۲۰ ناگزیر شد از اصفهان رهسپار تهران شود. وی در تهران تلاش کرد که خود روزنامه‌ی مستقلی انتشار دهد و در این امر موفق شد. فاطمی روزنامه «باختر» را که امتیاز آن متعلق به برادرش بود دایر کرد. باختر در سال ۱۳۱۲، با عنوان مجله‌ی ادبی در اصفهان چاپ می‌شد. سپس در سال ۱۳۱۴ روزنامه‌ی هفتگی و بعد به صورت سه شماره در هفته و بالاخره به عنوان روزنامه منتشر شد.

وقتی نصرآ... سیف پور فاطمی، صاحب امتیاز باختر به شهرداری شیراز گمارده شد، حسین فاطمی بنا به درخواست برادر به اصفهان بازگشت تا روزنامه او را اداره کند.

انتشار باختر در تهران، از چهاردهم مهرماه ۱۳۲۱ آغاز شد و عنوان نخستین سرمقاله‌ی او «خدا - ایران - آزادی» بود. این سرمقاله در بحبوحه‌ی جنگ و اشغال ایران و فلاکت و بدبختی مردم، هنگامی نوشته شد که هنوز کابینه‌ی اول علی سهیلی سقوط نکرده بود و مجلس

سیزدهم می‌رفت که به نیمه‌ی عمر خود برسد. مختصری از متن این مقاله چنین است:

«از خدا یاری می‌طلبم برای کاری که در پیش داریم و از او می‌خواهیم ما را به راه راست هدایت کند - خدایی که به او ایمان داریم. خدای دانا و توانا - خدایی که مشکلات ما را آسان می‌کند، به امید خدای بزرگ برای خدمت به ایران و فداکاری در راه آزادی، قلم به دست گرفته، قدم به میدان گذاشته‌ایم؛ از مشکلات و موانعی که در این راه داریم آگاه و خود را برای مقابله با آن حاضر ساخته‌ایم... اولین وسیله‌ی ما و بهترین اسلحه‌ی ما برای حفظ ایران داشتن آزادی است، ایران را باید ایرانی حفظ کند، یعنی توده‌ی ایران یعنی تمام افراد ایرانی و توده‌ی اجتماع تا آزاد نباشد و آزادی نداشته باشد نمی‌تواند به وظیفه‌ی خود عمل کند... پس می‌گوییم هر کس آزادی مشروع ملت ایران را محدود کند به استقلال ایران لطمه زده و هر کس به استقلال ایران لطمه بزند خائن و پلید است.»

فعالیت مداوم حسین فاطمی باعث توسعه و محبوبیت روزنامه باختر شد. به ویژه در مقالات تند آن که حرف دل مردم بود، خیلی زود مورد توجه قرار گرفت. حسین فاطمی به آن چه می‌نوشت معتقد بود. او از همان ابتدا جامعه‌ی خود را شناخته بود و از قدرت مردم و نیروی وحدت آنان آگاهی داشت و بنابراین و بنا به همین ویژگی، خوی آشتی‌ناپذیری با استعمارگران و استثمارگران داشت. از این رو نوک تیز

قلم او در روزنامه‌اش، بیشتر مورد توجه سردمداران رژیم و وابستگان آن بود که در راه نابودی ایران از هیچ خیانتی روگردان نبودند. گزیده‌هایی از مقالات او را در رویارویی با رژیم رضا شاه می‌خوانیم:

سر مقاله‌ی ۲۴ اسفند ماه ۱۳۲۱، به مناسبت روز تولد رضاخان:

«... واقعاً هر دل سخت در مقابل آن فجایع و رسوایی‌هایی که به دست رضاخان صورت گرفت به لرزه در می‌آید، افراد را بدون هیچگونه تقصیر فقط به جرم آزادی خواهی گرفته و در محبس قصر جای داده و اموالشان را تاراج می‌کردند تا پس از ۵-۱۰-۱۵ سال آنها را مسموم ساخته نعش مرده و جسد بی‌روحشان را به خانواده‌ی بدبخت و بلادیدةشان تحویل می‌داد. این است ثمرات آن طرز حکومت و این است آن یادگارها که رضا شاه برای ایران گذاشت و رفت...»

سر مقاله‌ی روزنامه‌ی باختر ۱۹ اسفند ۱۳۲۱

«... حکومت رضا شاه، رشوه خواری و دزدی را که پست‌ترین خصیصه است در ایران رواج داد، ملک و هستی مردم را تاراج کرده و مال افراد را به انواع حیل و دستاویزها گرفت، بدعتی که او گذاشت کار را به جایی رسانید که پس از عزیمتش صحبت دارایی و ثروت او به میان آمد، یکی از نویسندگان حساب کرده که مایملک و اموال بادآورده وی به قدری زیاد است که از «سعدآباد» تا «جزیره موریس» را از آن اندوخته‌ها می‌توان با ریال فرش کرد... ای کاش رضا شاه تنها خود به این خرابکاری دست زده بود، بدبختی این جاست که از این مکتب

رشوه‌خواری و اختلاس اموال ملت و دولت، هزارها نفر شاگرد بهتر از استاد بیرون آمد.»

سرمقاله‌ی روزنامه‌ی باختر به قلم حسین فاطمی در ۱۶ خرداد

۱۳۲۱:

«... این مسئولیت به گردن حکومت مقوایی و بی‌بندوبار بعد از رضا شاه است که با قدرت سرنیزه و فشار شدید هزاران وعده پوچ و دروغ نگذاشت چند صباحی در این کشور مردم صاحب عنوان و مالک قدرت باشند.»

مردم در نتیجه‌ی اعمال قدرت ۲۰ ساله، زنجیر استبداد را بر گردن داشتند، حکومت ترور عقاید و افکار تا دقیقه آخر فرار قاند جمجاه (!) پا بر جا و استوار بود، هنوز مدح و ثنا از مجلس شورا بلند بود و هنوز نابغه‌ی شرق (!) به آیین اعطاء نشان افتخار و بخشیدن درجه‌ی لیاقت و سردوشی و برگزاری جشن‌ها و سرورها اوقات را طی می‌کرد.

وحشت و ترس به اندازه‌ای بر مردم مستولی بود که حتی در دقایق آخر سقوط آن رژیم خطرناک کسی باور نمی‌کرد که حکومت مرگ و ترور دست از جان آنها برداشته و دیگر از این پس می‌توانند آزادانه مطیع اراده و افکار خودشان باشند، نه فرمانبر نظمی و سرنیزه! ...»

از دیگر روزنامه‌هایی که پا به پای باختر و حتی گاهی شدیدتر از آن دولت را با افشاگری‌های خود به ستوه آورده بود، روزنامه‌ی «مرد امروز» به مدیریت محمد مسعود بود. سر مقالات این روزنامه‌نویس پر

جوش و خروش و مبارزه، شدیدترین ضربات را بر پیکر هیات حاکمه‌ی وقت وارد می‌آورد. سر مقالات آتشین مردم امروز هر روز شنبه انتشار می‌یافت و آرامش خیال را از قدرتمندان و دولتمردان می‌ربود به طوری که برای آنها تبدیل به کابوسی شده بود. چنان که «وقتی روزنامه از چاپ خانه بیرون می‌آمد، نگاه‌های اضطراب‌آلود آنان تیرهای مقالات را کنجکاوانه می‌نگریستند و نام و مشخصات و کارنامه‌های سیاه خود را در آن جستجو می‌کردند.»

به روایت ناصر نجمی، محمد مسعود در تیر یکی از سر مقاله‌های خود با خط بسیار درشت نوشته بود «بر پدر دولت لعنت». درگیری شدید دولت سهیلی با مطبوعات چنان عرصه را بر نخست وزیر و کابینه و هوادارانش در مجلس و دربار تنگ کرد که سهیلی مجبور شد از مجلس کمک بخواهد. شاید این از کم سابقه‌ترین موارد در طول عمر مشروطیت ایران باشد که مجلس یعنی قوه‌ی مقننه این چنین آشکار با دولت در ایجاد خفقان و سرکوبی مطبوعات همکاری می‌کند. در واقع، از چهار رکن مشروطه، سه رکن آن که قوای مجریه و مقننه و قضائیه باشد، علیه رکن چهارم یعنی مطبوعات دست به توطئه زدند.

حسین فاطمی در پی این سازش که در سال ۱۳۲۲ بین دولت وقت به نخست وزیر سهیلی و مجلس سیزدهم مبنی بر در تنگنا قرار دادن مطبوعات صورت گرفت، به مبارزه‌ی جدی دست زده و طی مقالاتی

بسیار تند ماهیت آنان را برای مردم افشاء کرد. فاطمی در ۲۰ خرداد همان سال در عکس العمل نسبت به این اقدام مجلس و دولت نوشت:

«... مجلس با پشتیبان، وکیل بی موکل، فراقسیون بی حزب، ملت بی سرپرست، دولت بی ملت، اینها همه از کتاب اسرار حکومت بیست ساله ایران بود و هنوز هم فصول آن ادامه دارد.»^۸

وی در شماره‌ی مورخ ۲۱ خرداد نیز، خطاب به طبقه‌ی حاکمه نوشت:

«... برای خفقان افکار دست و پا نکنید، به فکر فشار بیشتر نيفتید، زنجیرهای تازه بر گردن مردم نگذارید، زیرا این جنب و جوش آخری شما را حرکت مذبحخانه ای می‌دانیم و می‌بینیم که دست‌های اجتماع برای انتقام گرفتن به طرف شما دراز است. باز هم میل دارید بیشتر تجربه کنید. بفرمایید...»

در گرماگرم این مبارزه در مجلس شورای ملی به دستور سهیلی روزنامه‌ی مرد امروز توقیف، و به دادستان دستور تعقیب مدیر آن داده شد. ولی چون محمد مسعود مدعی خصوصی نداشت، طی یک جلسه‌ی خصوصی خواستار راه حلی از وکلا شد. به علاوه یک کمیسیون خاص برای پیدا کردن راه تعقیب این گونه مطبوعات از سوی قوه‌ی قضائیه تشکیل گردید و سهیلی از وکلا خواست تا در این کمیسیون نماینده داشته باشند و از مجلسیان نیز او را برگزید.

انتشار این خبر محافل اجتماعی و سیاسی را به خروش درآورد. فاطمی این بار در سر مقاله‌ی خود نوشت.

«آنهايي که بر ضد مطبوعات رجز می‌خوانند و جلسه تشکیل می‌دهند و تقاضای تعقیب و توقیف جراید را می‌کنند، این دسته ای که به ظاهر حافظ و حامی قانون هستند و با کمال صراحت بر خلاف اصل مسلم قانون اساسی تمنای سانسور جراید را دارند، اطمینان قاطعی داشته باشند که دیر یا زود جواب زبان درازی خود را خواهند شنید و سزای بد مستی خویش را خواهند دید...»^۹

همچنین در سرمقاله‌ی شماره‌ی ۱۹۹ باختر مورخ ۲۵ خرداد، حسین فاطمی مجلسیان را مورد انتقاد شدید قرار داده و رسوایی کارشان را چنین تشریح کرد:

«... ای ارواح مقدس محبوسین باغشاه، کشته‌های راه آزادی، فداییان وطن، شهدای مشروطیت گرد هم آید و از خاک سربردارید، از قبر سر بیرون آورید کفن را بدرید و تماشا کنید در آن جا که خون پاک شما ریخته شد در آن بستان که از خون مقدس شما لاله دمید چگونه از آزادی و حریت ایران حمایت و دفاع می‌کنند. این حقیقت و رسوایی، این لکه‌ی سیاه در تاریخ مشروطیت ایران بی نظیر است. حتی محمد علی شاه و رضا شاه نیز با این صراحت و وقاحت به نقض قانون اساسی لب ننگشود و اینقدر بی شرمانه از بردباری و تحمل ملت ایران سوء استفاده نکرد. ما این سرافکنندگی و نتنگ را کجا می‌توانیم ببریم. وجود آلوده و

ناپاکی که می‌خواهد برای پنهان کردن فضایح خویش اصل مسلم قانون اساسی را پایمال کند باید نابود شود باید مغز او را با مشت قانون کوبید. کجای این رژیم، مشروطه است که در تالار بهارستان در جایی که هنوز خون پاک آزادیخواهان در آن موج می‌زند، فریاد تهدید مطبوعات را بلند می‌کند. اگر وکیل بتواند پیشنهاد کند که روزنامه‌ها را سانسور و توقیف کنند و چند اصل قانون اساسی را زیر پا بگذارند، از کجا مطبوعات و مردم که هزاران عیب شرعی و عرفی در مجلس سیزدهم سراغ دارند یک مرتبه این نغمه را بلند نکنند. این چند ماه آخر دوره را برای اینکه انتخابات آینده هم در تهدید نباشد دکان بهارستان را تخته کنید تا یک مرتبه شتر بمیرد و حاجی خلاص شود ...»

و سرانجام فاطمی در شماره‌ی ۲۰۰ مورخ ۲۶ خرداد ۱۳۳۲ باختر تندترین و خشونت‌آمیزترین مقاله‌ی خود را علیه دولت با عنوان «یا مرگ یا زندگی» منتشر ساخت و با اشاره به تازیانه‌ی بیست ساله‌ی دیکتاتوری نوشت:

«این دوراهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند. یا مرگ یا زندگی، در اختیار کردن این دو طریق پیش از هر چیز باید بداند مرگی که می‌پذیرد حتماً بایستی قرین شرافت و افتخار باشد، همینطور است آن زندگی که قبول می‌کند و در پناه آن دقایق ایام را سپری می‌سازد با سرافرازی و شرف توأم باشد! ... غیر از این دو راهی ندارد! این تازیانه ای است که بیست سال بر روی استخوان‌های فشرده شده

جامعه ایرانی فرود آمده و این کوه مصائب که بر جان و تن وی تحمیل شده، آیا کافی نیست که از این خواب گران بیدارش کند و از این حالت اغما و بیهوشی رهایش دید؟!

این گربه رقصانی‌های زمامداران دولت، این فشار و تعدیات افراد لشکری و کشوری، این گرسنگی خوردن‌ها و دربدری‌ها، این خیمه شب بازی دولت بی کفایت سهیلی، این وعده‌های دروغ و توخالی وزرا و رئیس‌الوزراء این شعرخوانی لیدرهای مسخره‌ی کابینه هنوز اعصاب را تهییج نکرده و هنوز آن توده‌ی لاقید را آنقدر در زیر منگنه فشار نگذاشته است که بتواند حاکم بر مقررات خویش شود و سرنوشت زندگانش را خود در دست گیرد.

برخیز! بیدار شو! ای ملت ایران! این خواب طولانی افتخار را از دست تو گرفت، تو مغز تاریخ دنیا بودی، تو یک روز از فرط غرور بر دریاها تازیانه می‌زدی، امروز چرا اینقدر خموش و ساکت نشسته‌ای، یعنی با صدا و آرام باز هم به خواب غفلت ادامه داده‌ای؟

تو را دنیا به مناسبت این که موجد یک مدنیت کهن و یک تمدن بی‌مانند بوده احترام می‌گذراد و هنوز آثار صنادید عجم گواه عظمت و سیادت تست، نبوغ؟! بزرگترین و بهترین سرمایه ایست که در خراب‌آباد وجود تو بدون کمترین نتیجه‌ی پنهان مانده و عشق و شور مستی یگانه موهبتی است که قلب روشن و نورانی تو از آن بی‌حد بهره مند شده و آن آتشی که هرگز نمرده و نخواهد مرد همیشه در دل تست!

برخیز! بیدار شو! ای ملت ایران! چهارصد سال است که تو در خواب عمیق فرو رفته ای و اعصابت را تخدیر کرده‌اند، از آن روز که پادشاه بخت برگشته صفوی تقدیر را در تقدیم تخت و تاج ایران دخالت داد و به جای این که نیزه و شمشیر را دیده‌ی خصم فرو کند به جادوگری متوسل شد، این شکست تو را افسرده و غمگین ساخت، روح تو، نبوغ تو، شخصت و غرور تو را شکست ...!

تو از خجالت و شرمساری، از این که لکه‌ی سیاهی بر دامان تو نشست و سلطان‌حسین بی کفایت قدرت شمردن آن را نداشت دیده را بستنی تا فکر کنی چه باید کرد، ولی دریای اندیشه تو را غوطه ور ساخت، هنوز هم در عالم رویا بر خود می‌لرزی، در میان خواب و بیداری بر عظمت‌های از دست رفته روی آن عزت و سیادت گذشته افسوس می‌خوری ... این طور نیست ...؟ در این مدت چهارصد سال ستاره‌هایی در آسمان بخت تو طلوع کرد ولی افسوس که نادر بود! چهار قرن صد ساله سپری شده، ما هر روز یک قدم به طرف انحطاط نزدیک‌تر می‌شویم، در این مدت همه چیز ایران تحلیل رفته، موقعیت سیاسی ما، تربیت اخلاقی ما، وضع اقتصادی ما، همه‌ی اینها در این مدت قوس نزول را پیموده مگر چند صباحی که سربازان بر روی خزائن و دفائن محمد شاه گورکانی خیمه زده و بر فراز قصور سلطنتی هند پرچم یاران بزرگ را برافراشتند، خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود!

چهارصد سال است ملت ما و مملکت سیر قهقهرایبی طی می‌کند، به عقب بر می‌گردد، آنچه از افتخارات دیروز ذخیره داشته همه را خرج کرده است امروز دیگر هیچ ندارد، امروز به جز دسته‌ی فاسدی که بر روی استخوان‌های خرد شده‌ی او دارند جنگ و نزاع می‌کنند در دعوای وزارت و وکالت بر سر و مغز یکدیگر می‌کوبند، ایرانی مالک چیز دیگر نیست ...!

حیف است از این نژاد که سرور و سالار دنیا بوده منقرض شود و فردا در ستون گزارش گیتی بنویسند، استبداد و ارتجاع ملت ایران را کشت از رشد و ترقی او جلوگیری کرده، دزدها و رایزن‌ها با ترویج فساد و ناپاکی روح ملتی را مسموم کرده زندگی وی را فنا دادند ... راستی حیف نیست؟

نه، ما هرگز نمی‌میریم، زیرا ما زنده‌ی عشقیم، ما با دنیا و با تاریخ یک روز به وجود آمده ایم، قرن‌ها در اوقاتی که جهان در لجنه‌ی بی‌عدالتی‌ها غوطه ور بود، موجد نظام اجتماعی بودیم، ما شعر یعنی سیلابه روح و جوهر فکر بلند و عصاره‌ی عظمت قریحه و استعداد را داریم ...

ملت ایرانی مردنی نیست، این تازیانه‌ها، این دلقک‌بازی‌ها و این خفقان افکار او را بیشتر بیدار می‌کند، روی اعصابش اثر باقی می‌گذارد و این آثار یک روز تاثیری عجیب خواهد کرد، تاثیری که جبران‌های

دیروز در بر خواهد داشت. این طور نیست ...؟ ما به پیمودن یکی از دو راه ناچاریم یا مرگ یا زندگی ولی با شرافت و افتخار...!

زامداران رسمی ایران! شما آقای سهیلی که بر روی مجموعه‌های اجتماع پایه‌ی کرسی‌های حکومت خود را گذاشته‌اید، بدون تردید این مطلب را قبول کنید که ملت را هنوز نتوانسته‌اید بشناسید، تصویر آن ایرانی که در فکر کج و کوتاه شماست با جامعه و توده خارج بسیار تفاوت دارد، می‌دانید چقدر...؟ از زمین تا آسمان ...! طبقه‌ی درس خوانده و فهمیده ایران توده روشنفکر و باهوش! باید ایران را به دست خویشان اداره کنیم، دیگر نابغه و منجی الشان برای این کعبه وطن لازم نداریم ...!

ما صاحب این خانه هستیم ما باید آن و توانایی و شخصیت ذاتی خود را بروز دهیم که هر نالایق پست و هر کوچه گرد بی فکر و کم شعور نتواند حاکم بر مقررات این مملکت بشود. برای این نقشه آماده شوید، وزیر و وکیل نوکرهای زرخرید ایرانی هستند، زیرا قدرت و ثروت آنها از ملت ایران است، هر وقت آنها بر خلاف میل و اراده‌ی ما قدم بردارند یا بخواهند افکار پوچ و بی معنی خود را بر ما تحمیل کنند آن وقت است که ما باید مرد و مردانه بدون بیم از زور و استبداد، با یک حرکت سریع موجودیت خویش را عیان سازیم و آنها را از بساط حکومت برانیم و سروکارشان را به چوبه‌ی دار حوالت دهیم ...

آقایان وزرا و شما آقای سهیلی! مطمئن باشید ما این قدرت را در خود سراغ داریم که ملت را آنچنان حاضر و آماده سازیم تا انتقام خود را از دزدها بگیرد و سزای بدکاران را بدهد، و در این نبرد، یا مرگ قریب به شرافت به چنگ ما خواهد افتاد، یا زندگی با افتخار...»^۱

سهیلی درگیر مبارزه با مطبوعات بود و آخرین روزهای صدارت خود را می‌گذراند که دکتر مصدق پس از هفده سال به عنوان نماینده‌ی مردم تهران به مجلس بازگشت. در هنگام انتخابات مجلس چهاردهم دولت سهیلی آن را آزاد اعلام کرد و شخص نخست وزیر در مصاحبه‌ای گفت:

«... من به این نتیجه رسیده‌ام که باید انتخابات کاملاً آزاد باشد تا ملت به حق قانونی و مسلم خود برسد و مردم از حق خود استفاده کنند...»^۲

اما انتظارات مردم در آن انتخابات هم برآورده نشد و باز هم دربار توانست بسیاری از سرمایه داران و طرفدارن خود را به عنوان نماینده‌ی مردم به مجلس بفرستد. در بسیاری از حوزه‌های انتخاباتی شهرهای شمال، نیروهای نظامی شوروی دخالت کردند و توانستند برای کاندیداهای حزب توده که مورد حمایت دولت شوروی بود، رأی جمع کنند. با وجود این، در مقایسه با انتخاباتی که در دوره‌های رضا شاه انجام می‌گرفت، انتخابات دوره‌ی چهاردهم سالم‌تر بود و مردم تهران توانستند

معدودی را مانند دکتر مصدق به مجلس بفرستند. حزب توده نیز جمعاً هشت نفر را به مجلس فرستاد.

مجلس سیزدهم در آخرین ماه‌های حیات خود شاهد کنفرانس تهران بود. در این کنفرانس که در پایان جنگ دوم جهانی در چهاردهم آذر سال ۱۳۲۲ در تهران تشکیل شد، استالین و عده‌ی زیادی از مردان سیاسی نظامی روسیه شوروی، چرچیل نخست وزیر انگلیس و ایدن وزیر امور خارجه‌ی این کشور، به علاوه‌ی روزولت رییس جمهور امریکا حضور داشتند. در پایان کنفرانس تهران، سران سه کشور متفق تعامیت ارضی ایران را تأیید کردند و از همکاری ایران در جنگ تقدیر نمودند. علی سهیلی در ۲۲ آذر همان سال استعفا کرد و کشور را به مجلس چهاردهم به صدارت محمد ساعد مراغه‌ای تحویل داد.

در مجلس دوره‌ی چهاردهم، به دلیل حضور شخصیت‌هایی چون دکتر مصدق و سید ضیاء الدین طباطبایی، پس از سال‌ها سکوت و سکون، جنجال و صف بندی سیاسی به وجود آمد. دکتر مصدق در افشای ماهیت سید ضیاء و تشریح کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ - کودتای سیاه - با اعتبار نامه‌ی سید ضیاء مخالفت کرد. سخنرانی مصدق در مجلس علیه ضیاء، کودتا، و دسیسه‌های انگلستان تحریک عجیبی به اوضاع سیاسی داد. مردم آزاد شده‌ی تهران و دیگر شهرهای بزرگ احساس می‌کردند که حرف‌های دلشان از زبان این سیاستمدار همیشه مخالف دیکتاتوری، بیان می‌شود. گرچه سرانجام سید ضیاء اعتبارنامه‌ی خود را

به تصویب رساند، ولی این جدال‌ها، آبرویی برای او که به نخست وزیر خود در آینده امیدوار بود، باقی نگذاشت.^{۱۳}

یادداشت‌های بخش سوم:

- ۱- عبدالکریم ذاکر حسین، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران: بی نا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۰.
- ۲- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان: انتشارات کمال، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۳۰.
- ۳- بررسی نقش مطبوعات در بستر سازی کودتای ۲۸ مرداد (مجموعه سخنرانی‌های افراد مختلف) تهران: موسسه‌ی مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴، ص ۹۳.
- ۴- سید جلال الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱، جلد اول، ص ۱۲۸ - ۱۲۷.
- ۵- ناصر نجمی، با مصدق و دکتر فاطمی، تهران: معاصر، ۱۳۶۸، ص ۱۶.
- ۶- خاطرات ایدن، ترجمه‌ی: کاوه دهگان، تهران: فرزانه، ۱۳۵۷، ص ۲۹۰.
- ۷- روزنامه باختر، سر مقاله شماره ۱۹۵، ۱۳۲۲/۳/۲۰.
- ۸- محمود طلوعی، ترس از انگلیس، بی جا، تهران، ۱۳۷۹.
- ۹- روزنامه‌ی باختر، سر مقاله‌ی شماره ۱۹۸، ۱۳۲۲/۳/۲۴.
- ۱۰- روزنامه باختر، سر مقاله شماره ۲۰۰، ۱۳۲۲/۳/۲۶، ص ۱.
- ۱۱- روزنامه‌ی اطلاعات، ۱۳۲۲/۳/۱۱، ۱۳۲۲/۳/۱۱، به نقل از محمد علی سفری، قلم و سیاست، تهران: نامک، ۱۳۷۱، ص ۱۰۱.
- ۱۲- مسعود بهنود، از سید ضیاء تا بختیار، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴، ص ۲۱۹.
- ۱۳- طلوعی، ترس از انگلیس، صص ۵۳ - ۱۵۲ و نیز نگاه کنید به سرریولارد، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲، ص ۱۲۶.

فصل چهارم

عزیمت سید حسین فاطمی به فرانسه، همراه بانگاہی

کوتاہ بہ اوضاع سیاسی ایران

در دوران پس از جنگ دوم جهانی شمار بسیاری از ایرانیان برای تحصیل و به شوق آموختن رو به سوی فرنگستان نهادند. سید حسین فاطمی نیز از جمله ایرانیانی بود که سودای تحصیل در اروپا را به سر پرورانیده بود. با این وجود او سرمایه و ثروت لازم برای این سفر پرهزینه و اقامت در اروپا را نداشت. در این زمان محمد مسعود دوست دیرین او و مدیر روزنامه مرد امروز به یاری فاطمی برخاست و پذیرفت که در برابر مقالاتی که فاطمی در فرانسه می‌نویسد و یا ترجمه می‌کند و برای او می‌فرستد بخشی از مخارج تحصیلش را تأمین نماید. از دیگر سوی برادرش نیز بخشی دیگر از هزینه را تقبل نمود.

با این وجود فاطمی حتی برای تهیه بلیط هواپیما نیز مشکل داشت، چرا که هزینه بلیط به تنهایی برابر با مخارج شش ماه زندگی دانشجویی در پاریس بود. رفع این مشکل نیز به کمک دولت وقت انجام پذیرفت، بدین ترتیب که در سال ۱۳۲۵ هجری خورشیدی دولت ایران تصمیم گرفت تا برای نخستین بار در کنفرانس بین‌المللی کار شرکت کند. در واقع قوام السلطنه که در آن زمان بر مسند نخست وزیری تکیه زده و سخت درگیر حوادث آذربایجان و مسائل مرتبط با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان و رهبرش پیشه‌وری بود به منظور جلب نظر شوروی و

گروه‌های چپ گرای کشور به اندکی چپ روی دست یازیده و در نتیجه فعالیت‌هایی چون تشکیل وزارت کار، تنظیم قانون کار، پخش برنامه کارگران از رادیو و بالأخره فرستادن هیئتی به کنفرانس بین‌المللی کار را سرلوحه امور خویش قرار داده بود. بنابراین با توجه به آن که در این زمان حسین فاطمی روزنامه نگاری شهیر و نامدار به شمار می‌آمد قوام تصمیم بر آن گرفت تا او را به عنوان وابسته مطبوعاتی دولت رهسپار کنفرانس نماید.

بدین ترتیب برآیند محبت برادر و دوست صمیمی فاطمی و همچنین تصمیم قوام آن شد که سید حسین فاطمی در مرداد ماه سال ۱۳۲۴، حسین فاطمی به اروپا عزیمت کرد. او در مدت سه سال اقامت در پاریس ۱۳۲۷-۱۳۲۴، و تحصیل در دانشگاه آن جا، پس از گذراندن تز خود در زمینه‌ی «وضع کار در ایران» با رتبه‌ی عالی دکترای حقوق گرفت. به علاوه وی موفق شد دیپلم مدرسه‌ی «هوت اتودانترناسیونال» را به ضمیمه‌ی دیپلم روزنامه نگاری کسب کند. در این مدت حسین فاطمی وضعیت اقتصادی دشواری را تحمل کرد. به طوری که در یک ارزان‌ترین محله‌های پاریس به نام کارتیه لاتین ساکن شد و حتی برای گرم کردن اتاقش پول کافی نداشت. اما به رغم همه‌ی این مشکلات، دکتر فاطمی ارتباطش را با ایران و روزنامه نگاری قطع نکرد و هرازگاهی سرمقالاتی به ایران می‌فرستاد که در روزنامه‌های مستقل تهران چاپ می‌شد. درحقیقت او که علاوه بر کنفرانس کار در کنفرانس

صلح پاریس نیز شرکت نموده بود. مقالات خود را برای روزنامه‌های مرد امروز، ستارخ و یکی دو روزنامه دیگر ارسال می‌داشت. سیدحسین فاطمی که زین پس می‌توان او را دکتر فاطمی خواند با تجارب تازه ای که از اقامت در اروپا به دست آورده بود، از بی اطلاعی و ناآگاهی زمامداران وقت ایران بسیار افسوس می‌خورد. دکتر حسین فاطمی در نامه ای که به دوستش، نصرالله شیفته، نگاشته بود در این مورد چنین اظهار می‌دارد:

«... از اوضاع ایران کم و بیش اخباری به من می‌رسد و بسیار بر یأس و نومیدی من می‌افزاید، زیرا این زمامداران ما اصلاً دنیا را نمی‌بینند و حتی اخبار یومیه را هم نمی‌خوانند، حساب اینها صد در صد غلط است و اطمینان قطعی دارم که تمام حرکات و اعمالشان به ضرر ملت و مملکت و بالاخره به فنا و نابودی آنها تمام می‌شود...»^۱

در مدتی که دکتر فاطمی از ایران دور بود حوادث مهمی در تاریخ سیاسی ایران به وقوع پیوست. نخست وزیری ساعد چند ماهی بیشتر طول نکشید. او در آبان ۱۳۲۳ استعفا داد و به جای او مرتضی قلی خان بیات سهام السلطنه به صدارت رسید. دوران نخست وزیری بیات نیز فقط شش ماه به طول انجامید. مهم‌ترین رویداد جهانی زمان صدارت اوشکست آلمان نازی بود. ایران مقارن با این احوال، دورانی سخت و بحرانی را می‌گذرانید. شوروی دولت‌های ساعد و بیات را تحت فشار قرار داده بود تا قرارداد امتیاز نفت شمال را با دولت کمونیستی پیروزمند

در جنگ یعنی شوروی امضا کند. حزب توده نیز به شدت از واگذاری این امتیاز حمایت می کرد.

نماینده‌ی روسیه در ایران که به اهمیت و قدرت مطبوعات پی برده بود به مدیران مطبوعات وعده داد در صورتی که از این امتیاز حمایت کنند، مشکلات عدیده‌ی آنها از جمله کمبود کاغذ حل را خواهد کرد. از کسانی که سریعاً تحت تاثیر این وعده‌ها قرار گرفت و تن به تسلیم داد، احمد ملکی مدیر روزنامه‌ی ستاره بود. سیدحسین فاطمی که در این هنگامه هنوز در ایران به سر می برد، با آگاهی از خصوصیات اخلاقی ملکی به او هشدار داد که مواظب رفتار خودش باشد. زیرا نزدیکی و قبول هر نوع کمک از طرف روس‌ها لقمه‌ای است که هضم آن امکان ندارد و خطرناک است و روده را پاره می کند! ^۲ چند روز بعد نیز فاطمی در سرمقاله‌ی خود در روزنامه‌ی باختر به پیشنهاد امتیاز نفت شمال و طرفداران آن به شدت حمله کرد و آنها را مورد انتقاد قرار داد. وی در نکوهش توده‌ای‌ها که به طور علنی از واگذاری امتیاز نفت به روس‌ها جانبداری می کردند نوشت:

«... ما با حزب توده ایران هیچگونه عداوت و دشمنی نداریم بلکه با بسیاری از افراد آن دوستی دیرینه داشته، یکی دو سال موقعی که با تشریک مساعی جبهه‌ی آزادی را به وجود آوردیم در یک صف بر علیه عمال دیکتاتوری و بقایای حکومت بیست ساله جهاد می کردیم. اما آن روزها توده رنگ یک حزب ملی را داشت و

شعارش این بود که برای آزادی ملت و بر علیه استعمار مبارزه می‌کند اما امروز ... از خود شما می‌پرسم که اعمالتان با مرامنامه حزبی یک ذره موافقت دارد؟^۲

حقیقت این بود که حزب توده‌ی ایران در گذشته مبارزه علیه هر گونه استعمار را شعار اساسی خود قرار داده بود و دفاع از استقلال و تمامیت ایران را سرلوحه‌ی برنامه‌ی خود می‌دانست. اما در این زمان به خاطر واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی، به سیستم موازنه‌ی مثبت تن داده و حقوق و منافع بزرگترین پایگاه استعماری در ایران، یعنی شرکت نفت انگلیس در ایران را به رسمیت شناخت. حزب توده با این کار و با تقسیم ایران به مناطق نفوذ جهت تامین هدف‌های سیاسی و اقتصادی دول بزرگ صحنه می‌گذاشت. کمی بعد حسین فاطمی در شماره‌ی مورخ ۱۳۲۳/۸/۱۱ روزنامه خود به حزب توده هشدار داد که مردم را از خود نرانند و هر کس با آنها در جریانات موافقت نکند کافر حزبی یا فاشیست نخوانند.

در چنین اوضاع و احوالی، دکتر مصدق شرایط را برای اجرای برنامه‌های ضد استعماری خود مناسب دید. مصدق که از ابتدای زندگی سیاسی‌اش، همت خود را در جهت برانداختن سلطه‌ی شرکت نفت و پایگاه امپریالیسم غرب قرار داده بود، برای جلوگیری از استقرار هر گونه پایگاه خارجی دیگر در ایران، طرح منع واگذاری امتیاز نفت را به

مجلس چهاردهم تسلیم کرد. این طرح در تاریخ ایران به سیاست موازنه منفی معروف است.^۴

مصدق درباره‌ی سیاست موازنه منفی گفت:

«این موازنه باید موازنه منفی باشد نه موازنه مثبت. منظور از موازنه‌ی منفی این است که به هیچ یک از خواستاران امتیاز، نه همسایه شمالی و نه همسایه‌ی جنوبی و نه دولت امریکا، امتیاز جدیدی داده نشود.»^۵

طرح دکتر مصدق، با وجود مخالفت نمایندگان حزب توده به سرعت در مجلس به تصویب رسید. مصدق در جلسه‌ی روز ۲۸ آذر ماه ۱۳۲۳ به بیانات و نوشته‌های انتقاد آمیز مخالفان قانون ضد امتیاز و کسانی که می‌گفتند او زیر فشار نمایندگان وابسته به شرکت نفت و طرفداران کمپانی‌های نفتی غرب چنان طرحی را عنوان کرده است، پاسخ داد و گفت که هرگز تحت تاثیر نظریات هیچ دسته و مقامی قرار نگرفته و تنها با هر نوع سیاست نفوذ از جانب بیگانگان، مخالف است.^۶ تصویب این طرح، خشم دولت شوروی و حزب توده را به دنبال داشت.

مرتضی قلی بیات، پس از شش ماه نخست وزیری در اردیبهشت ۱۳۲۴ استعفا داد. پس از سقوط کابینه‌ی او برخی نمایندگان مجلس به ابراهیم حکیمی یا حکیم الملک ابراز تمایل کردند و چند روز بعد فرمان نخست وزیری او صادر شد. حکیمی پس از یک ماه وزیران خود را به مجلس معرفی کرد، ولی در میان حیرت اعضای هیات دولت،

تنها ۲۵ نفر به آنها رأی موافق دادند، لذا وی نیز مجبور به استعفا شد و به جای او محسن صدر یا صدر الاشراف حکم نخست وزیری را دریافت کرد. اعلام خبر نخست وزیری صدر الاشراف بیشتر سوابق او را در همکاری با محمد علی شاه در دوران استبداد صغیر مطرح می‌کردند. البته صدر الاشراف توانست از مجلس رأی اعتماد بگیرد، اما نخست وزیری او بیش از پنج ماه طول نکشید و در مهر ماه ۱۳۲۴ مجبور به استعفا شد.^۷ پس از استعفای صدر الاشراف، در جلسه‌ی دوم آبان ماه، مجلس شورای ملی، هتاد و پنج تن از نمایندگان، تمایل خود به نخست وزیری حکیم الملک ابراز داشتند و در نتیجه حکم نخست وزیری او برای بار دوم صادر گردید.

در همان نخستین روز صدارت حکیمی، محمد رضا شاه برای قدرت نمایی به ارتش دستور داد که نیروهایی از ارتش برای سرکوب فرقه‌ی دموکرات، که رسماً خودمختاری آذربایجان را اعلام کرده بود، اعزام شود.^۸ روز بعد نیروهایی از ارتش همراه با تانک اعزام آذربایجان شد، اما ارتش شوروی آنها را در شریف آباد قزوین متوقف ساخت.^۹ با متوقف شدن این نیروها، گروه‌هایی از مردم کردستان نیز به رهبری قاضی محمد اعلام کردند که خواهان خودمختاری کردها هستند.^{۱۰}

کابینه‌ی حکیم الملک به علت مشکلات بزرگ مملکتی که عمده‌ترینشان مساله‌ی آذربایجان و کردستان بود، کاری از پیش نبرد و مجبور شد که در اول بهمن ۱۳۲۴ استعفا کند.^{۱۱} پس از سقوط دولت

حکیم الملک طرفداران احمد قوام یا قوام السلطنه در مجلس شورای ملی به نخست وزیری او ابراز تمایل کردند. قوام السلطنه در روز ششم بهمن ۱۳۲۴ فرمان نخست وزیری را دریافت کرد. او در زمانی زمامدار شد که مجلس چهاردهم آخرین روزهای خود را می گذراند و به همین جهت وی توجهی به نظرات نمایندگان مجلس نداشت. قوام ابتدا حزب دموکرات را از طرفداران خود تشکیل داد و بعد بدون آن که منتظر تصویب طرح دولت خود از طرف مجلس شود در رأس هیاتی عازم کشور شوروی شد. او امیدوار بود که با وعده و وعید به دولت شوروی راجع به امتیاز نفت شمال، موجب شود که آن دولت از حمایت فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌وری دست بردارد. قوام از مسافرت به شوروی و ملاقات با استالین و مولوتف طرفی برنیست و در نوزدهم اسفند همان سال به ایران بازگشت. دو روز پس از بازگشت او به تهران، سادچیکف سفیر جدید شوروی با اختیارات کامل به تهران وارد شد. او مذاکرات تازه‌ای را با قوام آغاز کرد و در روز پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ اعلامیه‌ی مشترک قوام - سادچیکف انتشار یافت. در این اعلامیه آمده بود:

- ۱- ارتش شوروی ظرف یک ماه و نیم، تمام خاک ایران را تخلیه کند.
- ۲- قرار داد ایجاد شرکت نفت ایران و شوروی تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب مجلس پانزدهم پیشنهاد شود.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی است. باید ترتیب مسالمت‌آمیزی اتخاذ گردد.

قوام در مقابل امتیازاتی که از شوروی دریافت کرده بود، قول‌های زیادی به آنها داد که چند ماه بعد آشکار گردید. یکی از آنها وارد کردن چند تن از رهبران حزب توده به داخل کابینه بود. ولی ماه عسل حزب توده با قوام السلطنه ۷۵ روز بیشتر طول نکشید. در مهر ماه ۱۳۲۵، قوام استعفای خود و وزیران کابینه را به شاه داد. و مجدداً مامور تشکیل هیات وزیران شد. قوام روز ۲۷ مهر ماه وزیران تازه‌ای معرفی نمود. او مذاکرات خود را با فرقه‌ی دموکرات که استقلال آذربایجان را اعلام کرده بود، ادامه داد اما پس از آن که متوجه شد نمی‌تواند با مذاکره رهبران فرقه‌ی دموکرات را از اندیشه‌ی خود مختاری باز دارد شاه را راضی کرد که در آذر ماه ۱۳۲۵ فرمان حمله به آذربایجان را صادر کند. قوای ارتش توانست نیروهای فرقه‌ی دموکرات را شکست دهد. چند روز بعد نیروهای ارتش شهرهای کردستان را هم تصرف کرده و قاضی محمد را دار زدند.^{۱۲}

احمد قوام، پس از ختم غائله‌ی آذربایجان در صدد انجام انتخابات دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی بر آمد. انتخابات در دی ماه ۱۳۲۵ انجام شد. مصدق ناچار به کناره‌گیری از مجلس شد و ابراهیمی حکیمی در ۲۹ آذر حکم نخست‌وزیری را دریافت کرد.

دوره‌ی سوم نخست وزیری، او نیز بیش از ۱۴۲ روز دوام نیاورد. اما آبتن حوادث مهمی در ایران بود.

محمد مسعود، مدیر روزنامه‌ی مرد امروز در ۲۲ بهمن سال ۱۳۲۶ مقابل چاپخانه‌ی مظاهری ترور شد. در آن زمان تصور می‌شد این ترور از جانب دربار صورت گرفته اما بعدها در محاکمه رهبران حزب توده معلوم شد آنها فرمان ترور محمد مسعود را داده‌اند.

آنچه روشن است مرگ محمد مسعود ضربه‌ی بزرگی بر روحیه فاطمی وارد ساخت و او مدتها در هیجان و تألمات روحی ناشی از این حادثه به سر برد.

سید حسین فاطمی که در آن زمان مشغول ادامه‌ی تحصیل در فرانسه بود، از شنیدن این خبر بسیار متأثر شد. فاطمی در نامه‌ی خطاب به دکتر نصرالله شیفته، تاسف عمیق خود را از ترور محمد مسعود اعلام داشته و نوشت :

«داغی که مسعود بر دل من گذاشت یکی از جراحاتی است که تا دم مرگ و نفس آخر زندگی، چیزی از رنج و عذاب روحی من نخواهد کاست و این اشک به مقداری که به اختیار از دیده و دل من جاریست خیلی ناقابل‌تر از آن است که بتواند آتش غم را فرو بنشانند. ضربه‌ی سنگین و هولناک و گلوله‌ی موثر و روح‌گداز بود...»

ابراهیم حکیمی در اسفند ۲۶، علی سهیلی و عبدالحسین هژیر را به سمت وزیران مشاور خود معرفی کرد. در دوره‌ی سوم نخست وزیری

حکیم الملک فشار بر مطبوعات مستقل فوق العاده زیاد شد و تعدادی از روزنامه‌ها به بهانه‌های مختلف توقیف شدند. حکیم الملک در خرداد، ۲۷ چون نتوانست رأی اعتماد مجلس را به دست آورد، مجبور به استعفا شد. اغلب کارشناسان امور سیاست ایران عقیده داشتند یکی از دو وزیر مشاور او نخست وزیر آینده‌ی ایران خواهد شد. پیش بینی آنها درست از آب در آمد. عبدالحسین هژیر در ۲۳ خرداد ۲۶ به نخست وزیری برگزیده شد. شاه به وی امید بسیار داشت اما وی به علت افزایش فشار مخالفت‌های مردم استعفا داد و از طرف شاه به وزرات دربار منصوب شد.

چند روز بعد ساعد با کسب رأی اعتماد از مجلس دوره‌ی دوم نخست‌وزیری خود را آغاز کرد. واقعه‌ی مهم این دوره از صدرات او تیراندازی به شاه در پانزدهم بهمن ۲۷ در مراسم سالگرد دانشگاه تهران بود. شاه از این ترور نافرجام جان سالم به در برد. ناصر فخرایی، عضو حزب توده که به این ترور دست زده بود در جریان تیراندازی کشته شد. اما شاه از این فرصت برای صدور فرمان تشکیل مجلس موسسان سود جست. به علاوه حکومت نظامی اعلام کرد و حزب توده را غیر قانونی شناخت. برخی از رهبران حزب توده دستگیر و زندانی شدند. آیت الله کاشانی تبعید شد و مصدق در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت.^{۱۳}

شاه که علاقمند به استقرار یک رژیم دیکتاتوری و خود کامه بود ترتیباتی داد که به موجب آن در قانون اساسی تغییراتی داده شود و او

بتواند بر دستگاه قانون گذاری کشور، قدرت بیشتری اعمال کند، از جمله هر وقت خواست مجلس را منحل نماید. اما ملیون و طبقه تحصیل کرده چنین چیزی را نمی پذیرفتند و نمی توانستند آن را تحمل کنند.^{۱۴}

دولت ساعد انتخابات مجلس موسسان را با سرعت انجام داد. این انتخابات با فضاحتی وصف نشدنی صورت گرفت که بارها و بارها در مطبوعات و جلسات مجلس به عنوان نمونه‌ی یک اقدام خلاف قانون مورد بحث واقع شد.^{۱۵} مجلس فرمایشی موسسان در اول اردیبهشت ۲۸ کار خود را آغاز کرد و در طول هجده روز عمر خود به عنوان مهم ترین اقدام ۴۸ قانون اساسی را به این شرح تغییر داد:

«اعلیحضرت همایونی شاهنشاه می توانند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نمایند.»^{۱۶}

با این تفاسیر می توانیم درک کنیم وقتی دکتر حسین فاطمی در شهریور ۱۳۲۷ به ایران بازگشت، وطنش را در چه شرایطی بازیافت. از طرفی سیاست از هم گسسته، دیکتاتوری رو به تزاید اختناق و فشار به روی مطبوعات و از طرف دیگر خرابی های ناشی از جنگ و ضایعات آن فراتر از همه جنگ تقسیم غنایم میان دول پیروز که اثرات ناگوارش بر روی کشورهای ضعیفی چون ایران هر چه بیشتر عیان می شد.

یادداشت‌های فصل چهارم:

- ۱- از نامه: اوت ۱۹۴۶ - از پاریس - به آقای دکتر نصرالله شیفته سردبیر «باختر امروز» به نقل از افراسیابی، پیشین، صص ۱۰۱ - ۱۰۰.
- ۲- سفری، پیشین، ص ۱۱۹.
- ۳- حسین فاطمی، به سراغ حزب توده ایران، روزنامه باختر، ۲۳/۸/۹.
- ۴- برای اطلاع درباره‌ی سیاست موازنه‌ی منفی نگاه کنید به: حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران: ابن سینا، ۱۳۲۷. این رفرنس فقط برای اطلاع بیشتر خواننده است و کل کتاب به موضوع مربوط می‌پردازد.
- ۵- مذاکرات مجلس شورای ملی، مورخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳، به نقل از غلام رضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳، ص ۴۱.
- ۶- همان جا، ص ۴۲ و نیز: رحیم گودرزی تبریزی، لزوم حفظ بی طرفی، تهران: چاپخانه موسوی، ۱۳۳۴، ص ۵۵.
- ۷- جعفر مهدی نیا، زندگی سیاسی ابراهیم حکیمی، تهران: امید فردا، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸.
- ۸- همان جا، ص ۱۹۳.
- ۹- پرواند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸، صص ۹ - ۲۶۸.
- ۱۰- جان فوران، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۲، صص ۴۰۸ - ۴۰۷.
- ۱۱- مهدی نیا، پیشین، ص ۲۹۳.

- ۱۲- نجاتی، پیشین، ص ۷۱. برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: فوران، پیشین، صص ۴۱۷ - ۴۰۸. ونیز فتح الله سعادت، پژوهشی در مسائل نفتی ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۵، ص ۵۸.
- ۱۳- مصطفی علم، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلام حسین صالحیار، تهران: چاپخش، ۱۳۷۷، ص ۹۵ و نیز بهنود، پیشین، ص ۳۰۰.
- ۱۴- همان جا، همان صفحه.
- ۱۵- سفری، پیشین، ص ۲۶۰.
- ۱۶- نجاتی، پیشین، ص ۷۸. پتر بیومونت، جerald بلیک، مالکوم واگ استاف، خاورمیانه، ترجمه محسن وزیر شانه چی، محمود رمضان زاده، علی آخشینی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۳۴۵.

فصل پنجم

بازگشت دکتر حسین فاطمی به ایران و انتشار

روزنامه باحترامروز

دکتر فاطمی، پس از دریافت درجه‌ی دکترا در شهریور ۱۳۲۷ به ایران بازگشت. برادرش که مدیریت و صاحب امتیازی روزنامه‌ی باختر را بر عهده داشت مدت زمانی بود که در آمریکا می‌زیست بدین جهت دکتر فاطمی دیگر نمی‌توانست از امتیاز روزنامه‌ی ورشکسته‌ی باختر سود جوید، لذا او پس از مدتی تقاضای امتیاز نشریه‌ای به نام باختر امروز را نمود. احمد ملکی در این باره می‌نویسد:

«آقای حسین فاطمی همیشه آرزو می‌کرد روزنامه مستقلی داشته باشد و به چند دلیل افکار باطنی خود را با کسی در میان نمی‌گذاشت. اول اینکه مطابق شناسنامه سنین عمرش به سی سالگی نرسیده و قانوناً حق داشتن امتیاز روزنامه را نداشت و ثانیاً نمی‌خواست سیف‌پور برادرش را رنجیده خاطر نماید، و ثالثاً بخوبی در امور روزنامه‌نگاری وارد بود و می‌دانست هزینه کمر شکن آن طاقت انسان را طاق می‌سازد.»^۱

دکتر فاطمی بیش از یک سال برای کسب امتیاز این روزنامه تلاش کرد، ولی حوادث گوناگون، از جمله حادثه‌ی ۱۵ بهمن ۲۷ و تیراندازی به سوی شاه، صدور امتیاز یک روزنامه‌ی جدید را برای درخواست‌کننده‌ای که سوابقش مورد پذیرش دستگاه سانسور شاه هم نبود، امکان پذیر نمی‌ساخت.

ایجاد حکومت نظامی و دستگیری روزنامه نگاران بعد از حادثه‌ی ۱۵ بهمن مشکلاتی که پس از آن به منظور ایجاد محیط خفقان به خاطر تصویب قرارداد الحاقی نفت به وجود آمد، همه در فعالیت دکتر فاطمی برای کسب امتیاز اثر منفی داشت. اما یاران و دوستان وی، از جمله کسانی که در سال ۱۳۲۴ با وی در انتشار روزنامه‌ی باختر همکاری داشتند، او را در انجام مقصود تنها نگذاشتند تا سرانجام امتیاز انتشار روزنامه‌ی باختر امروز به نام دکتر فاطمی صادر شد.

تهیه مقدمات و انتشار روزنامه، هم زمان با روزهای پایانی عمر مجلس پانزدهم و طرح قرار داد الحاقی نفت بود.^۲ نخستین شماره‌ی باختر امروز به صورت رسمی روز هشتم مرداد ۱۳۲۸ منتشر شد. البته قبل از انتشار این شماره، ده شماره از نهم تا بیستم تیر ماه انتشار یافته بود که می‌توان آنها را پیش شماره یا شماره‌های صفر نامید. این ده شماره در چهار صفحه است که حتی عنوان روزنامه نه به صورت کلیشه، بلکه با حروف درج است. نخستین شماره به این صورت است که در صفحه اول بالای صفحه، در یک کادر نوشته شده است:

«صاحب امتیاز و مدیر دکتر حسین فاطمی - شماره تلفن ۹۲۴۸ - سال اول شماره اول» و در وسط صفحه اول، بالای صفحه عنوان «باختر امروز» است و زیر آن نوشته شده است:

«پنجشنبه ۹ تیرماه ۱۳۲۸ - ۳ رمضان ۱۳۶۸ - ۳۰ ژوئن ۱۹۴۹»

در سمت چپ بالای صفحه نیز در کادری بهای اشتراک سالیانه ۳۰۰ ریال و تعیین بهای آگهی‌ها و لوايح خصوصي با اداره است تک شماره ۲ ریال - يك روز بعد ۵ ریال.

سرمقاله‌های شدید اللحن روزنامه به قلم دکتر فاطمی در این ده شماره به ترتیب با این عناوین است :

«از رنج گرسنگی خود را به دار می‌کشد»

«با این میلیاردها پول چه می‌کنند»

«این ماشین شکسته را باید عوض کرد»

«درسی از مبارزه علیه زور»

«دولت با مردم شوخی می‌کند»

«زنجیر مقررات را از پای مردم بردارید»

«ملت گرسنه ایمان ندارد»

«التماس دعا از خاخام بزرگ و پاپ اعظم»

«شما از اعلامیه حقوق بشر چه می‌فهمید»

«واقعا ایران جای بدی نیست»

پس از این ده شماره، در انتشار روزنامه‌ی باختر وقفه‌ای حاصل شد و بار دیگر در هشتم مرداد ماه ۱۳۲۸، نخستین شماره‌ی آن به طور رسمی و با سبکی جدید انتشار یافت. باختر امروز از نخستین شماره به صورت انتقادی موقعیت خود را مشخص کرد. در شماره اول دو مطلب

به قلم دکتر فاطمی وجود داشت. یکی سر مقاله تحت عنوان «یا مرگ یا آزادی» که طی آن به طبقه‌ی حاکمه به شدت حمله شده بود در بخشی از این مقاله دکتر فاطمی صریحاً خط مشی خویش و روزنامه خود را بیان می‌دارد:

«باختر امروز با همان تهور دیروز باختر و با همان جسارت و بی پروایی از مصالح علف خورها، پابره‌نه‌ها و گرسنه‌ها و بی‌کفن‌ها دفاع خواهد کرد. این روزنامه مال میلیون‌ها مردمی است که در اثر ضعف و ناتوانی در شرایط زندگی عصر حجر و یا قرون وسطی باقی مانده‌اند و از دنیای قرن بیستم خبری ندارند.»

در بخش‌هایی دیگر از مقاله چنین آمده بود:

«در یکی از روزهای گرم تابستان سال ۱۳۲۴ - درست چهار سال پیش - آخرین سری مقاله‌ی باختر را من در میان پریشانی و نگرانی از اوضاع سیاسی آن روز نوشتم و صبح روز بعد برای شرکت در یک کنفرانس بین‌المللی با هواپیمای سربازبر فرانسوی به طرف اروپای ویران و گرسنه و پاریس ضربت خورده ...، روزنامه باختر به مناسبت نداشتن سرپرست دلسوز از میان رفت و موسسه‌ای که محصول سال‌های خون‌جگری و زحمات عده‌ای از نویسندگان با ایمان و جوانان مستعد و لایق بود بسته شد....»

روزنامه‌ی ما باختر آن روزهای سخت سرگرم مبارزه بود و برای مدت چند ماه تنها و یکه در زیر چکمه ارتش بیگانه که ایران را هنوز زیر

اشغال خود داشت فریاد می‌زد. در تمام قضایای حساس سیاسی، کلیه اختلافات فکری را کنار گذاشت و همان راهی را که به مصلحت و سعادت مملکت بود ادامه داد... این حرف‌ها را اکنون برای این نمی‌گویم که از کسی اجر و مزد و پاداش بگیرم زیرا بتدریج خوب احساس کرده‌ام که این کشور جای همین بازیگرهایست که هر روز و هر ساعت رنگ عوض می‌کنند و برای دزدی و غارتگری پا به دایره سیاست می‌گذارند....

اکثر این جماعتی که امروز مدال قهرمانی مبارزه ضد توده را بر سینه دارند و کرسی وزرات و وکالت را برای جبران خسارت ادعائی خود مطالبه می‌کنند، در آن زمان مانند گربه‌های دزد لوس از در و دیوار سفارت شوروی بالا می‌رفتند و افتخار می‌کردند که در ردیف صحابه «شیخ اسلام» در آمده‌اند....

دلم از این می‌سوزد که اعمال مشتی طماع و صندلی پرست و جاه طلب را به حساب تمام ملت ایران خواهند گذاشت و جامعه ای از این خرابکاری معدودی نالایق و ناپاک خواهد دوخت... شعار ما این است: «یا مرگ یا آزادی»

دومین مطلب دکتر فاطمی نیز عنوانی چنین را بر سر داشت:

«از آن بالا من ناظر احتضار مجلس پانزدهم بودم. آخرین جلسه را جیب برها چگونه بر گزار کردند»

آنچه روشن است در این مقاله شدیدترین حملات نسبت به وکلای دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی انجام پذیرفت.

هنوز چند روز از انتشار روزنامه‌ی باختر امروز نگذشته که مقالات آن مشام سردمداران رژیم را آزرده و آن را توقیف کردند. مقاله‌ی تحت عنوان «این دزدها باز هم سواری می‌خواهند» که جزئی از آن در ذیل از نظر می‌گذرد و در چهارمین شماره‌ی باختر امروز، مورخ ۱۳۲۸/۵/۱۲ درج شد، روزنامه را به توقیف کشانید.

«... امروز تمام ولایات ایران در زیر سلطه و نفوذ عمال و وکلای دوره‌ی پانزدهم است و این دزدهای وقیح خیال می‌کنند که یک بار دیگر هم می‌توانند در پناه پستی و تملق و چاپلوسی مسند نشین شده، اگر جان و رمقی در کسی باقی مانده است، کاری کنند که از چهار گوشه‌ی مملکت شیون و زاری بلند شود.»

دکتر فاطمی روزنامه، سرگذشت، را به جای باختر راه‌اندازی می‌کند، اما این روزنامه نیز بلافاصله به محاق توقیف فرستاده می‌شود. اندک زمانی بعد دکتر فاطمی دگربار باختر را منتشر می‌سازد و ادامه طریق را پی می‌گیرد و پس از مدتی دوباره با تلاش بی‌وقفه او باختر امروز سربلند می‌کند.

در این دوران روزنامه‌های مستقل مقالاتی بر ضد قرارداد گس - گلشانیان^۳ که دولت ساعد قصد داشت آن را به تصویب مجلس برساند و بر مردم تحمیل کند می‌نوشتند. دولت ساعد این قرار داد را در ۲۶ تیر ۲۸ برای تصویب به مجلس برد و برای این کار بسیار شتاب به خرج می‌داد زیرا در غیر این صورت، با آغاز انتخابات دوره‌ی شانزدهم افتتاح

مجلس، این کار به تعویق می‌افتاد. لایحه‌ی قرارداد الحاقی در کمیسیون‌های دارایی و پیشه و هنر مجلس شورای ملی به سرعت تصویب شد. دولت و نمایندگان طرفدار لایحه فشار می‌آوردند که جلسات مجلس شب و روز تشکیل شود و تا قبل از پایان دوره‌ی پانزدهم به تصویب برسد، اما نمایندگان اقلیت به شدت با طرح لایحه‌ی الحاقی مخالفت می‌کردند.^۴ سرانجام مخالفت نمایندگان اقلیت به نتیجه رسید و با به پایان رسیدن عمر مجلس پانزدهم، قرارداد گس - گلشانیان به تصویب نرسید.

شاه در چند ماه باقی مانده از عمر مجلس پانزدهم، هم چنان از آن امتیاز می‌گرفت. دولت ساعد که اکثریت نمایندگان از آن حمایت می‌کردند وعده داد که نیروهای مسلح را تقویت کند، حقوق ارتشی‌ها را افزایش دهد و هر نوع، تبلیغات مخلّ نظم و قانون عمومی را ممنوع کند. قانون مطبوعات درباره‌ی انتقاد کنندگان از حکومت و اعضای خانواده‌ی سلطنتی سخت‌تر شد. رضا شاه به لقب «کبیر» مفتخر و جسدش به تهران بازگردانده شد تا رسماً تشییع شود. زمین‌های سلطنتی که در سال ۱۳۲۰ به دولت واگذار شده بود، دوباره به شاه بازگردانده شد.

سرانجام دکتر منوچهر اقبال، سلطنت طلبی وفادار از خانواده‌های زمین دار، وزیر کشور شد تا زمینه‌ی انتخابات مجلس شانزدهم را آماده سازد.^۵ او و هژیر به عنوان وزیر دربار، مأمور بودند تا انتخابات را به ترتیبی برگزار کنند که مخالفان گس - گلشانیان به مجلس راه نبرند. به

قول مسعود بهنود، «ماشین توطئه به هدایت هژیر و دکتر اقبال چنان در حرکت بود، چنان بی پروا صندوق عوض می کرد، رأی می ساخت، رأی می خرید که همگان پیش بینی می کردند مجلس شانزدهم، به مراتب یک دست تر و مطیع تر از مجلس چهاردهم و پانزدهم خواهد شد.»^۶

این تقلب ها تنها در مورد انتخابات مجلس شورای ملی انجام نمی گرفت. در همان زمان انتخابات مجلس سنا هم در جریان بود که بسیار فضاحت بارتر از انتخابات مجلس شورای ملی بود.

وقتی کار رسوایی انتخابات به آخرین مرحله ی فضاحت رسید، مردم معترض در برابر منزل دکتر مصدق اجتماع کرده و از وی چاره جویی خواستند. دکتر مصدق نیز پس از مشورت با نمایندگان احزاب سیاسی و رجال ملی تصمیم گرفت به دربار رفته و در آن جا تحصن اختیار نماید. دکتر حسین فاطمی از جمله رجال صاحب قلمی بود که در آن زمان به پشتیبانی از حرکت مصدق، در تحصن شرکت کرد و به همراه کسانی چون دکتر شایگان، شمس الدین امیر علائی، یوسف مشار، دکتر شمس الدین جزایری، ارسلان خلعت بری، اللهیار صالح، دکتر سنجابی، عمیدی نوری، بقایی، حائزی زاده یزدی، آیت الله غروری، زیرک زاده، عبدالقدیر آزاد، رضا کاویانی، محمود نریمان، امیر تیمور کلالی، جلالی نائینی، احمد ملکی و عباس خلیلی، به مدت سه روز و سه شب در برابر کاخ شاه متحصن شد. پس از گذشت این مدت متحصنین که عده ی آنها به چند صد نفر می رسید، به رهبری دکتر مصدق، دریافتند

نتیجه‌ی مثبتی عایدشان نمی‌گردد و از تحصن خارج شدند.^۷ گرچه آنان از تحصن تاریخی خود نتیجه‌ای نگرفتند و حقوق ملی مردم، پایمال‌ایادی متجاوز بیگانه گردید، ولی از همان جا پایه‌های یک سازمان و کانون بزرگ به منظور تداوم بخشیدن به مبارزه در راه استقرار حکومت مردم و تامین آزادی‌های اساسی ملت ایران ریخته شد.

یادداشت‌های فصل پنجم :

- ۱- ملکی، پیشین، ص ۸۰
- ۲- سفری، پیشین، ص ۲۷۹.
- ۳- رضا شاه در سال ۱۳۱۲ قرار داد تازه ای را با دولت انگلستان امضا کرد که قرار داد داری را به مدت شصت سال دیگر تمدید می کرد. این قرارداد آن چنان ضد منافع ملت ایران بود که حتی بسیاری از نمایندگان طرفدار دولت نیز با آن مخالفت می کردند و در همه جا سخن از لغو آن بود. سرانجام انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند قرار دادی نمایشی را با دولت ایران منعقد سازند و از دولت ایران بخواهند آن را به تصویب مجلس شورای ملی برسانند تا دیگر برخی از نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران سخن از لغو قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳ م) نیاوردند. از آن پس مذاکرات نمایندگان دولت با انگلستان با دولت ایران مدت‌ها ادامه یافت و سرانجام عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی، با گس نماینده‌ی شرکت نفت قرار دادی را امضا کرد که به عنوان قرارداد الحاقی قرارداد ۱۹۳۳ یا قرار داد گس گلشائیان مشهور شد. نجاتی، پیشین، صص ۸۳-۷۵. ابوالفضل لسانی، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران : امیرکبیر، ۱۳۵۷. ص ۱۱۴. درباره منافی که از این قرارداد عاید انگلستان می شد نگاه کنید به : بنجامین شوادران، خاورمیانه، نفت و قدرت‌های بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران : سازمان کتاب‌های حیبی، ۱۳۵۲، ص ۱۴۳.
- ۴- همان‌جا، ص ۷۰. محمدعلی موحد، نفت و مسائل حقوقی آن، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۳، ص ۸۹.
- ۵- آبراهامیان، پیشین، ص ۳۰۸.
- ۶- بهنود، پیشین، ص ۳۰۲.
- ۷- نجمی، پیشین، ص ۴۶.

فصل ششم

تشکیل جبهه ملی و عضویت فاطمی در جبهه

آنچه از بررسی و واکاوی اسناد و مدارک به جای مانده از آن روزگار بر می آید آن است که متحصنین دربار در پی تحصن چند روزه در دربار و بی نتیجه ماندن آن مورد غضب دستگاه حاکمه قرار گرفتند. دکتر مصدق به احمدآباد تبعید و تحت نظر گرفته شد.

در ایام تبعید ایشان و در روز اول آبان ۲۸ نوزده نفر از متحصنین دربار در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند. دکتر فاطمی طی نطقی در این جلسه چنین اظهار داشت :

«اکنون فواید کار دسته جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت و نفوذ و اتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید ، چه خوب است این عده برای کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده و به نام جبهه ملی تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اعداف مختلف نماییم.»^۱

حاضران پذیرفتند و به این ترتیب نام «جبهه ملی» هم در احمدآباد به اتفاق آراء تصویب شد. شایسته است یاد شود دکتر مصدق که تاکنون تمامی پیشنهادات برای تأسیس حزب سیاسی را رد کرده بود نیز با این پیشنهاد موافقت نمود. از آن پس دکتر حسین فاطمی سرپرستی

کمیسیون تبلیغاتی جبهه‌ی ملی را عهده دار گشت و روزنامه‌ی باختر به عنوان «ارگان جبهه ملی ایران» به فعالیتش ادامه داد.^۲ البته نیازمند یادکرد است روزنامه باختر دکتر فاطمی هرچند به عنوان ارگان جبهه ملی جلوه گر می‌نمود اما روزنامه نگاران دیگری چون دکتر مظفر بقایی مدیر روزنامه شاهد، حسن صدر مدیر روزنامه قیام، عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام، احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، مهندس زیرک زاده مدیر روزنامه جبهه، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد و جلالی نایینی مدیر روزنامه کشور نیز در کنار دکتر فاطمی اعضای کمیسیون تبلیغات جبهه ملی بودند.

آنچه روشن است دکتر فاطمی با نقش فعال خود در زمینه‌ی مطبوعات عملاً این نکته را به طور برجسته به دکتر مصدق خاطر نشان ساخت که تبلیغات و مطبوعات آزاد چه اهمیت ارزنده‌ای برای روشن‌گری مردم در بسیاری از مسایل می‌تواند داشته باشد. کارآیی و بینش دکتر فاطمی در پیشبرد اهداف جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق فوق‌العاده مفید افتاد. از این رو دکتر مصدق برای نظریات دکتر فاطمی اهمیت ویژه‌ای قائل بود.

دکتر فاطمی علاوه بر مدیریت روزنامه‌ی باختر امروز که از موقعیت حساسی برخوردار بود و مطالب آن می‌بایستی در نهایت دقت تهیه شود، از وی خواسته بودند متن سخنرانی‌های رهبر جبهه‌ی ملی را نیز در نخستین ساعات روز قبل از تهیه سر مقاله‌ی روزنامه‌اش آماده کند.

بی‌گمان محول نمودن چنین وظیفه‌ای از سوی دکتر مصدق به فاطمی نشان دهنده اوج اعتماد و احترام دکتر مصدق است و گر چنین نبود هرگز دکتر مصدق نمی‌گفت که مقالات فاطمی به اندازه یک ارتش یاری می‌دهد.

شاید بیان متنی کوتاه از دوست دکتر فاطمی درباره شیوه نگارش او و آشنایی با مرام، باور و شیوه نگارش وی نیکو باشد. نصرالله شیفته، همکار او و سردبیر روزنامه باختر امروز درباره‌ی شیوه‌ی روزنامه نگاری دکتر فاطمی می‌نویسد:

«دکتر حسین فاطمی از لحاظ صراحت و صداقت در نویسندگی و بررسی مسایل سیاسی، اجتماعی و سر مقاله نویسی شباهت فراوانی به «محمد مسعود» داشت. ولی در انتقاد حتی اگر اشتباهی از دوستان، نزدیکان و حتی برادران خود می‌دید، از یادآوری و تذکر شدید خود داری نمی‌کرد... ولی دشمنان سیاسی خود را به طرز کوبنده، با افشای نقاط ضعف سیاسی و فساد سرکوب می‌ساخت، در انتخاب سوژه‌های سر مقاله همواره از نکات بکر و پر محتوایی استفاده می‌کرد و از تکرار ابا داشت. به لحاظ تسلطی که به زبان و ادب پارسی داشت... صاحب قلم شیوا و دلنشینی بود. این خود باعث می‌شد که روزنامه‌اش در همان ساعات اول شب به اتمام برسد.»^۴

به هر ترتیب، پس از تشکیل جبهه ملی، دکتر حسین فاطمی در نخستین سر مقاله‌ی خود در باختر امروز در این باره نوشت: دکتر

مصدق پیشوای بزرگ ملی ایران که نیم قرن تمام در راه منافع مردم محروم این مملکت مبارزه کرده است، اکنون... با قبول پیشوایی جبهه ملی خواهد توانست به این مشروطیت مرده و بی روح ما جان تازه‌ای ببخشد... این جبهه پرچمدار آزادی و طرفدار قانون اساسی و دشمن زورگویی و دزدی و رشوه خواری است. مساعی این جبهه در این راه به کار خواهد رفت که قیافه مسخ شده دموکراسی کاغذی و دروغین فعلی را به صورت واقعی بیرون بیاورد و از هدر رفتن قوای پراکنده‌ای که اصلاح طلبان مایوسانه و بی اثر خرج می‌کردند، جلوگیری خواهد کرد... من اقرار می‌کنم که هیچ وقت به لذت امروز مقاله ننوشته‌ام... زیرا می‌بینم با تشکیل «جبهه ملی» یک صف منظم و قوی که مظهر اراده جامعه ایرانی است، به وجود آمده است.^۲

سر مقالات آتشین دکتر فاطمی در روزنامه‌ی باختر امروز، شور تازه‌ای در پیکارگران دمید. در آن مقطع، بر هم زدن انتخابات فرمایشی تهران، در دستور کار جبهه‌ی ملی قرار داشت. روز سیزدهم آبان، در جریان این انتخابات، هژیر، وزیر دربار، در مجلس روضه‌خوانی که از طرف دربار در مسجد سپهسالار ترتیب داده شده بود، هدف گلوله‌ی امامی، یکی از اعضای جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت و چند ساعت بعد در گذشت.

به دنبال ترور وزیر دربار، حکومت نظامی اعلام شد و گروهی از افراد جبهه‌ی ملی و محافل روحانی وابسته به جمعیت فدائیان اسلام و

آیت الله کاشانی دستگیر و به فاصله‌ی کوتاهی، سید حسین امامی، ضارب هژیر و عضو فدائیان اسلام، در محیط سر بسته بازجویی، محاکمه و در محوطه‌ی زندان قصر اعدام گشت، ولی بقیه دستگیر شدگان تا اواخر آبان ماه از زندان آزاد شدند.

روز ۱۷ آبان به دعوت جبهه‌ی ملی، میتینگ بزرگی در میدان بهارستان برپا شد. دکتر مصدق به عنوان رهبر جبهه‌ی ملی از مردم خواست که برای انتخاب نمایندگان ملت و پیروزی آنها، هم چنین مبارزه برای استیفای حقوق ایران از نفت، برپایداری ادامه دهند. در نیمه‌ی دوم آبان ماه، انجمن مرکزی نظارت بر انتخابات تهران، به استناد گزارش‌هایی که درباره‌ی سوء جریان انتخابات دریافت کرده بود، بطلان انتخابات تهران و حومه را اعلام داشت.^۵

در انتخابات مجددی که در تهران برگزار شد، هزاران چشم، درباریان و عوامل آن را می‌پایید و کار قلب و صندوق سازی بسیار مشکل بود. تلاش‌های دربار بی نتیجه ماند. دکتر مصدق بیشترین آرای تهران را به دست آورد و پس از وی نامزدهای نیروهای ملی، از جمله دکتر فاطمی به مجلس راه یافتند.^۶

دکتر مصدق، نماینده‌ی اول مردم تهران، در توضیح برنامه‌ی نمایندگان جبهه‌ی ملی به روزنامه نگاران گفت: «برنامه‌ی کار ما در مجلس مخالفت با قرارداد گس - گلشانیان و حفظ و حراست از آزادی‌های فردی و اجتماعی خواهد بود.»^۷

یادداشت‌های فصل ششم :

- ۱- ملکی، پیشین، ص ۵۶.
- ۲- در مورد نظر محمد رضا شاه پهلوی درباره‌ی تشکیل جبهه‌ی ملی و اعضای این گروه نگاه کنید به : محمد رضا پهلوی، ماموریت برای وطنم، تهران : بی نا ۱۳۵۲، فصل پنجم.
- ۳- حسین فاطمی، مبارزین راه آزادی جبهه ملی را تشکیل دادند ، باختر امروز، ۱۳۲۸/۸/۲.
- ۴- نصرالله شیفته، خاطرات و مبارزات سیاسی دکتر فاطمی، به کوشش بهرام افراسیابی ، تهران : سخن، ۱۳۶۶، ص ۴۳.
- ۵- نجاتی، پیشین، ص ۸۵
- ۶- حکیمی، پیشین، ص ۵۵.
- ۷- نجاتی، پیشین، ص ۸۶.

فصل هفتم

دکتر فاطمی نماینده دور شانزدهم

مجلس شواری ملی

مجلس شانزدهم در فروردین ماه سال ۱۳۲۹ گشایش یافت و در همان روزهای نخست آغاز به کار این مجلس کابینه‌ای به نخست‌وزیری علی منصور روی کار آمد. در آن هنگام هنوز دکتر فاطمی و یارانش به مجلس نیامده بودند، لذا دو ماه نخستین مجلس به آرامی سپری شد. اما با حضور دکتر مصدق رهبر جبهه ملی و دکتر فاطمی، چهره و جو مجلس دگرگون شد و بین نیروهای ملی و هیات حاکمه ستیز در گرفت. رویدادهای مجلس شانزدهم از ابتدا و در تمام طول سال ۱۳۲۹ تا پایان ملی شدن نفت، حاکی از حرکت‌هایی است که بر مردم تکیه داشته و روز به روز بر استحکام این پایگاه، افزوده می‌شد.

دکتر فاطمی که در همین سال به اصرار دکتر مصدق تأهل نیز اختیار می‌کند در کنار دکتر مصدق که نقش رهبری جبهه‌ی ملی را بر عهده داشت قرار گرفته بود تا یکی از سخت‌ترین مبارزات تاریخ ایران را پایه‌ریزی نمایند، مبارزه‌ای که از آن بوی نفت به مشام می‌رسید. در اهمیت این واژه همان بس که بوین، وزیر خارجه وقت بریتانیا و لیدر دوم حزب کارگر انگلیس در آن عصر، به هنگامی که یکی از نمایندگان ایران از او پرسیده بود شما از جان ما چه می‌خواهید و چرا

نمی گذارید مردم ما روی آسایش ببینند با خونسردی پاسخ گفته بود:
نفت، نفت، نفت.

به هر حال، روزهای آغازین مجلس شانزدهم به کشمکش قانونی بین مصدق و شاه و بحران شرکت نفت سپری شد. علی منصور، نخست وزیر جدید به هیچ وجه مایل نبود به لایحه ای قرارداد الحاقی، که در دستور کار مجلس قرار داشت، نظر موافق یا مخالف ابراز کند. منصور هنگام طرح برنامه‌ی دولت خود از اظهار نظر صریح درباره‌ی این لایحه خودداری کرد و تعیین تکلیف درباره‌ی آن را به عهده مجلس محول نمود. هیات حاکمه، با تجربه ای که از مجلس پانزدهم داشت و می دانست که تصویب لایحه ای قرارداد الحاقی در مجلس شانزدهم، هم کار آسانی نیست، می کوشید تا جو مساعدی برای تصویب لایحه‌ی مزبور فراهم سازد. ولی منصور با وجود سال‌ها وزارت و نخست وزیری، مرد انجام این کار نبود.^۱

جبهه‌ی فاطمی و دکتر مصدق بر آن شدند که پیش از طرح هر نوع لایحه‌ی نفت درباره‌ی موانعی مانند قانون انتخابات، حکومت نظامی و تفسیر اصل ۴۸ قانون اساسی تکیه کنند تا از این طریق، قانون مطبوعات در چارچوب قانون اساسی از زیر فشار دولت به در آید و ضمناً اختیاراتی را که شاه در مجلس پانزدهم تحت عنوان مجلس موسسان به دست آورده بود لغو شود، سپس به پیکار با نفت خواران پرداخته شود.

با این موضع‌گیری، دربار و وابستگان داخلی و خارجی‌اش هم‌گرایی فشرده‌تری را علیه دکتر فاطمی و یارانش تدارک دیدند. منصور به زودی جای خود را به سپهد رزم‌آرا، یکی از مهره‌های حساس سیاست آن روز واگذار کرد.^۲ روزنامه‌ی نیویورک تایمز در تشریح اوضاع ایران در ارتباط با ظهور نخست‌وزیر جدید نوشت:

«... از هم‌گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای غیر قابل اطمینان کار ایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانیده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کس دیگری نخواهد توانست ایران را از این وضع اسف‌انگیز نجات بخشد... در این نکته شکی نیست که اگر اوضاع ایجاب کند، رزم‌آرا لایق آن است که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه‌ی حکومت ایران حکومت دیکتاتوری برقرار کند».^۳

رزم‌آرا همان‌گونه عمل کرد که انتظار می‌رفت. دوازده‌چهره‌ی جدید به کابینه آورد، افزایش مالیات ثروتمندان را پیشنهاد کرد و کمیته‌ی ویژه‌ای برای بررسی فساد در رده‌های بالا تشکیل داد. ولی شخصاً از پیشنهادهای راجع به قرارداد جدید نفت پشتیبانی نکرد. همچنین دو لایحه‌ی مهم ارائه داد: یکی برای توزیع زمین‌های دولتی در بین دهقانان و دیگری برای برپایی انجمن‌های ایالتی وعده داده شده در قانون اساسی. او برای انتقاد آشکار از ثروتمندان، نزدیکی به روشن

فکران رادیکال و در نتیجه عمیق‌تر کردن شکاف میان حزب توده و جبهه‌ی ملی آمادگی داشت.^۴

پیشنادهای راجع به نفت، بحث انگیزترین موضوع کار رزم‌آرا بود. جبهه‌ی ملی اعلام کرد که رزم‌آرا در نظر دارد نوعی دیکتاتوری نظامی به وجود آورد تا از این راه پیشنهادها را به زور به ملت بقبولاند. دکتر فاطمی این بار در سر مقاله‌ی خود نوشت:

«... حکومت دیکتاتوری در ایران پا نخواهد گرفت. مبارزه‌ی حیاتی و اساسی باختر امروز به خاطر نفت از روزی شروع شد که تیمسار فقید برای رسیدن به صندلی حکومت دست بر توطئه محرمانه وزیر برده زد...»

حسن الزعیم خیال می‌کرد چون عده‌ای سرباز در اختیار دارد می‌تواند دعوی فرمانروایی کند، رقیبان خویش را به سیاه چال ببرد و راهی را که هر حکومت پارلمانی معمولاً با نواقص و معایبی که دلسرد می‌پیماید منحرف نموده کشور را در امان یک دیکتاتوری بیاندازد....

در هیچ جهنمی امروز - البته به غیر از مشرق زمین نفرین شده - یک زورگو فکر نمی‌کند که می‌تواند به مدد چند سر نیزه و تشکیلات، حکومت پارلمانی را با تمام نواقصی که معمولاً دارد به هم بریزد، قوانین را زیر پا لگد مال کند، درهای زندان را بگشاید و رقبای خود را در سلول‌های تنگ و تاریک جای دهد. در کشورهای متمدن و مرفعی خدمتگزارترین رجال نظامی هم هرگز فکر نمی‌کنند که می‌توانند با زور

و مشت حریفان را بکوبند و کرسی حکومت را به زیر بیاورند... با کمال صراحت من امروز می نویسم که مبارزه، متوجه افراد معین است که می خواهند با زدوبند با بیگانگان علیه منافع ملت ایران برخیزند... مردم کاملاً احساس می کنند که صحبت تشریف فرمایی نابغه نظامی [رزم آرا] است و بعید نمی دانند که برای حل و فص مقاوله نفت مقدمات دیکتاتوری از نو فراهم شود، تحریکات و تشبثات ادامه پیدا کند، ترورهای سیاسی یکی بعد از دیگری به منصفه ظهور درآید... روزی که رزم آرا برنامه خود را به مجلس آورد، فریاد اعتراض ملت ایران در سر مقاله باختر امروز تحت عنوان «در برنامه مصلح بزرگ به استیفای حقوق، از کمپانی نفت اشاره نشده است» انعکاس یافت. پیش از این که رزم آرا زمام امور را قبضه کند جنجال و غوغای عجیب در اطراف نفت راه افتاده بود و روزنامه های ملی در عین حال که با وقت تمام «نفت» را رها نمی کردند از نقشه های زیر پرده و روی کار آمدن یک حکومتی که کارها را به نفع کمپانی حل و فصل نماید و آزادی عمل مردم را محدود سازد و نفس ها را به تدریج در سینه های حبس کند و مطبوعات را به زنجیر توقیف درآورد و یک رعب و وحشت خفقان را در همه جا تعمیم دید سخن می گفتند. از این که آقای نخست وزیر در مورد این تکلیف قانونی و ملی دم فرو بسته و کمترین توضیحی در پروگرام کار خود یا در نطق های پارلمانی نداده است همه حق دارند مظنون بشوند که یک

مرتب دیگر قضیه نفت را بازی‌های معرکه گیران حکومت به چاه ویل انداخت...^۵

به طور کلی مطبوعات و در راس آنها روزنامه باختر امروز، در جریان انتخابات مجلس شانزدهم و تشکیل جبهه‌ی ملی نقش و تاثیر فوق العاده حساس و مهمی را داشتند. دکتر مصدق، طی نطقی در مجلس شورای ملی، پیدایش جبهه‌ی ملی را بر اساس تجمع عده‌ای از مدیران جراید برای جلوگیری از دخالت دولت در انتخابات معرفی می‌کند. چنان که پیشتر نیز گفته آمد در بین موسسان و گردانندگان جبهه ملی، مدیران مطبوعاتی بسیار بودند.

جنگ رزم آرا با مطبوعات وابسته به جبهه ملی و در راس آنها باختر امروز تا انتهای حکومتش دوام داشت رزم آرا در طول حکومت خود، تنها از جبهه‌ی ملی ضربه می‌خورد، چون دیگر گروه‌های سیاسی تقریباً یا مجذوب او بودند و یا مرعوب او. جبهه ملی، دولت رزم آرا، را شبه کودتا می‌نامید و مرتب خط استقرار یک دیکتاتوری را به ملت ایران هشدار می‌داد.^۶ در زمان نخست وزیری رزم آرا، جز جبهه‌ی ملی، گروه سیاسی دیگری، فعالیت چشمگیر نداشت. حزب توده هم که از سال ۱۳۲۷ و در پی سوء قصد به شاه، غیر قانونی اعلام شده بود، مخفیانه فعالیت می‌کرد. ولی مشکل بزرگ رزم آرا مقابله با جبهه ملی بود که در وجود دکتر مصدق و یاران او خلاصه می‌شد. در یک جمع بندی کلی، در حکومت رزم آرا، صف‌های مشخصی عبارت بودند از جبهه‌ی ملی در

یک سو و گروه حاکم، اعم از دولت، مجلس، دربار، وابستگان به طبقه‌ی حاکمه به انضمام حزب توده^۶ در سویی دیگر. از نظر سیاست خارجی نیز سه قدرت عصر یعنی شوروی، انگلیس و امریکا را هم باید در کنار گروه حاکم ایران جای داد که به شکست مصدق و ملیون و پیروزی سپهد رزم‌آرا امید داشتند و از هیچ کمکی در این زمینه دریغ نمی‌کردند.^۸

رزم‌آرا در مورد مسئله نفت، همان سیاست عدم پذیرش مسئولیت را همانند دولت منصور پیش گرفت و حاضر نبود نظر صریح خود را دایر بر قبول یا عدم قبول لایحه‌ی قرارداد گس - گلشائیان اعلام دارد. اما از نظر قانونی بنابر مصوبه مجلس کمیسیون خاص نفت وجود داشت. این کمیسیون در اولین نشست خود به ریاست دکتر مصدق از دولت تقاضا کرد پرونده‌ی نفت را در اختیارش بگذارد.^۹ دکتر فاطمی در این زمان با آگاه نمودن مردم از ماهیت آن چه در کشور می‌گذشت، بهترین و محکم‌ترین پشتوانه را در مبارزات علیه غارتگران فراهم می‌کرد. دکتر مصدق طی مصاحبه‌ای در روزنامه باختر امروز اظهار داشت:

«جبهه ملی، قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و همچنین قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌تواند بشناسد و این نوع اوراق بی‌ارزش نخواهد توانست وسیله‌ی غضب حقوق مردم باشد.»^{۱۰}

در جلسه‌ی پانزدهم همین کمیسیون که رزم‌آرا و چندتن از اعضای کابینه‌ی او جهت دفاع از لایحه‌ی قرارداد الحاقی در مجلس

حاضر شده و بر آن بودند به هر ترتیبی لایحه‌ی مزبور مزبور را به تصویب برسانند، دکتر مصدق پیشنهاد نهایی را ارائه داد:

«به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تامین صلح جهانی، امضا کنندگان زیر پیشنهاد می‌نمایم که صنعت نفت در مناطق کشور، بدون استثنا ملی اعلام شود، یعنی عملیات اکتشافی، استخراج و بهره برداری در دست ملت ایران قرار گیرد.» دکتر مصدق و دیگر نمایندگان جبهه‌ی ملی»^{۱۱}

البته نیازمند یادآوری است که سالیانی پیش غلامحسین رحیمیان از نمایندگان هوادار حزب توده پیشنهادی در جهت ملی شدن صنعت نفت به مصدق ارائه داده بود، اما دکتر مصدق چون شرایط را برای اجرای این طرح مساعد نمی‌دید آن را نپذیرفته و به شاید وقتی دیگر موکول کرده بود. اما آنچه روشن است در این روزگار نخستین فردی که پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را ارائه کرد دکتر فاطمی بود. شایسته و بایسته یادکرد است که پس از ملی شدن صنعت نفت بسیاری از افراد مدعی این ابتکار بودند اما دستخطی باقی مانده از یادداشت‌های دکتر مصدق در احمدآباد ثابت می‌نماید که این پیشنهاد را در جبهه‌ی ملی، دکتر فاطمی برای نخستین بار مطرح کرده و آن را به عنوان راه حل معمای نفت ایران نشان داده است.

«اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده باید از آن کس که اول این پیشنهاد را نمود سپاسگزاری کرد و آن

کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد که همه نمایندگان جبهه ملی در جلسه آن را به اتفاق آرا تصویب نمودند، رحمت الله علیه که در تمام مدت همکاری با اینجانب حتی یک ترک اولی هم از آن بزرگوار دیده نشد.

دکتر مصدق در خاطرات خویش همچنین آورده است :

«ملی شدن صنعت نفت، ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است. چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملی، پس از چندماه مذاکره و مباحثه، نتوانست راجع به استیفای حق ملت از شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیمی اتخاذ کنند، دکتر فاطمی با من که رییس کمیسیون بودم مذاکره نمود و گفت با وضعی که در این مملکت وجود دارد، استیفای حق ملت است بسیار مشکل. خصوصاً که دولت انگلیس مالک اکثریت سهام شرکت است و به عنوان مالیات بر درآمد هم هر سال مبلغ مهمی از شرکت استفاده می‌کند. برای مثال در سال ۱۹۴۸ از شصت و یک میلیون لیره عواید خالص شرکت نفت به دولت ایران که مالک معادن نفت است از بابت حق الامتیاز فقط نه میلیون لیره رسید و در صورتی که دولت انگلیس به عنون مالیات بر درآمد بیست و هشت میلیون لیره استفاده کرده است.»

دکتر مصدق در ادامه می‌نویسد : «این پیشنهاد گذشته از این که مفید بود، کار ما را نیز سهل می‌کرد و لازم نبود که اول بطلان قرارداد ۱۹۳۳ را که در زمان دولت دیکتاتوری و اختناق ملت ایران منعقد شده

بود ثابت کنیم و بعد از شرکت نفت خلع ید نماییم. زیرا تا معایب آن حکومت را نمی‌گفتیم، بطلان قرارداد را نمی‌توانستیم ثابت کنیم و این کار ما را دچار مشکلات و مواجهه با مخالفت دربار می‌کرد.»

این بود که دکتر مصدق با نظریات دکتر فاطمی موافقت نمود و قرار شد این پیشنهاد، در جلسه‌ی نمایندگان جبهه ملی ارائه گردد. دکتر فاطمی، پیشنهاد خود را در جلسه‌ی ای که در منزل آقای نریمان تشکیل گردید، مطرح کرد و مورد موافقت حضار قرار گرفت و آن را امضا نمودند.^{۱۲}

با طرح این پیشنهاد، سرانجام کمیسیون نفت مخالفت خود را با لایحه‌ی قرارداد الحاقی ایراد داشت. مردم نیز با آگاهی در تصمیم کمیسیون در رد قرارداد الحاقی، تظاهرات عظیمی به حمایت از این تصمیم و علیه دولت شخص رزم آرا به راه انداختند.

رزم آرا، خشمگین از اعلامیه‌ی کمیسیون نفت بیان داشت: «از ایرانیان هیچ کاری ساخته نیست آنان حتی لوله‌نگ نمی‌توانند بسازند چه رسد به اداره کردن تأسیسات عظیم نفتی» و از آن جا که او مطبوعاتیان و از جمله شخص دکتر فاطمی را در این امر مسئول و مقصر می‌دانست فرمان توقیف چند روزنامه‌ی ملی و مستقل از جمله باختر امروز را صادر کرد. در روز چهارشنبه ۲۹ آذر ۱۳۲۹، نیروهای انتظامی به دفتر روزنامه‌ی باختر امروز حمله کردند و مدیر آن دکتر فاطمی را در دفتر کارش، توسط یک افسر شهربانی و چند کارآگاه دستگیر نمودند. ظاهر

این دستگیری مربوط به انتشار مقاله ای بود که روز قبل سه شنبه ۲۸ آذر ۱۳۲۹ به قلم دکتر فاطمی در روزنامه‌اش به چاپ رسیده و دکتر در آن گفته بود:

«... جنگ نفت شدیدترین مراحل خود را طی می‌کند و... جامعه‌ی محروم ما درد و جبهه... خطرناک... دشمنان خارجی و ایادی داخلی... آخرین زور و قدرت خود را به کار می‌برند. اما من تردید ندارم که پیروزی نهایی از آن کسانی است که حق و حقیقت موید منطق و دلیل ایشان است که دزدانی که به لباس صاحب مال در آورده‌اند، در هر حال رسوا و مفتضح و شکست خورده از این جنگ خارج خواهند شد.»

دستگیری دکتر فاطمی، موج اعتراض دانشجویان، بازاریان و روشن فکران را به دنبال داشت. روز ۳۰ آذر دانشجویان دانشگاه تهران با شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» کلاس‌های خود را تعطیل کردند. بالا گرفتن موج اعتراض دانشجویان موجب شد که یک روز بعد فاطمی از زندان آزاد شود.

رزم‌آرا این بار برای ختنی کردن طرح ملی شدن صنعت نفت با سفیر کبیر دولت انگلستان وارد مذاکره شد و اعلام کرد در نظر دارد طرحی به مجلس تقدیم دارد که مانع از ملی شدن صنعت نفت شود. ضمناً برای این که طی مدت مطالعه‌ی این طرح عملیات شرکت نفت متوقف نشود، قراردادی براساس تنصیف عواید (پنجاه - پنجاه) با شرکت نفت به عمل بیاورد.^{۱۳}

رزم آرا مذاکرات خود را با شرکت نفت و سفیر انگلیس مخفی نگاه داشت. اما در نهایت تصمیم گیری در باره ی مسئله ی نفت، در اختیار کمیسیون نفت که جناح متشکل آن نمایندگان جبهه ی ملی و طرفداران آنها بودند، قرار گرفت و شعار ملی کردن صنعت نفت که مورد پشتیبانی مردم ایران بود، در دستور کار کمیسیون در آمد^{۱۴}.

پیش از ظهر روز ۱۶ اسفند، در همان موقع که کمیسیون با حضور رئیس و اعضای آن به گفتار دکتر مصدق که به وسیله ی حسین ملی قرائت می شد، گوش می کردند، سپهد رزم آرا در مسجد سلطانی به ضرب چند گلوله که به سوی او شلیک شد، به قتل رسید. ضارب، خلیل طهماسبی، که از مبارزان جمعیت فدائیان اسلام بود، معرفی گردید. اما بعضی معتقدند، خلیل طهماسبی با قبول مسئولیت ترور رزم آرا، پرده ی ساتری شد بر نیت دیگران، از آن جمله سعید فاطمی، خواهرزاده دکتر فاطمی، عامل مرگ رزم آرا را دربار می داند چرا که گلوله شلیک شده به سر رزم آرا که اکنون در موزه نیروی انتظامی وجود دارد گلوله کلت بوده، در حالی که خلیل طهماسبی اسلحه براونینگ بلژیکی داشت و در حقیقت گلوله شلیک شده از اسلحه خلیل طهماسبی به هدف نخورده بود.^{۱۵} از دیگر سوی برخی دیگر بر این باورند که در این روزها محمدرضا شاه از حمایت کشورهای شوروی، انگلیس و امریکا از رزم آرا در هراس بود و حتی می ترسید که وی با یک کودتا برای همیشه

به سلطه‌ی خاندان پهلوی پایان دهد، بنابراین احتمال توطئه چینی از سوی شاه به نست افزون بوده است^{۱۶}

فردای آن روز (۱۷ اسفند) کمیسیون نفت، به اتفاق آراء اصل ملی شدن صنعت نفت را در سراسر ایران تصویب نمود. این خبر توأم با خبر ترور رزم‌آرا به عنوان مهمترین واقعه‌ی روز در سراسر جهان انتشار یافت.^{۱۷} روزنامه‌ی باختر امروز مورخ ۲۱ اسفند ۱۳۲۹ به نقل از روزنامه فرانسوی تریبیون دو ناسیون نوشت:

«... در نتیجه‌ی قتل رزم‌آرا، بهای سهام شرکت نفت تنزل کرده است. در یاداری انگلستان و انیتلیجنس سرویس در اثر این حادثه، میلیونها متضرر شده‌اند». محمدرضا شاه نیز در کتاب خود نومیدانه درباره ترور رزم‌آرا و ناکام ماندن نقشه‌هایش می‌نویسد:

«متأسفانه اقدامات رزم‌آرا... آن طور که من امید داشتم به نتیجه نرسیده بود، وی همچنین نخواستہ بود و یا نتوانسته بود مذاکرات با شرکت نفت را به نتیجه برساند... مصدق، با سخنان جاذب و سحرانگیزش با نهایت کاردانی و به سان یک بازیگر ماهر عمل می‌کرد و به شهرت و اعتبار خود می‌افزود. اگر رزم‌آرا قاطعانه عمل کرده بود، مصدق هرگز به اوج نمی‌رسید.»^{۱۸}

در حالی دکتر مصدق، مبارزه برای ملی شدن نفت را مبارزه‌ای نامید که تنها برای تحصیل پول نبود، بلکه برای به دست آوردن آزادی و استقلال تام انجام شد.^{۱۹}

دو روز پس از ترور رزم آرا شاه فرمان نخست وزیری حسین علاء را صادر کرد.^{۲۰} اما از همان آغاز معلوم بود که وی قادر به اداره‌ی کشور در آن دوران بحران نیست. شاه مجدد سیدضیاء را در نظر گرفت، اما برخی از نمایندگان به مصدق پیشنهاد کردند که نخست وزیری را بپذیرد. مصدق، تنها شرط قبول این مسئولیت را تصویب گزارش کمیسیون نفت قرارداد و اکثریت نمایندگان این شرط را پذیرفتند. دو روز بعد، شاه مجبور شد حکم نخست وزیری مصدق را امضا کند.

یادداشت‌های فصل هفتم :

۱. نجاتی، پیشین، ص ۹۸.
۲. درباره‌ی رزم آرا نگاه کنید به : ابراهیم صفاری، بیوگرافی پنجاه و پنجم، رهبران مشروطه و نخست وزیران، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸، ص ۴۰.
۳. باختر امروز، شماره ۲۷۹، مورخه ۲۹/۴/۱۸؛ به نقل از نیویورک تایمز به قلم آلیون راس، ۲۸ ژوئن، ۱۹۵۰.
۴. ابراهامیان، پیشین، صص ۳۲۴، ۳۲۵.
۵. باختر امروز، یکصدمین شماره، ۸ مرداد ۱۳۳۰.
۶. گذشته چراغ راه آینده، پژوهش از جامی، تهران : ققنوس، ۱۳۷۷.
۷. حزب توده، در این زمان ، خط مشی را که هدف مردمی داشته باشد طی نمی‌کرد و در این راستا نه تنها با دکتر مصدق و جبهه ملی مخالفت می‌کرد بلکه در پیکار آشکار با شعار ملی شدن نفت بود. البته این مخالفت فقط برای استار کردن شمال ایران به نفع امتیاز نفت برای شوروی بود. پرهان، پرهان، عبدالله، کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق، تهران : علم، ۱۳۷۸، ص ۳۹۵، پیشینی، ص ۳۹۵.
۸. نگاه کنید به : باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، بی‌جا : آشتیانی، ۱۳۶۳، صص ۵۴، ۵۵، ۵۶.
۹. نگاه کنید به : حسین مکی، کتاب سیاه، نفت و کمیسیون نفت، تهران : انتشارات نو، ۱۳۵۶، ص ۷۱.
۱۰. روزنامه‌ی باختر، مورخ ۱۳/۷/۱۳۲۹.
۱۱. حسین مکی، پیشینی، صص ۳۵۶، ۳۵۵.

۱۲. مصدق، خاطرات و تالمات، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۲۳۹.
۱۳. روحانی، پیشینی، صص ۹۱، ۹۰ و نیز مصطفی فاتح، پنجاه سال نفت ایران، تهران، کاوش، بی تا، صص ۴۰۷، ۴۰۵.
۱۴. درباره‌ی آخرین روزهای عمر دولت و شخص سپهد رزم آرا نگاه کنید به: منوچهر فرمانفرمایان، ملاحظاتی چند درباره نفت...، بی تا، ۱۳۳۳، ص ۱۶۶.
۱۵. غلام رضا، منصور رحمانی، کهنه سرباز، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۳۵۶، و نیز غلام رضا منصور رحمانی، ۲۵ سال خدمت در نیروی هوایی، تهران: رواق ۱۳۶۴، ص ۱۲۳. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: چشم انداز ایران، ص ۸۲.
۱۶. نگاه کنید به: محمد ترکمان، اسرار قتل رزم آرا، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۰، صص ۴۸۸ - ۴۸۲.
۱۷. نگاه کنید به روزنامه‌ی به سوی آینده، مورخه‌های ۱۸ اسفند ۱۳۲۹، ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ و ۳۰ فروردین ۱۳۳۰.
۱۸. محمد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، نیویورک، ۱۹۸۰، اصل انگلیسی، اقتباس از اینترنت، ص ۸۳.
۱۹. محمد مصدق، خاطرات و تالمات، ص ۳۶۴.
۲۰. بهنود، پیشین، صص ۳۲۸، ۳۲۵.

فصل هشتم

دکتر فاطمی، معاون پارلمانی دکتر مصدق و

نماینده می‌تهران در دوره هفدهم مجلس شورای ملی

آنچه روشن و هویدا می‌نماید آن است که دکتر مصدق پس از در دست گرفتن قدرت، چون دکتر فاطمی را واجد لیاقت و صاحب مراتب کاردانی برمی‌شمرد او را به عنوان معاون سیاسی و پارلمانی خود انتخاب کرد. متن نامه معرفی دکتر فاطمی به مجلس سنا به شرح ذیل است :

«ریاست محترم مجلس سنا

چون به واسطه کسالت حضور اینجانب در جلسه‌ی علنی مجلس سنا مقدور نیست تمنی دارم اجازه فرمایید جناب آقای دکتر حسن ادیم وزیر بهداری، آقای دکتر حسین فاطمی را به سمت معاون پارلمانی این جانب معرفی فرمایند. دکتر مصدق^۱

از این زمان وظایف دکتر فاطمی چندین برابر شد. چه او علاوه بر رسیدگی به کارهای روزنامه‌ی باختر امروز و امور کمیسیون تبلیغات جبهه ملی زین پس می‌بایست به عنوان یک دولتمرد مسئولیت سنگین معاونت پارلمانی نخست وزیر را نیز انجام می‌داد.

در سی اردیبهشت ماه سال هزار و سیصد و سی که دکتر فاطمی به چنین مقامی برگزیده شد وی به اعضای هیئت تحریریه باختر امروز گفت که روزنامه بدون در نظر گرفتن سمتی که وی در دولت دارد و یا

موقعیت جبهه ملی و دکتر مصدق مانند گذشته راه خود را خواهد رفت و با صراحت به همگان گوشزد نمود که حساب دولت را از حساب روش روزنامه جدا سازند.

مقالات فاطمی سبب شد انتقادات بسیاری را مخالفان مصدق و سیاست ملی شدن نفت بر وی وارد سازند. این اعتراضات و انتقادات به ویژه از سوی روزنامه‌نگاران رقیب که در رأس آنان افرادی چون میراشرافی مدیر روزنامه آتش، فریدپور مدیر روزنامه مردم و پاینده مدیر مجله صابر بودند صورت می‌گرفت. محسن گلابی صاحب امتیاز روزنامه شلاق و بیوک صابر مدیر روزنامه عدالت نیز به فاطمی تهمت‌هایی وارد می‌داشتند مبنی بر این که او در مدرسه آمریکاییان اصفهان غسل تعمید داده شده و به هیچ وجه موازین مذهبی و اخلاقی را رعایت نمی‌کند و حتی برخی نوشتند که دکتر فاطمی سرسپرده انگلیس است. دکتر مصدق در پاسخ به این اتهامات و افتراءات در دفاع از فاطمی در یکی از سخنرانی‌هایش گفت:

«اگر آن طور که شما می‌گویید او عامل و سرسپرده باشد همانطور که خودتان توبه کردید ایشان هم توبه کرده است و از نظر من دکتر فاطمی حری است که می‌تواند از هر حیث موجه باشد.»

ایستادگی و پایداری دکتر فاطمی در جهت جامعه عمل پوشاندن به باورهای خود و دکتر مصدق تا بدان اندازه بود که دولت انگلستان را نیز ناگزیر به جستجوی راهی ساخته بود تا زبان فاطمی را فروبندند.

استوکس که سمت مهرداد سلطنتی را در انگلستان بر عهده داشت در نامه‌ای مازر اتلی، نخست وزیر وقت دولت کارگر انگلیس، به صراحت اقرار داشته است که باید زبان فاطمی را بست :

«... امر دیگری که پریشانم می‌دارد لجاج سفیر ما در ایران است که پا را در یک کفش کرده که با مصدق نمی‌توان گفت و گوی کرد. چنین می‌پندارم که با وی می‌توان گفت و گوی کرد اگر زبان چموشانی امثال فاطمی... را ببندیم، یا دستشان را از کار کوتاه کنیم.»

آنچه روشن است دکتر فاطمی حتی در حضور محمدرضا شاه نیز صریح و بی‌پروا سخن می‌گفت. براساس مدارک تاریخی به هنگامی که دکتر مصدق دچار کسالت بود گزارش هفتگی دولت را دکتر فاطمی به سمع شاه می‌رسانید. نقل شده است که شاه در یکی از ملاقات‌هایش با فاطمی در جهت فریفتن او گفت که دکتر مصدق به خاطر آن همه زحمت و فداکاری و جانفشانی و کارهای سنگین به لحاظ کهولت سخت فرسوده شده و نیازمند استراحت است، جا دارد که ضمن تجلیل و تقدیر فراوان از او شخص فعال دیگری از همکارانش به سان شما جای او را بگیرد تا این نهضت به روند خویش ادامه دهد. دکتر فاطمی صریحاً این پیشنهاد را رد نمود و علیرغم این که شاه از او خواهش نمود به دکتر مصدق این مطلب را اطلاع ندهد فاطمی عین مطالب را برای دکتر مصدق بازگو نمود.

حسین مکی نیز در کتاب خویش درباره بی پروا بودن و صریح‌اللهجه بودن فاطمی آورده است :

«مطالبی را که دکتر فاطمی به اشرف پهلوی گفته بود هرگز از یاد نخواهد برد. وقتی اشرف اسم مصدق را می‌آورد دکتر فاطمی می‌گفت: مصدق کبیر، بفرمایید مصدق کبیر که به ایران، ایرانیت و حتی به سلطنت و مشروطیت آبرو داد و بقای سلطنت شما و برادر شما در این است که حرفهای دکتر مصدق را بشنوید، اگر شنیدید سلطنت شما دوام و بقا می‌یابد و یقین داشته باشید از بین رفتن شما با نشنیدن سخنان او یکسان است.»

یاد کرد نکته‌ای نیز در این بخش بایسته و شایسته به نظر می‌رسد. چندین ماه پیش از سوء قصد به دکتر فاطمی واقعه‌ای که واجد اهمیت افزون بود رخ داد و آن کشف حجم بسیار عظیمی از اسناد و مدارک مرتبط با فعالیت‌های انگلستان در ایران در خانه آقای سدان مأمور اینتلجنت سرویس در ایران بود که بزرگترین رسوایی جاسوسی تاریخ ایران در زمان خود لقب گرفت. دکتر فاطمی درباره اسناد خانه آقای سدان که در پوشش نماینده کل شرکت نفت به ایران آمده بود در صحن علنی مجلس به پرسش یکی از نمایندگان چنین پاسخ داده بود :

اگر این اسناد روزی تکمیل شود و بر روی یک تریبون بین‌المللی گذاشته شود آن وقت دنیا خواهد فهمید که ملت ایران برای چه مبارزه

می‌کرده است، صحبت قرارداد نفت یا صحبت این جور چیزها نیست صحبت در اخلاقی است که حقیقتاً شرم‌آور است.^۱

شگفت آن که بخش بسیار بزرگی از این اسناد مشتمل بر توهین و تهمت به دکتر فاطمی بود. آنچه روشن است در بسیاری از این اسناد تلاش بر آن شده بود تا دکتر فاطمی را بی‌دین و لامذهب معرفی نمایند. در این عهد، جنگ نفت به مراحل سرنوشت ساز خود رسیده بود و نبرد استعمار انگلستان روز به روز دشوارتر می‌شد. در چهاردهم خرداد ۱۳۳۰، ۲۴ مه ۱۹۵۱، انگلستان به دیوان لاهه از ایران شکایت کرد. بیست و پنج روز بعد، دولت ایران بدون توجه به شکایت انگلیس از شرکت نفت سابق خلع ید کرد. در نوزدهم خرداد همان سال هیات مدیره‌ی موقت شرکت ملی نفت ایران به ریاست مهندس مهدی بازرگان عازم آبادان شد تا اداره‌ی تاسیسات شرکت را بر عهده گیرد.

مصدق در این زمان به عنوان مرد سال ۱۹۵۰ از جانب مجله‌ی تایم انتخاب شد.

دولت انگلستان به شدت نگران بود که جنبش و نهضتی که مصدق در ایران به راه انداخته است، به زودی به سایر کشورهای مسلمان و جهان سوم تحت سلطه‌ی استعمار انگلستان سرایت کند و طوفانی عظیم بر پا شود، این بود که از همان آغاز فعالیت دامنه داری را برای سرنگونی حکومت دکتر مصدق آغاز کرد.^۲

در چهاردهم آذرماه ۱۳۳۰ شعبان جعفری ملقب به بی مخ که ورزشکاری مشهور در جنوب تهران بود به همراهی دار و دست‌اش به دفاتر جراید مخالف دولت مصدق هجوم بردند، منتقدان و مخالفان مصدق و از جمله روزنامه‌های هوادار حزب توده دولت را متهم ساختند که این عمل به دستور دولت مصدق و به امر مستقیم دکتر فاطمی صورت گرفته است. اما آنچه روشن است بی پایه بودن این اتهام اکنون واضح و مبهرن است، زیرا شعبان جعفری در خاطرات خویش این موضع را که از دکتر فاطمی دستور داشته است به کرات انکار نموده است.

با نزدیک شدن زمان انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی چند تن از اعضای دولت به منظور شرکت در انتخابات از مقام‌های خویش استعفا دادند. از جمله استعفا دهندگان که نیت آن داشت تا کاندیدای مجلس شود دکتر فاطمی بود. وی در ۲۶ آذر ۱۳۳۰ در جهت شرکت در رقابت‌های انتخاباتی طی نامه‌ای استعفای خودش را تقدیم دکتر مصدق داشت:

«جناب آقای دکتر مصدق، نخست وزیر، از نظر الزام قانونی به استحضار مبارک می‌رساند افتخار مأموریتی را که در این هفت ماه و چند روز به این بنده محول فرموده بودید با کمال تأسف از تاریخ امروز ناگزیر به استعفا هستم. شاید محتاج نباشد که تأثرات قلبی خود را از این الزام به عرض عالی برسانم، زیرا این ایام خدمتگزاری را که تحت نظر

مستقیم آن پیشوای محبوب گذرانیده‌ام از گرانبهاترین و پربهاترین دقایق عمر خود می‌شمارم و اطمینان می‌دهم که در هر جا و در هر حال باشم مثل یک سرباز صدیق و وفادار در اجرای منویات خیرخواهانه و وطن پرستانه آن جناب ساعی و کوشا باشم.»

در همین زمان بازهم مقالات کوبنده دکتر فاطمی صدای مخالفان را برانگیخت. جمال امامی، نماینده معروف به طرفداری از دربار طی گفتاری اعتراض آمیز به مصدق گفت:

«امشب وقتی تشریف بردید آن لحاف کذایی، این روزنامه‌ها را برید و ببینید معاون شما نسبت به وکلای مجلس چه می‌نویسد، این چه مملکتی است، این چه جهنم دره و سگدانی است.»

در بهمن ماه ۱۳۳۰ انتخابات مجلس شورای ملی برگزار و دکتر فاطمی به عنوان یکی از نمایندگان تهران برگزیده می‌شود. روز جمعه ۲۵ بهمن سال ۱۳۳۰ در مراسمی که به مناسبت سالگرد کشته شدن محمد مسعود، مدیر روزنامه‌ی مرد امروز، بر سر مزار او در گورستان ظهیرالدوله برگزار شد. پیش از این مراسم فاطمی در مقاله‌ای که در شماره ۷۵۶ باختر امروز نگاشت چنین اعلام داشت:

«بیست و سوم بهمن برای مطبوعات ملی ایران روز عزا است، رز پنج‌شنبه ۲۳ بهمن محمد مسعود را برابر چاپخانه مظاهری و در حالی که در پشت فرمان ماشین نشسته و آماده حرکت بود ترور کردند و از آن وقت هر سال که ۲۳ بهمن فرا می‌رسد قلم‌های شجاع و روزنامه‌های

آزادیخواه که در راه مملکت و مردم مبارزه و جهاد می کنند ذمه دارند که از محمد مسعود ذکری به میان آورند.»

به هر حال آنچه روشن است دکتر فاطمی به همراه هیئت تحریریه روزنامه باختر امروز و تنی چند از دوستان نزدیک در مراسم یادبود محمد مسعود شرکت نمود. دوستان و آشنایان از دکتر فاطمی خواستند تا چند کلمه ای سخن گوید. دکتر فاطمی به هنگام سخنرانی مورد سوء قصد واقع شد و از ناحیه ی شکم مورد اصابت گلوله قرار گرفت که البته از مرگ نجات یافت.^۴ ضارب، نوجوان ۱۶-۱۵ ساله ای بنام محمد مهدی عبد خدایی و عضو فداییان اسلام بود که در این تاریخ به دلیل اسارت نواب صفوی در زندان های شاه به وسیله ی عبدالحسین واحدی رهبری می شدند.^۵

البته نیازمند یادکرد است که در پی این سوء قصد شماری از اعضای فداییان اسلام از جمله خلیل طهماسبی و پدر ضارب اعلام انزجار خویش را ابراز داشتند. آیت الله کاشانی که در کنار مصدق در جهت ملی شدن نفت گام بر می داشت نیز مراتب تأسف و انزجار خویش را بیان نمود.^۶

روزنامه باختر امروز در شماره ۷۸۱ خود در مورخه ۱۳۳۱/۱/۱۴

نامه ای از پدر ضارب با مضمونی چنین را چاپ می نماید :

«جناب آقای دکتر فاطمی... به جده ات زهرا قسم از آن وقتی که

این سانحه ناگوار به وقوع پیوسته این کمترین در حرم مطهر (امام رضا)

شفای آن عنصر پاک را مسئلت می‌نمایم. امید که حضرت حق... به واسطه شفای آن بزرگوار چشم‌های ما را روشن و به ما عنایت فرماید.^۷

دکتر فاطمی هنوز در بیمارستان بستری بود که اعتبارنامه نمایندگی او تصویب و تحویلش داده شد. دکتر فاطمی اندکی پیش از تصویب اعتبارنامه و حدود ۴۵ روز پس از سوqصد نخستین سرمقاله خود پس از سوءقصد را از روی تخت بیمارستان با عنوان، کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است، نوشت. در فرازهایی از این نوشتار چنین آمده بود:

«کشته شدن در راه نجات یک ملت بزرگترین افتخار است، تنها آتش مقدسی که باید در کانون سینه هر جوان ایرانی همیشه زبانه کشد این آرزو و ایده‌آل بزرگ و پاک است که جان خود را در راه رهایی جامعه و نجات ملت خود از چنگال فقر و بدبختی و ظلم و جور بگذارد.»^۸

دکتر فاطمی پس از ۱۰۱ روز بستری شدن در بیمارستان و تحمل دو عمل جراحی چون بهبودی پیدا نکرد در ششم خردادماه ۱۳۳۱ برای ادامه معالجه به آلمان رفت و پس از بازگشت وظایف خود را به عنوان نماینده‌ی مجلس از نو آغاز کرد. دکتر فاطمی با وجود سه عمل جراحی تا پایان عمر کوتاهش سلامت کامل خود را به دست نیاورد اما همیشه می‌گفت این رنج‌ها در مقابل رنج‌هایی که پیشوای آزادی یعنی دکتر مصدق به خاطر منافع مردم ایران کشیده، هیچ است.

شاه گذشته از اختیاراتی که پس از تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۲۸ به دست آورده بود، با عنوان فرماندهی کل قوا، نیروهای مسلح را نیز زیر فرمان داشت. مصدق برای جلوگیری از توطئه‌ی دربار، تصمیم گرفت اداره‌ی وزارت جنگ را بر طبق قانون اساسی بر عهده گیرد. شاه با قاطعیت این پیشنهاد را رد کرد و مصدق پس از مشاهده‌ی واکنش شاه، رسماً استعفا داد.

شاه پس از دریافت استعفا نامه‌ی دکتر مصدق ابتدا با درباریان به مشورت پرداخت. اشرف پهلوی، خواهر شاه عقیده داشت که به جز قوام السلطنه هیچ فرد دیگری نمی‌تواند در مقابل طرفداران مصدق مقاومت کند. شاه با وجود نفرتی که از قوام داشت در روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱، فرمان نخست وزیری او را صادر کرد.

پس از آن که فرمان نخست وزیری قوام از رادیو پخش شد قوام السلطنه طی یک پیام رادیویی، طرفداران مصدق و نیروهای ملی را به شدت تهدید کرد. ناگهان حادثه‌ای اتفاق افتاد که شاه، قوام و همه‌ی مخالفان مصدق هرگز تصور آن را نمی‌کردند. در تهران و شهرستان‌ها، مردم از کوچک و بزرگ، مرد و زن، از همه‌ی طبقات از خانه بیرون ریختند و به نفع مصدق شعار دادند. در پی حمایت آیت الله کاشانی از دکتر مصدق در تهران، انبوهی از جمعیت در میدان بهارستان گرد آمدند و خواستار روی کار آمدن مجدد دولت مصدق شدند.

روز سی ام تیر، تظاهرات گسترش یافت. حدود ساعت ۱۰ فرمان تیراندازی به سوی تظاهر کنندگان صادر شد و از آن به بعد، جنگ بین مردم و قوای نظامی با شدت آغاز شد. در ساعت ۲ بعد از ظهر به شاه و قوام السلطنه اطلاع دادند که با وجود کشته شدن ده ها نفر و زخمی شدن صدها نفر، مقاومت مردم هر لحظه بیشتر می شود^۱. شاه با نگرانی دستور داد که نظامیان تیراندازی به سوی مردم را قطع کنند و به پادگان بازگردند و رادیو نیز خبر دهد که قوام از نخست وزیری استعفا داده است.

ساعت هفت بعد از ظهر سی ام تیر، مردم پیروزمند، اما عزادار به سوی خانه مصدق حرکت کردند. مصدق اشک ریزان به استقبال آنان رفت و طی یک سخنرانی کوتاه از آنان تشکر نمود و پس از تقدیر از شهیدان، خطاب به مردم گفت:

«من به جرات می گویم که استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را باز گرفتید»^۱.

حادثه ی سی ام تیر سال ۱۳۳۱، واقعه ای فراموش ناشدنی بود. این حادثه به همان اندازه که از نظر نمایش نیروی متشکل جمعیت های سیاسی و قدرت احساسات تحریک شده ی مردم اهمیت داشت، از نظر آثار و نتایجی هم که در پی داشت، قابل توجه است. باید اذعان کرد دوستان آیت الله کاشانی و افراد جبهه ی ملی و همچنین وابستگان به حزب توده در این رویداد قدرت قابل توجهی از خود نشان دادند.

بهر حال نتیجه‌ی بزرگ قیام سی‌ام تیرماه بازگشت مجدد مصدق به مسند نخست وزیری بود.

در روزهای پس از این حادثه، قوام که علی‌رغم حملات شدید به خانه‌اش زنده مانده بود، به دستور مصدق از جانب شهربانی دورادور مورد محافظت قرار گرفت. مصدق در این مدت می‌کوشید تا جایی که متهم به طرفداری از قوام نشود، اقدامات و توطئه برای قتل او را خنثی کند.^{۱۱}

مصدق در دوره‌ی دوم زمامداری خود، نام وزارت جنگ را به «وزارت دفاع ملی» تغییر داد و امور آن را خود عهده دار شد. سپس دستور داد که دفاتر مخصوص شاهپورها و شاهدخت‌ها را بستند و کارمندان آنان را به ادارت دولتی انتقال دادند. او ملکه مادر و اشرف را به خارج ایران روانه ساخت و معاونان خود در وزارت دفاع را از ارتباط مستقیم با شاه و دادن گزارش امور ارتش به او منع کرد. این اقدامات بر میزان توطئه‌های دربار برای سرنگون ساختن او افزود.^{۱۲}

یادداشت‌های فصل هشتم :

- ۱- نقل از مذاکرات مجلس سنا، جلسه‌ی ۹۸، دوشنبه ۱۳۳۰/۲/۲۰.
- ۲- پدram الوندی، حمیدصداقت جم؛ فاطمی سیاستمدار جوانمرد؛ طس نو، ۸۲/۸/۱۹
- ۳- نگاه کنید به: غلام رضا نجاتی «در حکومت استبدادی حفظ دستاوردهای ملی ممکن نیست» مجله آدینه، ش ۹۴، ۹۵، شهریور ۷۳. برای اطلاع بیشتر از نقشی که ملی شدن صنعت نفت، در بیداری مردم کشورهای جهان سوم داشت، نگاه کنید به: غلام حسین مصدق، در کنار پدرم، تهیه و تنظیم غلامرضا نجاتی، تهران: نشر رسا، ۱۳۶۹، ص ۹۹ و نیز: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، روزهای افتخار، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۵.
- ۴- برای اطلاع بیشتر از جزئیات ترور دکتر فاطمی نگاه کنید به: سفری، پیشین، صص ۵۸۱-۵۷۶.
- ۵- نجاتی، پیشین، ص ۹۱.
- ۶- چشم انداز ایران، مهر و آبان ۱۳۸۲
- ۷- کاظمیان، مرتضی؛ مرد سیاست در عرصه مطبوعات؛ یاس نو، ۸۲/۸/۱۹
- ۸- چشم انداز ایران، مهر و آبان ۱۳۸۲
- ۹- اسنادی از قیام سی تیر ۱۳۳۱، تهران: مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۱، صص ۳۹-۱. و نیز محمود طلوعی، داستان انقلاب، تهران: نشر علم، ۱۳۷۶، صص ۱۶۵-۱۶۴.
- ۱۰- همان جا، ص ۳۲۰.
- ۱۱- حسن ارسنجانی، یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی تیر، تهران: هیرمند، ۱۳۶۶، ص ۱۶.
- ۱۲- محمدعلی موحد، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران: نشر کارنامه، ۱۳۷۸، ص ۱۵.

فصل نهم

دکتر فاطمی، وزیر خارجه دولت دکتر مصدق

در روز هفدهم مهر ۱۳۳۱، سخنگوی دولت ملی مصدق اعلام کرد که تغییر مهمی در کابینه روی داده است و آن انتصاب دکتر فاطمی، نماینده‌ی مجلس و مدیر روزنامه‌ی باختر امروز، به عنوان وزیر خارجه است. نخستین اقدام دکتر فاطمی در این سمت، قطع روابط با انگلستان بود و بدین جهت تنها دو روز پس از آن که به مقام وزارت خارجه منصوب گشت سفارتخانه انگلیس را تعطیل و دیپلمات‌های آن کشور را از ایران اخراج کرد^۱، زیرا که یقین داشت عوامل داخلی پیر استعمار، هم چنان در صدد برانداختن دولت ملی هستند. این کار دشمنی انگلیسی‌ها و کینه‌ی شاه را نسبت به او افزود. انگلستان حتی پس از قطع رابطه نیز دست از توطئه‌های خود برنداشت.^۲

بر اساس آنچه از اسناد و مدارک به جای مانده از آن دوران و همچنین تاریخ نوشته‌ها برمی‌آید دکتر فاطمی در وزارت امور خارجه دست به یک سری اصلاحات اساسی زد. او بنا بر آن داشت تا ۸۵ نفر از کارمندان آن وزارت خانه را که عموماً متعلق به خانواده‌های اشراف قدیمی بودند، اخراج و به جای آنها، جوانان تحصیل کرده و میهن‌پرست را استخدام کند. اساس‌نامه‌ی جدید وزارت خارجه، مدیون زحمات دکتر فاطمی و همکاران نزدیک او بود و در صورتی که به مرحله‌ی

اجرا در می‌آمد، محیط این وزارت خانه را به کلی عوض می‌کرد و برای کارمندان فعال و خدمتگزار امنیت شغلی به وجود می‌آورد.^۲

در زمان وزارت خارجه دکتر فاطمی همچنین فسخ به رسمیت شناخته شدن اسرائیل نیز از سوی دولت ایران اعلام شد. در مورد عدم به رسمیت شناختن اسرائیل دکتر فاطمی در پاسخ به پرسش یکی از نمایندگان مجلس چنین ابراز داشت:

«بنده تصور می‌کردم در این موضوع محتاج نباشد عرضی بکنم، به جهت این که دولت ایران دیروز تصمیم خودش را اجرا کرد و سرکنسولگری که در بیت المقدس بود را منحل کرد و رسیدگی به کار آنجا را محول عمان نموده است و از این طرف هم دولت مصمم نیست راجع به شناسایی دولت اسرائیل اقدام دیگری نماید و نماینده‌ای هم از اسرائیل در ایران قبول نکرده و نخواهد کرد.»^۴

از دیگر سوی، از آن جایی که دکتر فاطمی خودش روزنامه نگار بود، به طور دایم با روزنامه‌ها تماس داشت و در ضمن مصاحبه‌های مطبوعاتی مدیران و خبرنگاران جراید را در جریان تحولات روز قرار می‌داد و از آنان نظر مشورتی می‌طلبد. این کار تا آن زمان بی سابقه بود و تا پایان عصر پهلوی نیز به تقریب دیگر تکرار نشد.

دیگر اقدام دکتر فاطمی در وزارت امور خارجه، تشکیل کنفرانس‌های منطقه‌ای از سفرای ایران در کشورهای بیگانه بود. دکتر فاطمی، ابتدا کنفرانس سفیران خاورمیانه را در بیروت و سپس کنفرانس

سفیران کشورهای اروپایی را در لاهه تشکیل داد تا به ارزیابی سیاست خارجی و موقعیت جهانی ایران پردازند. روزنامه‌های خارجی در این زمان نوشتند در صورتی که اصلاحات دکتر فاطمی به مرحله‌ی اجرا در آید، وزارت خارجه‌ی ایران به شکل الگو و نمونه در خاورمیانه در خواهد آمد.

همزمان اقدامات اصلاحی دولت مصدق نیز هم چنان ادامه داشت. در این دوران سر لشکر زاهدی به عنوان رهبر مخالفان دولت شناخته شده بود.^۵ سیاستمداران انگلیس که توانسته بودند مقامات آمریکا را نیز با خویش همراه سازند به فکر انجام کودتا بر ضد دولت مصدق افتادند. البته پیش از آن در نهم اسفند ۱۳۳۱ با دسیسه چینی دربار سرتیپ افشار طوس، رئیس شهربانی کل کشور، که منتصب دکتر مصدق بود کشته شد و قرار بود که دکتر مصدق نیز کشته شود که نجات یافت. این حادثه که در آن دگربار شعبان جعفری نقش نخست را ایفا کرد سبب شد تیرگی شدیدی در روابط میان مصدق و شاه حاصل گردد. در نتیجه شاه کوشش بر آن نمود تا دکتر فاطمی را جذب خود نماید و در این راستا حتی بالاترین نشان سلطنتی، نشان درجه یک همایونی، را به دکتر فاطمی اهدا نمود و شاه و وزیر دربار به او قول دادند که او می‌تواند بر روی بالاترین مقام دولتی در دوران پس از مصدق حساب باز کند. اما دکتر فاطمی که دمی از مصدق جدا نشد در پاسخ گفت: اینها که به شما نصیحت می‌دهند با نهضت مردم جنگ کنید چه کسانی هستند؟ مگر

شما چه بدی از این ملت دیده اید که در صف اول مخالفین قرار می‌گیرید؟ در حقیقت عشق روزافزون و دلداگی بسیار فاطمی به مصدق و باورهایش بود که سبب شد مصدق دکتر فاطمی را فرزند سوم خود بخواند.^۶

فاطمی در پاسخ به پرسش شاه که به او گفته بود مصدق از من رنجیده است به گمان این که من در حادثه نهم اسفند دست داشته‌ام نظر شما چیست؟ بیان داشته بود که:

«من تردید ندارم اعلی حضرت به وجود آورنده این صحنه شرم آور بوده اید، به من بفرمایی تا کجا می‌خواهید بروید؟ آیا اعمال فاروق برای شما درس عبرت نیست / فاروق تا توانست نوکری انگلیس‌ها را کرد، پشت به ملت خود تا آنجا پیش رفت که تخت و تاج خویش را در روز موعود از دست داد، آیا شما هم از همان راه می‌خواهید بروید؟ دربار در تمام طول این سال‌های اخیر قبله گاه هرچه دزد، هرچه بی‌ناموس و هرچه دلخورده اجتماع بوده قرار داشته و از همه بدتر تکیه گاه خارجیان و نکته اتکائی سفارت انگلیس این دربر گند و کثیف و لعنتی بوده است.»^۷

به هر حال آنچه روشن است در پی ناکامی تمامی توطئه‌ها، دربار، انگلستان و آمریکا تنها راه برون رفت خویش از بن‌بستی که در آن گیر افتاده بودند را انجام کودتا یافتند. در نیم شب ۲۴ مرداد و ساعات اولیه روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ کودتایی رخ داد که طبق اعتراف طراح آمریکایی

کودتا، کرمیت روزولت، این کودتا و کودتای ۲۸ مرداد طبق برنامه ریزی و هماهنگی دربار و دولتین انگلستان و آمریکا انجام شده بود:

«نام رمز عملیات آجاکس بود، قصد از برنامه آجاکس یک اقدام مشترک بود. این برنامه شاه ایران، وینستون چرچیل، نتونی ایدن، آیزنهاور، جان فاستالس و سیا را دربر می گرفت. مقصود این اتحاد برانداختن نخست وزیر ایران، دکتر محمد مصدق، بود.»^۸

عوامل اصلی اجرای این عملیات نیز یگان‌های گارد سلطنتی و گارد جاویدان به علاوه گروهی از اوباش و چاقوکشان اجیر شده بودند، جریان این کودتا چنین است:

روز پنج شنبه ۲۲ مرداد ۱۳۳۲، سرهنگ نعمت الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی باد و برگ کاغذ سفید مارک دربار که شاه ذیل آنها را امضا کرده بود، از کلاردشت به تهران آمد. وی در یکی از آنها فرمان عزل مصدق و در دیگری فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی را نوشته بود. شنبه ۲۴ مرداد، زاهدی فرمان نخست وزیری خود را به چند تن از امرای ارتش که آماده همکاری در کودتا بودند، نشان داد. همان روز زاهدی حکم انتصاب سرلشکر باتمانقلیچ را به عنوان رئیس ستاد ارتش به او ابلاغ کرد. ماموریت او در این عملیات عبارت بود از حفاظت سرلشکر زاهدی، دستگیری سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، و اعضای دولت مصدق، اشغال نقاط مهم پایتخت، ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق و

دستگیری او و ارتباط دایم و منظم با کلاردشت (محل اقامت شاه) و گزارش نتیجه‌ی عملیات به شاه.

حوالی نیمه شب ۲۵ مرداد، سرهنگ نصیری در حالی که سه کامیون پر از سرباز او را همراهی می‌کردند، به منزل دکتر مصدق رفت تا فرمان عزل او را از جانب شاه، ابلاغ کند. نقشه این بود که در حین ابلاغ ابتدا مصدق توقیف شود و سپس نسبت به دستگیری وزرا و سرتیپ محمد تقی ریاحی اقدام گردد. اما نقشه‌ی کودتا به آن صورت که کودتاچیان برنامه ریزی کردند، اجرا نشد. سرهنگ ممتاز افسر مسئول حفاظت از خانه و قرارگاه نخست وزیر، فرمان دستگیری نصیری را صادر کرد. بقیه‌ی نیروهایی که برای کمک به نصیری آمده بودند نیز با اطلاع از دستگیری فرمانده‌ی خود فرار کردند. افسران دیگری نیز که مامور دستگیری سایر وزیران بودند فقط موفق به دستگیری دکتر فاطمی، مهندس زیرک زاده و مهندس حق شناس شدند که آنها هم فردای آن شب، پس از اعلام شکست کودتا، آزاد شدند. دکتر فاطمی در روز یکشنبه ۲۵ مرداد پس از ناکامی کودتاچیان جریان دستگیری و بازداشت خود را در مصاحبه‌ای با جراید چنین شرح داد:

«ساعت حدود ۱۱ شب بود که از خانه پدرزنم به خانه خودم در خیابان سعدآباد بازگشتم، ساعت یازده و بیست دقیقه صدای خش خشی شنیدم اما توجه نکردم، در این موقع فریاد وحشتناک همسرم مرا به خود آورد، فکر کردم دزد آمده، اما بلافاصله مواجه با لوله‌های تفنگ دو

سرباز شدم... مرا سوار یک کامیون سرباز کردند و به کاخ سعدآباد بردند. در کاخ مرا داخل اتاقی کردند که پر از سرباز بود، بعد از مدتی مهندس حق شناس، وزیر راه، و مهندس زیرک زاده، نماینده مجلس را هم با لباس خواب به آنجا آوردند. ساعت ۱۲:۳۰ افسری آمد و ما را سوار بر کامیونی نظامی کرد و از آنجا ما را به شهر بردند، ولی چون در شهر قسمت دیگر برنامه با شکست مواجه شده بود مجدداً ما را به کاخ سعدآباد برگرداندند. ساعت ۳ شب یک سرگرد وارد اتاق شد، به حالت خبردار ایستاد و سلام نظامی داد و خطاب به من گفت: قربان امری ندارید؟ من فهمیدم کودتا شکست خورده و من هنوز وزیر هستم.^۹

وقتی خبر شکست کودتا توسط رادیو به شاه رسید همراه همسرش ثریا وحشت زده و با شتاب و با استفاده از هواپیما رهسپار بغداد شدند.^{۱۰} دکتر فاطمی دستور داده بود که در آن جا او را بازداشت کنند زیرا یک فرد فراری محسوب می‌شود.^{۱۱} اما شاه از آن جا به رم گریخت. با شنیدن خبر کودتای ۲۵ مرداد، مردم تهران در عظیم‌ترین و پرشورترین تظاهرات ضد درباری که تا آن زمان سابقه نداشت به سوی میدان بهارستان حرکت کردند. ده‌ها هزار تن از مردم به منظور محکوم ساختن کودتای دربار و پشتیبانی از دولت مصدق گرد آمده بودند. در این روز چند تن از رهبران جبهه‌ی ملی از جمله دکتر فاطمی، مهندس زیرک‌زاده و مهندس احمد رضوی سخنرانی کردند. در پایان این میتینگ، مهندس رضوی، قطعنامه‌ای را در سه ماده قرائت کرد و مردم با

بلند کردن دست آن را بالاتفاق مورد تصویب قرار دادند. در این قطعنامه، مردم از دولت مصدق خواستند که به فوریت عاملین کودتای دربار و شاه فراری را تحت تعقیب قرار دهد. هم چنین از دولت خواستار شدند که شورای موقت سلطنتی تشکیل شود تا تکلیف آینده‌ی مملکت روشن گردد.^{۱۲} فاطمی نیز طی نطقی آتشین خواهان برچیدن نظام سلطنت شد. در بخشی از سخنرانی فاطمی گفتمانی چنین را بیان داشت:

«فرزند پهلوی می‌خواست به جنگ خدا برود، به جنگ ملت، به جنگ اجتماع که نمونه‌ی عالی‌ترین مظهر اراده‌ی خداست برود، خدا او را آن چنان بر زمین زد که هیچکس دیروز در چنین ساعتی حتی در مخیله خود تصور نمی‌کرد. خدای ایران، خدای بزرگ و وطن نگهدار شما باد.»^{۱۳}

در سرمقاله‌ی باختر امروز مورخه‌ی ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نیز دکتر فاطمی نظر خویش را درباره‌ی این واقعه با نوشتن سرمقاله‌ای با عنوان، این دربار شاهنشاهی روی دربار سیاه فاروق را سفید کرد، چنین ابراز داشت:

«من در طول دوازده سال اخیر هرگز به آستان این جوان خوش خط و خال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جبن سردرهم می‌کشد و در فرصت نیش جانگزای خود را می‌زند سر فرود نیاورده‌ام... هرگز نشان همایونی او را به سینه نزده‌ام... دربار دشمن همه آزادمردان، وطن پرستان و خصم مبارزان راه استقلال و آزادی است. من از محمدرضا شاه انتظار آن را ندارم که شجاعت و شهامت خودش را در برابر بیگانگان به کار

ببرد. آقای دکتر مصدق تا به کی باید صبر و تحمل کرد؟ تا کی باید شاهد فجایع و رسوایی‌های پنهان و آشکار دربار بود؟...»

در صبح روز ۲۵ مرداد زمانی که دکتر فاطمی به دیدار دکتر مصدق رفت به وی گفت: من دیگر نمی‌خواهم وزیر خارجه باشم، مرا وزیر دفاع کنید. دکتر مصدق گفت: برنامه تان چیست؟ دکتر فاطمی پاسخ داد: برنامه من اینست که تا ظهر امروز ۵۰ نفر را اعدام کنم. دکتر مصدق با صدای بلند فریاد زد با چه قانونی؟ دکتر فاطمی بیان داشت: با قانون انقلاب. دکتر مصدق در جواب ابراز داشت: قانون من قانون اساسی است، قانون انقلاب نیست. دکتر فاطمی گفت: قانون من قانون انقلاب است و از اتاق بیرون آمد و رو به دکتر غلامحسین مصدق نمود و بیان داشت: غلام، پدرت با این کار ما را به کشتن می‌دهد.^{۱۴}

روز ۲۶ مرداد، لوئی هندرسن، سفیر ایالات متحده‌ی امریکا که چند هفته‌ی پیش به واشنگتن رفته بود و در تهیه طرح اجرای کودتا نظارت و شرکت داشت، با شتاب به تهران بازگشت و تقاضای ملاقات فوری با نخست‌وزیر را کرد. قرار بود او در این ملاقات در مورد رفتار آزار دهنده‌ی مردم تهران نسبت به آمریکایی‌ها اعتراض کند و در عین حال به مصدق بگوید که دولت امریکا هم چنان شاه را به عنوان رئیس مملکت می‌شناسد.

مصدق او را با سردی پذیرفت و در پاسخ به اعتراضات او فریاد کنان گفت: و شما آمریکایی‌ها از این مملکت چه می‌خواهید و چه

می گویند؟ چرا از ما انتقاد می کنید و بر ضدمان اقدام می نمایید؟ چرا از یک ستمگر نامرد و ترسوئی که پس از انجام این عمل نابخردانه به کشورهای خارجی گریخته است حمایت می کنید؟... شما حق ندارید تحت هیچ عنوانی ما را زیر فشار بگذارید. آن هم به خاطر یک فرد یاغی!^{۱۵}

دکتر فاطمی در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد نیش قلمش تندتر نیز شد. وی در سرمقاله‌ای که با عنوان «خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد» در ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ در باختن امروز شدیداً بر محمدرضا شاه تاخت. در فرازهایی از آن مقاله چنین آمده بود:

«برو ای خائن... اکنون از غارتی‌های پدر و از دلارها و لیره‌های یغما شده خویش باید خرج کاباره‌های اروپا را تأمین کنی. برو ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان پهلوی را تکمیل کردی...»

در ۲۷ مرداد نیز دکتر فاطمی با نگارش مقاله‌ای با عنوان «ملت بت شکن، جوانان پرشور و مبارز احزاب ملی از صبح دیروز اقدام به پایین آوردن مجسمه‌های دیکتاتور ۲۰ ساله و پسر جنایتکارش نمودند» تاختن خویش به محمدرضا شاه و خاندان پهلوی را ادامه داد. او با قلم صریحش در بخشی از مقاله چنین آورده بود:

«... اولین بتی که می‌بایست شکسته شود و با شکسته شدن آن انقراض یک خاندان جنایت‌پیشه و خیانتکار به جهانیان ثابت گردد بتی بود که در میدان بهارستان از رضاخان قلدر قرار داشت.»

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد، شاه و همراهان او با هواپیما وارد رم شدند. ظاهراً در آن جا نیز مانند بغداد، هیچ یک از کارکنان سفارت ایران به فرودگاه نیامده بودند. پس از فرار شاه، دولت‌های امریکا و انگلیس، نگران از نتایج شکست کودتا به چاره جویی پرداختند. عوامل جاسوسی این دو کشور هم چنان به فعالیت خود برای سرنگون ساختن حکومت دکتر مصدق ادامه می‌دادند.

روز بعد از پرواز شاه به بغداد، عوامل مهمی سیا با هم کاری طرفداران زاهدی، دست به توزیع گسترده‌ی فرمان‌های قلابی شاه که توسط روزولت پر شده بود و حاکی از انتصاب زاهدی به جای مصدق به عنوان نخست وزیر بود، زدند.

آنها هم چنین توانستند، مخالفان مصدق را که جمعی از افسران بازنشسته، تعدادی افسران شاغل وفادار به شاه و گروهی از بازرگانان بودند. در یک جبهه جمع کنند. سازمان سیا، مبلغ یک میلیون دلار به ایستگاه سیا در تهران اختصاص داد تا به هر طریقی که می‌داند جهت سرنگون کردن بازرگانان بودند مصدق استفاده کند. حداقل شصت هزار دلار این پول در ماه‌های قبل از کودتا به زاهدی داده شد تا به دوستان خود اضافه کند و به افراد عمده نفوذ نماید.^{۱۶}

کریمت روزولت، طراح برنامه آجاکس، می‌دانست که مهم‌ترین مشکلی که در برابرش قرار دارد محبوبیت فراوان مصدق در میان مردم است. از این رو مردان وی برای بی اعتبار کردن نخست وزیر، تهران را

از اوراقی که مخفیانه چاپ شده بود، پر کردند. در این اوراق، مصدق یک مرتجع و در عین حال هم دست کمونیست‌ها معرفی شده بود. به علاوه روزولیت با کمک برادران و رشیدیان با پرداخت مبلغ ۵۰ هزار دلار توانست جمعیت انبوهی را اجیر کند و به آنان دستور داد دست به تظاهرات بزنند، وانمود کنند اعضای حزب توده هستند.

حدود ساعت ۱۰ صبح روز ۲۸ مرداد جمعیت کثیری از ارازل و اوباش و زنان روسپی در حالی که اسکناس‌های رشوه‌ای را تکان می‌دادند به طرف عمارت مجلس هجوم بردند و فریاد «زننده باد شاه» را سر دادند.^{۱۷} این مزدوران، در نقاط مختلف تهران جلوی تمام اتومبیل‌ها را می‌گرفتند و به راننده‌ها عکس شاه را می‌دادند تا پشت شیشه‌ی وسیله نقلیه‌ی خود نصب کنند و چراغ‌هایشان را هم روشن کنند. و اگر راننده‌ای از این کار سرباز می‌زد کتک می‌خورد و شیشه‌های اتومبیلش خرد می‌شد. جمعیت مزدور به ساختمان‌های محل جمعیت‌های طرفدار مصدق و حزب توده، دفاتر روزنامه‌ها و نشریات آنها و دیگر سازمان‌های سیاسی که از مصدق حمایت می‌کردند، حمله بردند و آنها را به آتش کشیدند. یک گروه از آنان نیز فرستنده‌ی رادیو تهران را به اشغال درآورد. آن گاه زاهدی در حالی که داخل یک تانک نشسته بود، خود را به محل فرستنده‌ی رادیو رساند و اعلام کرد که زمام امور را در دست گرفته است.^{۱۸}

از ساعت ۲/۵ بعد از ظهر حمله به خانه‌ی نخست وزیر آغاز شد. دفتر روزنامه باختر امروز نیز از سوی مهاجمان به آتش کشیده شد. طولی نکشید که خیابان‌های اطراف منزل دکتر مصدق نیز تبدیل به صحنه‌ی نبرد خونین بین مدافعان و مهاجمان گردید. مهاجمان با حملات شدید قصد نفوذ به داخل منزل دکتر مصدق را داشتند تا او و یارانش را که در آن جا اجتماع کرده بودند، از بین ببرند. دکتر مصدق و هیات دولت از قسمت شمال شرقی عمارت خارج شده و به منزلی امن در همان حوالی رفتند. پس خروج آنها مهاجمان به خانه‌ی دکتر ریختند و همه چیز، حتی کاشی‌های خانه را به یغما بردند. همان روز زاهدی موقعیت خود را به عنوان نخست وزیر تثبیت کرد و روز بعد مصدق و همراهانش دستگیر شدند. آن گاه زاهدی و کریمیت روزولت - کارگردان کودتای ۲۸ مرداد^{۱۹} - تلگرافی برای شاه فرستادند و از او خواستند به ایران باز گردد. شاه بازگشت و حکومت مستبدانه‌ی خود را از سر گرفت. تمام کسانی که برای ساقط کردن دولت ملی مصدق بیگانگان و دربار را یاری کردند، به مقامات بالا و ثروت‌های فراوان دست یافتند^{۲۰} گفته می‌شود در این کودتا ۳۰۰ نفر کشته شدند. طی روزهای بعد در بازار و مناطق مختلف کشور صدها نفر به موجب حکومت نظامی بازداشت گردیدند. رهبران جبهه‌ی ملی حداکثر تا ده سال به زندان محکوم شدند. توده‌ای‌ها نیز بی‌رحمانه مورد سرکوب قرار گرفتند. مصدق در دادگاه نظامی با شجاعت از خود دفاع کرد. دادگاه قادر نبود او را به مرگ

محکوم کند. سه سال در زندان ارتش ماند و سپس در خانه‌ی روستایش در احمد آباد، تحت مراقبت شدید قرار گرفت و تا پایان حیاتش در سال ۱۳۴۵ قادر به هیچ گونه ای ارتباطی با دوستانش نبود.^{۲۱}

رژیم جدید کودتا به نخست وزیری زاهدی شاه را به کشور بازگردانید، امریکایی‌ها کمک‌های عظیمی به این رژیم کردند. دولت زاهدی در سال ۱۳۳۳ به کارتل بین المللی نفت یا کنسرسیوم به توافقی دست یافت که شرایط آن به مراتب پایین‌تر از شرایط ملی شدن نفت بود.^{۲۲}

یادداشت‌های فصل نهم :

- ۱- نجاتی، پیشین، ص ۲۴۵.
- ۲- نگاه کنید به : بهنود، پیشین، ص ۳۶۵-۳۶۲.
- ۳- هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۷۸.
- ۴- فاطمی، سیاستمدار جوانمرد، یاس نو، ۸۲/۸/۱۹.
- ۵- منصور اتابکی و احمد بنی احمد، پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران : بی نا، ۱۳۷۷، ص ۱۷۹.
- ۶- چشم انداز ایران، مهر و آبان ۱۳۸۲.
- ۷- فاطمی سیاستمدار جوانمرد، یاس نو، ۸۲/۸/۱۹.
- ۸- کریمت روزولت، کودتا در کودتا، ترجمه علی اسلامی، تهران : چاپخش، بی نا، ص ۱۸۴. ص ۶.
- ۹- باختر امروز، شماره ۱۱۷۲، ۱۳۳۲/۵/۲۵ و نیز جبهه ملی ایران، به مناسبت گذشت یک ربع از شهادت دکتر سید حسین فاطمی، بی جا، بی نا، بی تا، صص ۱۶-۲۲ و همچنین شبه خاطرات، ص ۴۵۰.
- ۱۰- پهلوی، پاسخ به تاریخ، ص ۹۰.
- ۱۱- رحمانی، کهنه سرباز، ص ۳۶۴.
- ۱۲- جبهه ملی ایران، به مناسبت گذشت یک ربع قرن از شهادت دکتر سید حسین فاطمی ص ۴۳.
- ۱۳- فوران، پیشین، ص ۴۴۱ و همچنین فاطمی سیاستمدار جوانمرد، یاس نو، ۱۳۸۲/۸/۱۹.
- ۱۴- رودخانه خروشان عشق، دکتر سیدحسین فاطمی، ص ۱۳۸.
- ۱۵- کودتا در کودتا، ص ۱۸۴.

۱۶- اسناد محرمانه CIA درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، ترجمه حمید احمدی، تهران: نشرنی، ۱۳۷۹، ص ۱۹. و نیز کارک کازبودیسکی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه غلام رضا نجاتی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷، صص ۳۵ - ۳۴.

۱۷- شاپور رواسانی، دولت و حکومت در ایران، تهران: نشر شمع، ۱۳۶۳، ص ۱۵۹.
 ۱۸- حسین قلی سررشته، خاطرات من: یادداشت‌های دوره ۱۳۱۰ - ۱۳۴۴، تهران: بی نا، ۱۳۶۷، ص ۲۰. و نیز محمود طلوعی، تاریخ و تصویر، تهران: نشر علم < ۱۳۷۴، صص ۳۲۱ - ۳۲۰.

۱۹- برای آگاهی از نقش امریکا در کودتای ۲۸ مرداد، نگاه کنید به: س. م. وودهوس، اتوبیوگرافی - عملیات چکمه، ترجمه نظام الدین دربندی، تهران: رهنما، ۱۳۶۴.

۲۰- برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به: ف. م. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد، تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹.

۲۱- درباره‌ی دکتر مصدق بعضی نویسندگان نظرات منفی ابراز کرده‌اند. از این جمله می‌توانید نگاه کنید به: حسن آیت، چهره حقیقی مصدق السلطنه، بی جا: دفتر انتشارات اسلامی ۱۳۶۰.

۲۲- محمود تربتی سنجایی، کودتا سازان، بی جا: موسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶، ص ۱۳۲. و نیز آنتونی پارسونز، غرور و سقوط، ترجمه دکتر منوچهر راستین، بی جا، هفته، ۱۳۶۳، صص ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۱۴، ۲۱۵.

فصل دهم

دستگیری و اعدام دکتر فاطمی، پس از سقوط

دولت دکتر مصدق

پس از کودتای ۲۸ مرداد، دکتر فاطمی که می‌دانست اگر غفلت کند با توجه به تندروی‌هایش به ویژه در فاصله ۲۵-۲۸ مرداد مشکل است که جان سالم به در برد مخفیانه زیستن را پیش گرفت. مامورین امنیتی برای یافتن او شب و روز کوشش می‌کردند. همسر و پدر همسرش بارها مورد بازجویی قرار گرفتند و چون به نتیجه نرسیدند به سراغ نزدیکان و آشنایانش رفتند. مرحوم دهخدا در خاطراتش به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید:

«هنگامی که حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق را با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی بر انداختند وزیران آن دولت را نیز چون خود رئیس دولت زندانی کردند.... وزیر خارجه مرحوم دکتر فاطمی متواری شده بود که بعدها دستگیر و زندانی شد. در ایام تواری او ماموران همه جا در تجسس او بودند و منازل دوستان و آشنایان او و کسانی را که احتمال حمایت از او می‌دادند، می‌گشتند. و از جمله گمان برده بودند که ممکن است حرمت و مقام معنوی دهخدا منزل او را مأمنی برای دکتر فاطمی ساخته باشد. لذا روزی سرهنگی با یکی دو مأمور آن جا آمد و پس از کسب اجازه بر دهخدا وارد شد و غرض خود را با ایشان در میان نهاد. دهخدا نخست با آرامش تمام خادم خانه را همراه ایشان کرد و دستور

داد تمام قسمت‌های خانه را با دقت به ایشان نشان دهد تا واریسی کنند. سرهنگ همراه خادم و مأموران همه جا سرکشید... و چون از مخفی نبودن کس در آن خانه مطمئن شد نزد مرحوم دهخدا برگشت و با عذر خواهی از آن بازرسی اجازه مرخصی خواست. دهخدای به ظاهر آرام اما در درون پر از خشم و نفرت به سرهنگ گفت: همه جا را خوب گشتید؟ سرهنگ گفت بلی دهخدا گفت: اما یک جا را نگشته اید. سرهنگ نگاهی آمیخته به تعجب و شاید با امید حصول به مقصود کرد و گفت: اما ما همه جا را دیدیم. دهخدا گفت: کتابخانه را ندیده اید. با من بیایید... دهخدا... به کتابخانه وارد شد و وسط اطاق ایستاد. سرهنگ نیز به دنبالش وارد شد... دهخدا قفسه ای را در دیوار نشان داد و گفت: آقای سرهنگ در آن قفسه را باز کنید. آن جا را گمان نمی‌کنم دیده باشید شاید دکتر فاطمی آن جا باشد. سرهنگ با تردید قفسه را باز کرد و اما قفسه پر از کتاب بود. گفت این جا چیزی نیست. دهخدا نزدیک‌تر آمد کتاب قطوری را نشان داد و گفت آن کتاب را بردارید شاید فاطمی پشت آن کتاب خزیده باشد. سرهنگ که دست خود را برای برداشتن کتاب دراز کرده بود عقب کشید، چه تازه متوجه رفتار و سخنان پر طعنه و سرزنش آلود دهخدا شده بود خود را جمع کرد و گفت: قربان اگر جسارتی شده است می‌بخشید، ما مأموریم و معذور. و دهخدا با لحن عقاب آمیز گفت: بله چون مأمورید من هم می‌خواهم مأموریت خود را خوب انجام دهید. و لذا باید همه جا را خوب بگردید،

حتی پشت کتاب‌ها را. سرهنگ دیگر توقف را جایز ندید. با عذر خواهی مجدد خداحافظی کرد و با عجله رفت.^۱

دکتر فاطمی سرانجام پس از ۱۸۸ روز زندگی پنهانی در ساعت ۱:۳۰ دقیقه بعد از ظهر شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ گرفتار گردید. ماجرای گرفتاری او ظاهراً به قراری بوده که در روزنامه‌های آن عهد نگاشته بودند. گروهبان علی مظفری راننده‌ی سرگرد مولوی، افسر مامور دستگیری دکتر فاطمی، در اوایل انقلاب ۱۳۵۷ این ماجرا را که خود شخصاً ناظر آن بوده، چنین بیان کرده است:

در میدان تجریش در کوی رضاییه، خانه‌ی شماره‌ی ۲۳ به خواهر سرهنگ جلیل وند تعلق داشت. روز جمعه پنجم اسفند ۱۳۳۲. سرهنگ جلیل وند به خانه‌ی خواهرش می‌رود. این زن به او اظهار داشت که در همسایگی ما مرد جوانی زندگی می‌کند که تنها گاه گاهی در حیاط قدم می‌زند و گلدان‌ها را آب می‌دهد، اما هیچ وقت در کوچه آفتابی نمی‌شود. به نظرم او یکی از افسران توده‌ای یا از سران حزب توده است که در این جا مخفی شده. جلیل وند از خواهرش پرسید خانه متعلق به چه کسی است؟

خواهرش پاسخ می‌دهد: این خانه را دکتر محسنی افسر ارتش و همسر جوانش که دختر صاحب سینمای مایاک در چهار راه اسلامبول است اجاره کرده‌اند و حدود سه ماه است که در آن سکونت دارند.

سرهنگ جلیل وند روز بعد گزارش خود را مبنی بر دیده‌ها و شنیده‌هایش به رییس کل شهربانی تقدیم می‌کند. رئیس شهربانی نیز آن را به بختیار که در آن زمان فرماندار نظامی تهران بود، منعکس می‌سازد. بختیار انجام ماموریت تفتیش محل را به سرگرد مولوی که در آن موقع سرپرست انتظامات فرمانداری نظامی بود، واگذار می‌نماید.

ظهر روز شنبه، ششم اسفند ۱۳۳۲، سرگرد مولوی به محل مورد نظر می‌رود. دکتر فاطمی با گشودن در، خود را در مقابل سرگروهی که هفت تیر به دست دارد، می‌بیند. حدود سه ماه بود که در چنین ساعتی، دکتر محسنی برای تزریق، آمپول به دکتر فاطمی که بیمار بود، به آن جا می‌آمد. به همین خاطر فاطمی انتظار چنین صحنه‌ای را نداشته و در را گشوده بود.

سرگرد مولوی، اسلحه را به روی پیشانی دکتر گذاشته و فرمان، به حرکت می‌دهد. دکتر می‌گوید من مریض هستم و قادر به فرار نیستم. در این موقع سرگرد مولوی که به وجد آمده و انتظار چنین شکاری را نداشت، با تعجب و خوشحالی فریاد می‌زند: فاطمی را گرفتم، فاطمی را گرفتم.

گروهان علی مظفری در ادامه می‌گوید به او هشدار دادم جناب سرگرد، ما دو نفر بیشتر نیستیم، اگر مردم بفهمند که می‌خواهیم دکتر فاطمی را دستگیر کنیم، ما را قطعه قطعه می‌کنند. مولوی، بدون فوت وقت، دکتر فاطمی را با شتاب تمام، با دمپایی و روبدوشامبر در جیب

نظامی سوار کرده و با نهایت سرعت مستقیم به سوی دربار می‌تازد تا پاسخ خوش خدمتی‌اش را دریافت کند. با رسیدن به کاخ سلطنتی، سرگرد مولوی به نگهبان کاخ می‌گوید که به سرتیپ نصیری فرماندهی گارد سلطنتی اطلاع دهید سریعاً باید ایشان را ببینم. کمی بعد نصیری ظاهر می‌شود و می‌پرسد موضوع چیست؟

مولوی می‌گوید: قربان فاطمی را گرفتم. نصیری با مشاهده‌ی دکتر فاطمی شروع به بد دهنی می‌کند و حتی به این نیز بسنده نکرده و با مشت به صورت او می‌کوبد به طوری که تمام صورت و لباس دکتر خون آلود می‌شود. دکتر فاطمی در پاسخ به این وحشی‌گری‌های او تنها می‌گوید: ما برای مملکت جز خدمت کاری نکردیم. آینده این مسئله را به شما ثابت خواهد کرد. نصیری مراتب را با بی‌سیم به عرض شاه می‌رساند. مولوی تاکید می‌کند که به شاه بگویند او این جنایتکار را دستگیر کرده است.

وقتی خبر دستگیری دکتر فاطمی به سپهد علی مقدم رئیس شهربانی و تیمور بختیار فرماندار نظامی رسید، به توافق رسیدند که پیش از رسیدن دکتر به دادگاه، باید او را از میان برد، زیرا در این صورت رسوایی به بار می‌آید. به همین منظور شعبان جعفری و عده‌ای دیگر از اوباشان به جلوی شهربانی فراخوانده شدند. به آنها دستور داده شد به محض خروج دکتر از شهربانی به وی حمله ور شده و به ضرب چاقو و چماق او را مضروب کنند به طوری که جان سالم به در نبرد.

در این میان سلطنت فاطمی، خواهر دکتر وقتی خبر دستگیری برادرش را از رادیو می شنود خود را به جلو شهربانی می رساند. درست زمانی که برادرش را دست بند زده از پله ها پایین می آورند تا به اتومبیل منتقل کنند. شعبان به نوجه هایش دستور می دهد: «بکشیدش، بکشیدش» اما خواهر شجاع و از جان گذشته ی فاطمی، خود را به برادر می رساند و حایلی میان او و ضربات چاقو می شود.

سلطنت فاطمی با تحمل بیش از یازده ضربه ی چاقو بر زمین می غلظد، در حالی که برادرش نیز از این «مراحم مکو کانه» بی نصیب نمانده و سربازان او را به لشکر زرهی می برند.^۲

آن شب تمام خبر گزاری ها، خبر دستگیری فاطمی و افتضاح جلوی شهربانی را با تفصیل به سراسر دنیا گزارش می دهند شاه، عصبانی از این جریان این، امر می کند «به هر قیمتی شده او را زنده نگهدارید».

پرسشی که به در این لحظه به ذهن می رسد آن است که چرا دربار که در ابتدای امر تصمیم داشت دکتر فاطمی را به وسیله چاقو کشانی همچون شعبان جعفری به قتل رساند در صدد برآمد تا او را نجات بخشد؟

به گمان نگارنده پاسخ احتمالی آن است که شاه می خواست غرور فاطمی را بشکند و او را وادار به ندامت نامه نویسی کند. و بلاشک اگر چنین می شد و دکتر فاطمی عفونامه ای خطاب به شاه می نوشت پیروزی بزرگی برای شاه به دست می آمد که ثمراتش برای سلطنت او

صدها بار بهتر از ثمرات ترور یا اعدام دکتر فاطمی بود. در درست بودن این تحلیل همان بس که شاه و دربار برای آن که دکتر فاطمی را وادار به توبه نامه نوشتن کند خواهر دکتر فاطمی را تشویق کردند تا او را مجاب کند که از شاه تقاضای بخشش نماید. خواهر دکتر فاطمی در ملاقات با برادر به او گفت یکی از دوستان اقداماتی در سطح بالا کرده و مایل است چند کلمه به شاه بنویسد تا ترتیب آزادی شما داده شود. هنوز سخنان خواهر تمام نشده بود که دکتر فاطمی با عصبانیت و خشمناکی افزون فریاد زد هر کس چنین نامه‌ای نوشته غلط کرده، مگر من خیانت کرده‌ام که از کسی عذر بخواهم؟ من کسی نیستم که از شاه تقاضای عفو کنم.^۳

در همین زمان بسیاری از افراد تلاش و سعی وافر بر آن داشتند تا از محاکمه‌ی دکتر فاطمی جلوگیری کنند. از جمله‌ی این افراد آیت الله زنجانی را می‌توان نام برد که یکی از نزدیکان به جبهه‌ی ملی و از مبارزان به نام عرصه نبرد با استعمار و استبداد به شمار می‌آمد. دکتر فاطمی در یکی از نامه‌های خودش در دوران بازداشت به آیت الله زنجانی می‌نویسد:

«دوستان ما در خارج از زندان منافع شخصی ما را در نظر نگیرند که بنده مریضم، چاقو خورده‌ام، زن و بچه و خواهر و برادرم چه می‌گویند. بلکه آن چیزی را در نظر بگیرند که ما به خاطر حفظ و حمایت آن جهاد کرده و به این روز افتاده ایم... حضرت آقا به جد اطهر

هر دومان قسم که یک کلمه از آنچه عرض کرده‌ام محامله و تعارف نیست... آرزو دارم که نفسهای آخر زندگانی‌ام را در راه نهضت و سعادت هموطنانم صرف شود...^۴

دکتر فاطمی، مدت دوماه را در وضعیتی رنج آور و در حالی که خون استفراغ می‌کرد گذراند. وضع جسمانی او پس از تروری که در مزار محمد مسعود نسبت به او انجام گرفت خوب نبود و هجوم شعبان جعفری و دار و دست‌اش به دستور رژیم نیز او را به سختی گرفتار بستر بیماری کرد.

در تیرماه ۱۳۳۳، با وجودی که حال عمومی دکتر بسیار وخیم بود و حتی نمی‌توانست راه برود، او را با برانکارد به زندان لشکر ۲ زرهی بردند. در حالی که پزشکان بر لزوم عمل جراحی او تاکید داشتند، اما دادستان اهمیتی به این امر نداد.

پس از چندین جلسه دادگاه غیرعلنی نظامی که در حال بیماری وی برگزار شد حکم اعدام دکتر فاطمی در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۳۳ اعلام شد.

بنا به گفته افرادی چون سرتیپ آزموده، دادستان ارتش، به جهت جلوگیری از عوامفریبی دکتر فاطمی دادگاه او غیرعلنی برگزار شد.^۵ دکتر فاطمی نیز در اعتراض به روند برگزاری دادگاه چنین خطابه‌ای را بیان داشت:

«از ادعاینامه تقدیمی دادستان... بنده سه هفته بعد از این که در مطبوعات انتشار پیدا کرد مستحضر شدم و چون پس از ختم بازپرسی‌ها هم از خواندن کتاب و جراید محروم بودم و ملاقات هم بالطبع نداشتم می‌توان عرض کرد که همه مردم از ماجرا خبر داشتند ولی خود من که باید در صدد تهیه وکیل و حاضر کردن لایحه‌ی دفاعیه برآیم همچنان بی اطلاع نگه داشته نشده بودم.»^۶

به هر حال در پی صدور حکم اعدام برای دکتر فاطمی، اندک زمانی بعد دادگاه تجدیدنظر نیز حکم اعدام را تأیید نمود. تقاضای فرجام دکتر فاطمی نیز مورد تأیید قرار نگرفت زیرا اگر فرجام خواهی مورد قبول واقع می‌شد پرونده وی از دادستانی ارتش به دادگستری می‌رفت و در دادگستری احتمال تغییر حکم اعدام بسیار محتمل می‌نمود. ساعت چهار و هفت دقیقه بامداد صبح روز چهارشنبه نوزدهم آبانماه ۱۳۳۳، سرتیپ تیمور بختیار فرماندار نظامی و سرتیپ آزموده دادستان ارتش وعده‌ای دیگر به زندان رفتند، و حکم اعدام دکتر حسین فاطمی در لشکر ۲ زرهی به وی ابلاغ کردند.

سرتیپ آزموده گفت اگر وصیتی دارید بفرمائید شما که مکرر می‌گفتید: «من از مرگ ابائی ندارم و مرگ حق است». دکتر فاطمی نگذاشت حرفش تمام شود و پاسخ داد: «آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابائی ندارم، آنهم چنین مرگ پر افتخاری، من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از

وطنش دفاع کرده و نگذارند جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند. من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از آنکه تا دربار هست انگلستان سفارت لازم ندارد. هنگامی که او را برای اعدام می بردند آزموده از وی خواست اگر خواسته ای دارد بگوید، دکتر فاطمی گفت خواسته های من، دیدن خانواده، ملاقات دکتر مصدق و صحبتی با افسران می باشد آزموده می گوید: «هنوز هم دست از این مرد بر نمی داری؟»

قبل از اجرای حکم دکتر فاطمی به آزموده می گوید: «آقای آزموده! مرگ بر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز... و مرگی در راه شرف و افتخار، و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم خدای را شکر می کنم که با شهادتم در این راه دین خود را به ملت ستمدیده و استعمار زده ایران ادا کرده ام و امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند.»

مقامات نظامی در مورد روحیه وی به خبرنگاران گفتند:

«... در آن موقع روحیه اش به قدری قوی بود که اگر کسی وارد اطاق می شد و از جریان اوضاع اطلاع نداشت، هرگز باور نمی کرد این شخص کسی است که چند دقیقه دیگر باید تیر باران شود و وصیتنامه اش را هم نوشته است.»

وقتی او را سوار آمبولانس کردند، سیگار خواست و آنرا با وضعی خاص گوشه لب نهاد و ثابت کرد که از مرگ واقعاً نمی هراسد و ابائی ندارد... هنگام اجرای حکم، در حالیکه هوا بشدت سرد بود روی همان

پیراهنی و پیرزاهمه و کفش سرپائی که پارچه‌ی روی آن مخمل قهوه‌ای بود آماده‌ی ایستاد.

هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگ‌های چهار مأمور، دو نفر ایستاده، دو نفر نشسته شلیک شد دو تیر درست بر روی هم به قلب و شش تیر دیگر به سینه... «زننده باد مصدق» آخرین کلامش بود.^۷
بر طبق وصیت دکتر فاطمی او را در ابن بابویه در کنار مزار شهدای سی تیر ۱۳۳۱ دفن نمودند.

دکتر فاطمی را با وجود آن که با حکم دادگاه محکوم به اعدام نمودند، اما دست کم دو دلیل در دست است که دادگاه دکتر فاطمی دادگاهی صوری و فرمایشی بوده و پیش از برگزاری دادگاه حکم اعدام او از سوی شاه و دولت انگلستان صادر شده بود:

دلیل نخست: بر اساس آنچه در خاطرات کریمت روزولت، طراح آمریکایی کودتا، در کتاب کودتا در کودتا آمده است شاه پس از پیروزی در اجرای کودتا در پاسخ به پرسش روزولت درباره سرنوشت مصدق و یارانش چنین جملاتی را بر زبان آورده بود: «اگر دادگاه پیشنهاد مرا قبول کند به سه سال حبس در منزلش و یا دهکده‌اش مصدق محکوم خواهد شد، بعد از آن هم آزاد خواهد بود از منزل بیرون بیاید ولی از دهکده‌اش نباید خارج شود. چند نفر دیگر هم تنبیهات مشابهی خواهند داشت. فقط یک استثنا است و آن هم دکتر حسین فاطمی است که هنوز او را پیدا نکردند ولی پیدا خواهد شد. رفتار او خیلی توهین

آمیز بود، او حزب توده را وادار کرد تا مجسمه‌های من و پدرم را سرنگون کند، موقعی که پیدایش کنم او را اعدام خواهم کرد.^۸

دلیل دوم: متن نامه‌ای است که از کشوی میز ایران سفارت بریتانیا در بیروت به وزارت امور خارجه چهل روز پس از کودتا ارسال شده است:

«مصدق قاعدتاً نباید در دسری ایجاد بکند، فکر می‌کنم در مورد او تبعید بهترین پاسخ‌ها باشد زیرا او در حین کودتا کشته نشده است. اعدام در مورد مصدق اضافه بر آن که غیر انسانی است اگر اقدام شود ممکن است غیرعاقلاته باشد. ولی برای فاطمی بهترین جواب اعدام است. تا زمانی که این افراد زنده در ایران هستند همواره خطر ضد کودتا وجود دارد، شدت عمل ضروری است.»^۹

البته آنچه درست می‌نماید آن است که این پیش‌بینی کاملاً صحیح بود، زیرا دکتر فاطمی ظاهراً در اندیشه طرح ریزی عملیات ضد کودتا بود، مدارک و اسناد به همراه دستگاه‌های فرستنده و گیرنده‌ای که در مخفیگاه وی کشف شد^{۱۰} گواه بر صدق مطلب فوق می‌نماید.

یادداشت‌های فصل دهم:

- ۱- خاطرات دهخدا، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران: گستره، ۱۳۵۹، صص ۵۴-۵۵.
- ۲- شبه خاطرات، ص ۴۵۴ و جبهه ملی ایران، به مناسبت گذشت یک ربع قرن از شهادت فاطمی، ص ۴۸-۴۷؛ شعبان جعفری در خاطرات خود این قضیه را تکذیب می‌کند، او تنها کتک زدن دکتر فاطمی را آن هم البته با ادعای این که به تنهایی به دکتر فاطمی حمله کرده است می‌پذیرد. خاطرات شعبان جعفری در گفتگو با هما سرشار، تهران: نشر آبی، ۱۳۸۱، صص ۱۸۹-۱۸۴.
- ۳- حاج قربانعلی، ابوالفضل؛ چهره دکتر حسین فاطمی، تهران: گلشن، ۱۳۷۰، ص ۱۴۰.
- ۴- نجاتی، غلامرضا؛ جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ ششم، ۱۳۷۹، ص ۵۵۸.
- ۵- رودخانه خروشان عشق، ص ۱۸.
- ۶- فاطمی سیاستمدار جوانمرد، یاس نو، ۱۳۸۲/۸/۱۹.
- ۷- افراسیابی، ص ۳۵۵.
- ۸- روزولت، پیشین، ص ۲۱۴.
- ۹- فاطمی، سیاستمدار جوانمرد، یاس نو، ۱۳۸۲/۸/۱۹.
- ۱۰- چهره دکتر حسین فاطمی، ص ۱۲۳.

فصل یازدهم

دیدگاه جهانیان درباره‌ی

دکتر حسین فاطمی

آنچه از بررسی و بازبینی مطبوعات و اخبار برآمده از دول خارجه در آن عهد بر می آید آن است که بیشینه روزنامه نگاران مستقل و شمار افزون تر مردمان آزاداندیش دنیا از دیدگاهی مثبت نسبت به دکتر فاطمی برخوردار بودند. به عنوان نمونه مطبوعات سوریه پس از اعدام دکتر فاطمی آن را شدیداً تقیح نموده و اجرای آن را فرمانی سیاسی از سوی دول خارجه و همچنین میل وافر محمدرضا شاه به انتقام گیری شخصی برشمردند. مجلس سوریه نیز با توجه به پیشنهاد یکی از نمایندگانش برای تجلیل از مقام دکتر فاطمی سه دقیقه سکوت اختیار کردند. علاوه بر این بسیاری از مردم سوریه سفارت ایران را سنگباران نمودند و میرفندرسکی، نماینده سیاسی ایران، را مجروح و مصدوم ساختند و بر در سفارت ایران نوشتند: لعنت بر قاتلین سید فاطمی، قاتلینی که خبیث ترین مردم روی زمین هستند و خداوند آنان را نیامرزد و به عذاب ابدی دچار کند.

یکی از روزنامه های سوریه نوشت: تا خاک دکتر فاطمی در ایران است انگلیسی ها راحت نخواهند بود. روزنامه دیگری نوشت: فاطمی برای این شهید شد که علیه سیاست استعمار و ظلم و ستم داخلی

مقاومت کرد، او با شهادت خود خویشتن را مظهر مبارزه با سیاست انگلستان شناساند.

سایر مطبوعات عربی و به ویژه مطبوعات عراق به نحو بی سابقه‌ای از او تجلیل کردند و حتی یکی از آنها نوشت: هزار و سیصد سال پیش حضرت سیدالشهدا را شمر ملعون شهید کرد و امروز همان داستان به صورت دیگری نسبت به یکی از فرزندان آن حضرت در ایران صورت عمل به خود گرفت، با این تفاوت که آن روز بیمار را نکشتند ولی امروز در تهران بیمار مشرف به موت را اعدام کردند و او را که از سلالة پیغمبر اکرم بود به افتخار شهادت نائل ساختند. همین روزنامه عکس دکتر فاطمی را در حالی که با کمال خضوع و خضوع دست بر ضریح امام حسین (ع) داشت چاپ نمود و زیر آن نوشت: سید شهید فاطمی پس از سیزده قرن یک بار دیگر داستان جانسوز کربلا را زنده کرد. او چه سعادت‌ی داشت و قاتلین او چه شقاوتی.

روزنامه لومند پاریس نیز در این باره چنین نگاشت: وزیر امور خارجه سابق ایران را در حالت بیماری اعدام کردند و نباید فراموش کرد که دولت ایران این عمل را زمانی انجام داده است که منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده است.

مجله نیوزویک چاپ آمریکا نیز خبر اعدام دکتر فاطمی را پوشش داد و در بخشی از صفحات خویش چنین آورد: هیچ گمان نمی‌رفت که وزیر امور خارجه سابق ایران را با حالت تب و بیماری

اعدام کنند. زیرا بنا بر گزارشات واصله از مدتها قبل پزشکان معالج او از زندگی نامبرده قطع امید کرده بودند. باید فهمید چه شد که او را با آن حالت اعدام کردند و چرا به خانواده اش تا آخرین لحظات اجازه ملاقات ندادند.

مجله زریوسف هم طی مقاله ای نوشت: چرا مردم مسلمان ایران و جهان نشسته اند که گروهی کافر از خدا بی خبر مظلومی وطن پرست و بیماری مشرف به موت را بکشند و جنایتی که حتی در قرون وسطی نظیر نداشته است اتفاق بیفتد.^۱

یادداشت‌های فصل یازدهم :

۱- حاج قربانعلی، ص ۱۵۷

فصل دوازدهم

باورها و اقدامات مذہبی

دکتر حسین فاطمی

نگارنده با توجه به کنکاشی که در باب زندگانی دکتر فاطمی
نموده بدان باور رسیده است که وی با وجود آن که با ممنوعیت فروش
مشروبات الکلی به سبب کاهش درآمدهای مالیاتی دولت و همچنین
احتمال افزایش مصرف الکل خالص از سوی شماری از افراد جامعه
مخالفت نمود^۱ فردی مذهبی، متدین و مومن به اصول دین اسلام بوده
است.

بر اساس آنچه از جستجو در تاریخ نوشته‌ها بر می‌آید دکتر فاطمی
نمازش هیچگاه ترک نمی‌شد. وی حتی در حالی که مورد سوء قصد
واقع شده بود بر عصا تکیه می‌نمود و ایستاده نماز بر جای می‌آورد، در
حالی که می‌بایست نماز را نشسته ادا می‌نمود.^۲ وی در سفری که به عراق
داشت نیز به زیارت حرم امام حسین (ع) رفت.

از دیگر سوی، در ری امامزاده‌ای با نام امامزاده یحیی وجود
داشت که در گورستان آن بسیاری از روحانیان مدفون شده بودند.
بر اساس شواهد تاریخی محمدرضا شاه دستور تخریب آن را صادر کرد
و به جای آن اماکن ورزشی همچون زمین فوتبال، سالن والیبال و
بسکتبال بنا گردید و از محوطه امامزاده جز قبری کوچک باقی نماند.

ظاهراً این دکتر فاطمی بود که دستور بازسازی صحن امامزاده را صادر کرد.

مسجد هامبورگ آلمان که اکنون نیز مسجدی بسیار شناخته شده است را ایرانیان مقیم آلمان به عهد وزارت خارجه دکتر فاطمی بنا نهادند. دکتر فاطمی برای ساختن آن سرمایه گذاری کرد و دولت نیز کمک نمود. این عمل به تأیید آیت الله العظمی بروجردی نیز رسید و ایشان نماینده‌ای نیز از جانب خود به هامبورگ اعزام داشتند.^۲

ظاهراً بر اساس آنچه شواهد و مستندات نمایان می‌سازد نخستین فردی که نام شهید را بر نام سیدحسن مدرس افزود دکتر فاطمی بود. دکتر فاطمی پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و در پی تبعید رضاشاه در آذرماه ۱۳۲۰ در مسجد نور شهر اصفهان برای مدرس مجلس ختمی برگزار نمود. سخنران آن جلسه خود دکتر فاطمی بود آن هم در حالی که هنوز جوانکی بیش نبود.^۴

مقالات و سخنرانی‌های دکتر به ویژه سخنرانی او در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ که در پی شکست کودتا و فرار شاه از ایران انجام پذیرفت نیز خود نشانی از متدین و باورمند بودن او به اصول اسلام بوده است و اگر چنین نبود هرگز او اجتماع را عالی‌ترین مظهر تجلی اراده‌ی خداوند نمی‌خواند و پیروزی ملت ایران در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و شکست کودتای ۲۵ مرداد را ناشی از حمایت خداوند از ملت ایران بر نمی‌شمرد.

یادداشت‌های فصل دوازدهم :

- ۱- آبراهامیان، ص ۳۳۹
- ۲- حاج قربانعلی، ص ۱۸
- ۳- چشم انداز ایران، مهر و آبان ۱۳۸۲
- ۴- حاج قربانعلی، ص ۱۴۴

سخن پایانی

چنان که پیشتر در مقدمه نیز اشاره شد در این دفتر بنا بر آن بود تا زندگی نامه دکتر سید حسین فاطمی که باید به درستی او را مرد قلم و سیاست برشمرد مورد واکاوی و جستجو واقع گردد و در این راستا از سه فرض اصلی ذیل سخن گفته شد و قرار بر آن شد تا در جهت اثبات فرایض سه گانه تلاش شود:

۱- ارائه پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در درون جبهه ملی ایده و پیشنهاد دکتر فاطمی بود.

۲- دکتر فاطمی از معدود کسانی بود که هیچگاه در دوستی مصدق تردید نکرد و حتی تا لحظه اعدام به او وفادار بود.

۳- اعدام دکتر فاطمی به دور از هرگونه داوری عادلانه و تنها به دستور محمدرضا شاه و سفارش اکید دولت انگلستان انجام پذیرفته است.

حال از مجموع آنچه گفته شد و از برآیند آن چه به میان آمد به روشنی می توان دریافت که هر سه فرض درست بوده و دلایل بسیار و افزونی در صحت هر یک از فرض های یاد شده مشاهده گشت.

چنان که پیشتر نیز بیان گشت بر اساس دست خطی به جای مانده از دکتر مصدق و همچنین اظهارات او در خاطرات خویش هیچ شکی نمی ماند که دکتر فاطمی نخستین فردی بوده است که در درون جبهه ملی پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت را ابراز داشته است.

از دیگر سوی بازهم دیده شد که دکتر فاطمی حتی تا لحظه اعدام بر سر آرمان خویش ایستاد و درخواست دیدار با دکتر مصدق را نمود و با گفتن زنده باد مصدق به استقبال مرگ شتافت که خود نشانی است از وفاداری او تا به وقت مرگ به دکتر مصدق و آرمانها و باورهای او.

درباره اعدام دکتر فاطمی نیز دست کم دو مدرک و سند رو شد که هر یک به نوبه خود دلالت بر این می نماید که اعدام و تیرباران او نه در پی حکم دادگاهی عادلانه بلکه تنها به خواست شاه و دولت انگلستان بوده است. به ویژه بیان خاطره کریمیت روزولت، طراح و کارگردان آمریکایی کودتا، خود به روشنی نشانگر آن است که تا به چه اندازه دادگاه دکتر فاطمی به دور از عدالت و دادگری برگزار شده است.

منابع

منابع و مآخذ

الف : کتاب‌ها

- ۱- آبراهامیان، پرواند، ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، تهران، نشرنی، ۱۳۷۸.
- ۲- آذری شهر رضایی، رضا، جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی، تهران : مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳.
- ۳- آیت، حسن، چهره حقیقی مصدق السلطنه، بی جا : دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.
- ۴- اتابکی و بنی احمد، احمد، پنج روز رستاخیز ملت ایران، تهران : بی نا، ۱۳۷۷.
- ۵- احمدی، حمید، اسناد محرمانه CIA درباره عملیات سرنگونی دکتر مصدق، تهران : نشر نی، ۱۳۷۹.
- ۶- از انشعاب تا کودتا، خاطرات دکتر انور خامه‌ای، تهران : نشر هفته، ۱۳۶۳.
- ۷- ارسنجانی، حسن، یادداشت‌های سیاسی در وقایع سی تیر، تهران : هیرمند، ۱۳۶۶.
- ۸- اسنادی از قیام سی تیر ۱۳۳۱، تهران : مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۸۲.
- ۹- اطلاعیه از برنامه انقلابی فدائیان اسلام، تهران : بی نام ۱۳۵۷.
- ۱۰- اعضای سازمان مجاهدین خلق ایران، فرازهایی از زندگی شهید دکتر سید حسین فاطمی : بی جا، نشر صمدیه، ۱۳۵۸.
- ۱۱- افراسیابی، بهرام، خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی، تهران : انتشارات سخن، ۱۳۷۰.
- ۱۲- افراسیابی، بهرام، مصدق و تاریخ، تهران : نیلوفر، ۱۳۶۰.
- ۱۳- بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت، تهران : نهضت آزادی، ۱۳۶۳.

- ۱۴- بررسی نقش مطبوعات در بستر سازی کودتای ۲۸ مرداد (مجموعه سخنرانی‌های افراد مختلف) تهران: موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۴.
- ۱۵- برهان، عبدالله، کارنامه حزب توده و راز سقوط مصدق، تهران: نشر علم، ۱۳۷۸.
- ۱۶- بولارد، ریدر، شترها باید بروند، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو، ۱۳۶۲.
- ۱۷- بهار، محمد تقی، تاریخ مختصر اخراب سیاسی، جلد اول، تهران، بی نام، ۱۳۳۳.
- ۱۸- بهنود، مسعود، از سید ضیاء تا بختیار، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۷۴.
- ۱۹- بهزادی، علی؛ شبه خاطرات؛ تهران: زرین، ۱۳۷۵.
- ۲۰- بیل، جیمز؛ راجر لوئیس، ویلیام، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، کاوه بیات، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۲.
- ۲۱- بیومونت، پیتر، بلیک، جرالد، واگ استاف، مالکوم، خاور میانه، ترجمه محسن مدیر شانه جی، محمود رمضان زاده، علی آخشینی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ۲۲- پاینونر، آنتونی، غرور و سقوط، ترجمه دکتر منوچهر راستین، بی جا: هفته، ۱۳۶۳.
- ۲۳- پهلوی، محمد رضا، ماموریت برای وطنم، تهران: بی نا، ۱۳۵۲.
- ۲۴- پهلوی، محمد رضا، پاسخ به تاریخ، نیویورک، ۱۹۸۰ اصل انگلیسی، اقتباس از اینترنت.
- ۲۵- تربتی سنجابی، کودتا سازان، بی جا: موسسه فرهنگ کاوش، ۱۳۷۶.
- ۲۶- ترکمان، محمد، قیام ملی سیام تیر به روایت اسناد و تصاویر، تهران: دهخدا، ۱۳۶۱.

- ۲۷- ترکمان، محمد، یادنامه‌ی دکتر سید حسین فاطمی به مناسبت چهل و یکمین سالگرد و شهادت، تهران: بی نا، ۱۳۷۴.
- ۲۸- ترکمان، محمد، اسرار قتل رزم‌آرا، تهران: رسا، ۱۳۷۰.
- ۲۹- جبهه ملی ایران، به مناسبت درگذشت یک ربع قرن از شهادت دکتر سید حسین فاطمی، بی جا، بی نا، بی تا.
- ۳۰- جوانشیر، ف. م تجربه ۲۸ مرداد، تهران: انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۹.
- ۳۱- حزب زحمتکشان، تاریخ حزب زحمتکشان ایران، تهران: بی نا، ۱۳۳۰.
- ۳۲- حاج قربانعلی، ابوالفضل؛ چهره دکتر حسین فاطمی؛ تهران: گلشن، ۱۳۷۰.
- ۳۳- حکیمی، محمود، رودخانه خروشان عشق دکتر سید حسین فاطمی، تهران: قلم، ۱۳۸۱.
- ۳۴- خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران: فرزانه، ۱۳۵۷.
- ۳۵- خاطرات سیاسی خلیل ملکی، گرد آوری همایون کاتوزیان، تهران: رواق، ۱۳۶۰.
- ۳۶- خاطرات شعبان جعفری، در گفت و گو با هما سرشار، تهران: نشر آبی، ۱۳۸۱.
- ۳۷- خسروی، فریبرز، سانسور، تهران: نشر نظر، ۱۳۷۷.
- ۳۸- خوش نیت، حسین، سید مجتبی نواب صفوی: اندیشه‌ها، مبارزان و شهادت، تهران منشور برادری، ۱۳۶۰.
- ۳۹- دهنوی، مسعود، مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام‌های آیت الله کاشانی، تهران: آشنا، ۱۳۶۱.
- ۴۰- ذاکر حسین، عبدالکریم، ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، تهران: بی نا، ۱۳۷۷.
- ۴۱- رحمانی، غلامرضا، کهنه سرباز، تهران: رسا، ۱۳۷۴.
- ۴۲- رحمانی، غلامرضا، ۲۵ سال خدمت در نیروی هوایی، تهران: رواق، ۱۳۶۴.
- ۴۳- رضا قلی، علی، جامعه شناسی نخبه کشی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
- ۴۴- رواسانی، شاپور، دولت و حکومت در ایران، تهران: نشر شمع، ۱۳۶۳.

- ۴۵- روبین، باری، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمد مشرفی، بی جا : آشتیانی، ۱۳۶۳.
- ۴۶- روزولت، کرمیت، کودتا در کودتا، ترجمه علی اسلامی، تهران : چاپخش، بی تا.
- ۴۷- روحانی، فؤاد، تاریخ ملی شدن صنعت در نفت ایرانی، تهران : سازمان کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۲.
- ۴۸- زعیم، کوروش، جبهه ملی ایران، تهران: نشر تاریخ، انتشارات ایران مهر، ۱۳۷۸.
- ۴۹- سفری، محمد علی، قلم و سیاست، تهران : نامک، ۱۳۷۱.
- ۵۰- سررشته، حسین قلی، خاطرات من : یادداشتهای دوره ۱۳۱۰ - ۱۳۴۴، تهران : بی تا، ۱۳۶۷.
- ۵۱- شیفته، نصرالله، خاطرات و مبارزات سیاسی دکتر فاطمی، به کوشش بهرام افراسیابی، تهران : سخن، ۱۳۶۶.
- ۵۲- شوادران، بنجامین، خاور میانه، نفت و قدرتهای بزرگ، ترجمه عبدالحسین شریفیان، تهران : سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۵۲.
- ۵۳- سعادت، فتح الله، پژوهشی در مسائل نفتی ایران، تهران : امیر کبیر، ۱۳۵۵.
- ۵۴- صدر هاشمی، محمد، تاریخ جراید و مجلات ایران، اصفهان : انتشارات کمال، ۱۳۶۳.
- ۵۵- صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه و نخست وزیران، تهران : بی تا، ۱۳۴۸.
- ۵۶- طلوعی، محمود، ترس از انگلیس، بی جا : نشر هفته، ۱۳۷۹.
- ۵۷- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران، تهران: گفتار، علم، ۱۳۸۰.
- ۵۸- طلوعی، محمود، تاریخ و تصویر، تهران : نشر علم، ۱۳۷۴.
- ۵۹- طلوعی، محمود، داستان انقلاب، تهران : نشر علم، ۱۳۷۵.
- ۶۰- علم، مصطفی، نفت، قدرت و اصول، ترجمه غلام حسین صالحیار، تهران : چاپخش، ۱۳۷۷.

- ۶۱- فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران: کاوش، بی تا.
- ۶۲- فرمانفرمائیان، منوچهر، ملاحظاتی چند درباره نفت، تهران: بی تا، ۱۳۳۳.
- ۶۳- فوران، جان، مقاومت شکننده، ترجمه احمد تدین، تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۲.
- ۶۴- کازوووسکی، مارک، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه سرهنگ غلامرضا نجاتی، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۷.
- ۶۵- کروبی، افشاگری درباره نهضت آزادی، تهران: بنیاد شهید، ۱۳۶۱.
- ۶۶- کی استوان، حسین، سیاست و موازنه منفی در مجلس چهاردهم، تهران: ابن سینا، ۱۳۲۷.
- ۶۷- گذشته، چراغ راه آینده، پژوهش ازجامی، تهران: ققنوس، ۱۳۷۷.
- ۶۸- گودرزی تبریزی، رحیم، لزوم حفظ بی طرفی، تهران: چاپخانه موسوی، ۱۳۳۴.
- ۶۹- مصدق، غلام حسین، در کنار پدرم، تهیه و تنظیم غلام رضا نجاتی، تهران: رسا، ۱۳۶۹.
- ۷۰- لسانی، ابوالفضل، طلای سیاه یا بلای ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- ۷۱- مدنی، سید جلال الدین، تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۷۲- مصدق، محمد، خاطرات و تالمات، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۵.
- ۷۳- مکی، حسین، وقایع سی تیر ۱۳۳۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- ۷۴- مکی، حسین، کتاب سیاه، نفت کمیسیون نفت، تهران: انتشارات نو، ۱۳۵۶.
- ۷۳- ملکی، احمد، تاریخچه جبهه ملی، بی جا: چاپ تابان، بی تا.
- ۷۵- من متهم می کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، گفتگو با دکتر فریدون کشاورز، تهران: رواق، ۱۳۵۷.

- ۷۶- موحّد، محمد علی، دکتر مصدق و نهضت ملی ایران، تهران: کارنامه، ۱۳۷۸.
- ۷۷- موحّد، محمد علی، نفت و مسائل حقوقی آن، تهران: خوارزمی، ۱۳۵۳.
- ۷۸- مهدی نیا، جعفر، زندگی سیاسی ابراهیم حکیم، تهران: امید فردا، ۱۳۸۲.
- ۷۹- نجاتی، غلام رضا، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۳.
- ۸۰- نجمی، ناصر، با مصدق و دکتر فاطمی، تهران: معاصر، ۱۳۶۸.
- ۸۱- نطق‌های دکتر مصدق در تدارک ملی شدن صنعت نفت در دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۸۲- نوشته‌های مخفیگاه و زندان، دکتر حسین فاطمی، تنظیم هدایت متین دفتری، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴.
- ۸۳- وودهوس. س. م. اتوبیوگرافی، عملیات چکمه، ترجمه نظام الدین و بندی، تهران: رهنما، ۱۳۶۴.
- ۸۴- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، سرنوشت یاران دکتر مصدق، تهران: نشر علم، ۱۳۸۳.
- ۸۵- سلسون، آبراهام، روابط سیاسی ایران و امریکا، ترجمه محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

ب: روزنامه‌ها و مجلات:

- ۱- روزنامه‌ی باختر
- ۲- روزنامه باختر امروز
- ۳- روزنامه‌ی شاهد
- ۴- مجله‌ی علم و زندگی، شهریور ۳۱، بهمن ۳۱ و خرداد ۳۲.
- ۵- روزنامه‌ی به سوی آینده.
- ۶- مجله‌ی آدینه، شهریور ۷۳.
- ۷- روزنامه‌ی یاس نو ۱۳۸۲/۸/۱۹
- ۸- مجله‌ی چشم انداز ایران، مهر و آبان ۱۳۸۲



omide mehr publication



انتشارات امید مهر